واکاوی آثار تطهیر ائمه در زیارت جامعه کبیره

مهدی عارفی جو

بسم الله الرحمن الرحیم

واکاوی آثار تطهیر ائمه در زیارت جامعه کبیره

نویسنده:

مهدی عارفی جو

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

واکاوی آثار تطهیر ائمه در زیارت جامعه کبیره

مشخصات کتاب

نگارش : مهدی عارفی جو

تقدیم به

بسم الله الرحمن الرحیم

نیّر اعظم،رحمهٔ للعالمین و رأفهٔ للمؤمنین، نورالله الذی یستضآء به حضرت محمد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله والسّلم، شجرهٔ النبوهٔ، موضع الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ.

و جانشینان بر حق او به ویژه نخستین آنان، باب حکمهٔ ربّ العالمین و خازن وحیه و عیبهٔ علمه،اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب علیه السّلام و نیز غریب الغرباء و قتیل الظّمآء حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی علیه السّلام او که سرخی عاشقی را بر سینه آفتاب نشاند تا تلألؤ و حرارتش حیات بخش عالمی باشد به گستره تاریخ.

و تقدیم به او که براین خورشید اقتدا نمود تا سرخی عشق را به افق سبز انتظار پیوند دهد، المتخیرهٔ الإعادهٔ الملّهٔ و الشریعهٔ، المؤمّل الإحیاء الکتاب وحدوده، حجهٔ بن الحسن العسکری عجّل الله تعالی فرجه الشّریف.

سپاس

حمد و ثنای بی حد مخصوص خداوندی که نعمت اندیشه ورزی و قدرت کسب معرفت را به انسان ارزانی داشت تا از آن بهره گرفته و مراتب تعالی را بپیماید؛همو که سزاوار ستایش ابدی وازلی است.

خداوند زیبا وزیبا آفرینی که انسان را به عنوان اشرف مخلوقات در زیباترین صورت وسیرت خلق نمود تا وی والاترین زینت زمین از میان آفریدگان باشد ونیز نعمت بی دریغ خویش را ارزانی مان داشت.

اکنون که به فضل پروردگار یکتا و با لطف و عنایت اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السّلام این نوشتار را به اتمام رساندم وظیفه خویش می دانم تا از بزرگوارانی که در تهیه این پژوهش این حقیر را یاری رسانده اند کمال قدردانی را نمایم وبرایشان طول عمر با عزت، عافیت و عاقبت بخیری را مسئلت می نمایم .

در آمد

زیارت اولیای الهی، از برترین عناصری است که مایه پاکی و صفای قلوب می شود و به سوی معبود مصروف می‌دارد.

زیرا در این گونه زیارت ها کسانی، مطرح هستند که نزدیک ترین بندگان به خداوند بوده و صرفاً به پیروی خداوند پرداخته و فقط او را حبیب دانسته و از او استعانت جسته اند و به همین دلایل است که آنان نشانی از خدا داشته و در هر زمینه ای که وارد شوند نور الهی را منعکس می نمایند.

در این میان، مذهب تشیع، برخوردارترین مذهب فکری و عبادی از جهت فرازمندی معارف دینی و رابطه عارفانه و عالمانه با مبدأ هستی در میان تمامی مذاهب و فرق دینی جهان است.

خرد گزینی و زمان و مکان شمولی اندیشه های والای این مذهب در کنار محبت ورزی به خداوند و اولیای او، موجب شد تا رابطه

این مذهب با ملکوت را از طریق راهبری ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) مستحکم نماید.

آن راهبران از طریق مشی رفتاری و گفتاری خویش این وظیفه خطیر، یعنی راهبری مذهب تشیع را به شایستگی ایفا نمودند.

سیره آن حضرات به عنوان سنت از طریق تحدیث و روایت به دیگران رسید و آنان با مبنا قرار دادن روایات، به الگو گیری از ائمه (علیهم صلوات الله) پرداختند.

از جمله ذخایر بی‌بدیل روائی که از اهل‌بیت عصمت و طهارت به دست ما رسیده بخش زیارات می‌باشد که آکنده از معارف ناب می‌باشد و محتوای بسیار عمیق و دقیق فردی و اجتماعی، معرفتی و اخلاقی را در خود جای داده است. بنابر این موضوعات گسترده ای در این زیارت ها مطرح است که از جمله مهم ترین آن ها، امام‌شناسی است.

یکی از برترین زیارات که با فقرات منیعش به اوج امام شناسی پرداخته است، و زمینه معرفت برتر و عرفان کامل‌تر را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است. این زیارت، بیانی زیبا، رسا و دقیق و عمیق از جایگاه امامان شیعه را ارائه نموده است. اگر چه فهم آن معانی ژرف و ظریف از اندیشه بسیاری برتر است اما خردمندان و اندیشه‌وران بسیاری را به تأمل و بهره‌مندی مشغول ساخته است.

این زیارت، تأثیر بسزایی در تربیت بسامان و معتدل انسان‌ها دارد و راه رسیدن به زندگانی آرمانی را نشان می‌دهد.

زیارت مذکور، از آثار ماندگار و ارزشمند امام هادی (علیه السّلام) است که در پاسخ به خواستهٔ یکی از ارادتمندان اهل بیت (علیهم صلوات الله) صادر شده، و اگر چه به شیوهٔ خطابی و گفتاری است؛ اما درحقیقت بیانگر مقام والای امامت است که از طرف امام معصوم (علیه السّلام) بیان گردیده است.

متنی این چنین والا که به امام شناسی و معرفت اولیای الهی پرداخته آن هم از سوی یکی از همین اولیاء الله، ضرورت معرفت افزایی نسبت به زیارت مذکور را برای نزدیکی بیشتر و الگوگیری از آن ذوات مقدس را دو چندان می کند. که در این صورت، آدمی علاوه بر پی بردن به نقش و اثر بخشی آن ذوات مقدّس با رعایت اصل تولی و تبری، نه تنها خیر آخرت و سرای باقی را تأمین می‌کند، بلکه خیر دنیا و عالم فانی را نیز تضمین کرده، به زندگی معنا و به حیاتْ کمال می‌بخشد.

در این میان، هدف نوشتار حاضر بر این بوده که به بیان آثار و پی آمدهای تطهیر ائمه توسط خداوند با تأکید بر زیارت جامعه کبیره بپردازد چه اینکه بزرگان و محققینی که به زیارت جامعه پرداخته‌اند نوعاً این بخش را مغفول گذاشته و به شرح زیارت و مسائل دیگر پرداخته‌اند به طوری که تقریباً در تمام نوشته‌جات با ارزش گذشته جای این تحقیق خالی بود. البته زحمات و تلاش‌های فراوانی در جنبه‌های دیگر صورت گرفته است که جای تقدیر دارد.

بر همین اساس، این نوشتار در چهار فصل تدوین گردیده است که در فصل نخست به مباحث کلی پیرامون زیارت پرداخته شده است.

در فصل دوم به بررسی سندی و محتوایی این زیارت شریف اشاره شده است.

در فصل سوم، عصمت ائمه و تطهیر ایشان توسط خداوند مطرح شده و به برخی شبهات در این زمینه پاسخی شایسته داده شده است.

در فصل چهارم نیز به پی آمدهای تطهیر ائمه (علیهم صلوات الله) پرداخته شده که به نقش ائمه در برابر تطهیر خویش اشاره شده که در اثر طهارت و عصمت، به وظایفی می پردازند بررسی شده است.

در همه این بخش ها، بر متن زیارت جامعه کبیره تأکید شده است، گرچه از آیات و روایات بسیاری نیز بهره جُسته ایم.

این پژوهش که از حیث روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و با روش کتابخانه ای به گردآوری اطلاعات پرداخته است از ابزارهای گردآوری اطلاعاتی چون: مطالعه وفیش برداری و استفاده از سیستم های اطلاع رسانی رایانه ای استفاده نموده است.

امیـد است که این نوشـتار، گامی در شـناساندن یکی از مهم ترین موضوعات مرتبط با ائمه (علیهم صـلوات الله) برای نسل جوان و اصحاب ایمان و اندیشه به ویژه دانشجویان گرامی بوده باشد و آغازی باشد برای پژوهش های آتی در این حوزه بسیار گران مایه.

الهی تقبل هذا القلیل من العبد الحقیر والحمد لله رب العالمین

پیشینه پژوهش

زیـارت جـامعه کبیره از دیربـاز مورد توجه علما و دوسـتداران اهل بیت (علیهم صـلوات الله) بوده است به طوری که در بسـیاری از کتب روایی شیعه این زیارت و نیز در بسیاری شرح آن گنجانده شده است.

نگاهی کلی به این کتب نشان می دهـد که دوره اهتمام به زیارت مذکور هم در دوران کهن بوده و هم در دوران معاصـر می باشد.

از مهم‌ترین کتب و منابع شیعی کهن می توان به دو کتاب از کتب اربعه اشاره کرد و در مجامع روایی عمده قرون بعدی مثل روضه المتقین و بحار و وافی هم گنجانده شده است.

در میان منابع روایی قدیمی می توان به «من لا یحضـره الفقیه» و «عیون اخبار الرضا» شـیخ صدوق (رحمه الله علیه) اشاره داشت که در مجلد دوم از این دو کتاب به زیارت مذکور پرداخته؛ شـیخ طوسـی نیز در مجلد شـشم از کتاب گران سنگ تهذیب الاحکام، به این مهم اهتمام داشته است.

در قرون بعدی آثار گران مایه ای چون «مصـباح الزائر» سید بن طاووس؛ «بلدالامین» کفعمی؛ «روضه المتقین» و « لوامع صاحبقرانی» محمـد تقی مجلسـی؛ «بحارالا‌نوار» ، «زادالمعـاد» و«تحفه الزائر»محمـد بـاقر مجلسـی و «وافی» فیض کاشـانی، به متن یا شـرح زیارت مذکور پرداختند.

اما شایـد مهم‌ترین شـرح زیارت جامعه، شـرح شـیخ احمـدبن زین الدین اَحسائی) م ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۳) است که بـا نام شـرح الزیارهٔ الجامعـهٔ الکبیرهٔ است که مفصّ‌ل‌ترین و علمی‌ترین شـرح زیارت جامعه بوده و آکنـده از مباحث کلامی و ادبی و حـدیثی و فلسـفی است.

دیگر شرح های زیارات جامعه کبیره به قرار زیر اند:

«الأنوار الساطعـهٔ فی شـرح زیارهٔ الجامعـهٔ» جواد کربلایی؛ «الأنوار اللامعـهٔ فی شـرح الزیارهٔ الجامعـهٔ» سـیّد عبداللّه بن محمّدرضا شبّر کاظمی؛ «حقائق الأسـرار» محمّ‌دتقی آقا نجفی اصـفهانی؛ «الشـموس الطالعهٔ فی شـرح الزیارهٔ الجامعه» آقا ریحان اللّه بن سـیّد جعفر کشـفی بروجردی؛ «الصوارم القاطعـهٔ و الحجج اللاّ معهٔ فی إثباهٔ صـحّهٔ الزیارهٔ الجامعهٔ» عبدالکریم عقیلی؛ «فی رحاب الزیارهٔ الجامعهٔ الکبیرهٔ» سـیدعلی حسـینی صدر؛ «اسـرار الزیارهٔ و برهان الإنابهٔ فی شـرح زیارهٔ الجامعهٔ » محمّدتقی آقانجفی اصـفهانی؛ «أنوار الولایهٔ الساطعهٔ فی شرح زیارهٔ الجامعهٔ» سیّد محمّد بن رضی الدین حسینی وحیدی؛ «الانوار التالعهٔ فی شرح الزیارهٔ الجامعهٔ» شیخ علی اصغر منوری تـبریزی؛ «خزان العلم و اهـل بیت الوحی » سـیّد حسـین آیت اللهی جهرمی جهرم؛ «ادب فنـای مقرّبـان» علا‌مه جوادی آملی؛ «سیمای ائمه» علی نظـامی همـدانی و با عنوان «شـرح زیارت جامعه کبیره» از بزرگانی چون بهاءالـدین سـیّد محمـد نایینی مختاری، محمّ‌د قاسم بن محمدکاظم رازی، علی نقی حائری طباطبایی، حاج میرزا علی غروی علیاری تبریزی، سـیّد محمدعلی موحد ابطحی اصفهانی، سیّد ضیاءالدین استرآبادی و رحیم توکل. و بسیاری دیگر از آثار بزرگان شیعه که مجال طرح آن نیست.

فصل اول کلیات

گفتار اول: معناشناسی واژه« زیارت»

زیارت از ریشه «زَور» است که در اصل به معنای میل و عدول از چیزی است و دروغ را از جهت این که میل و انحراف از راه حق و درست است زُور نامیده اند.

این میل و عدول خود مایه قصد و توجه به دیگری است که به همین جهت نیز زیارت در عُرف آن است که انسان با انگیزه بزرگداشت کسی و اُنس گرفتن با او به وی روی آورد. و «زائر» را از آن جهت زائر می‌گویند که وقتی به زیارت کسی می رود از غیر او روی برگردانده و عدول می‌کند از این‌رو برخی گفته‌اند: زیارت، به معنای قصد و توجه است.

و البته علت این که بر دیدار اولیاء و بزرگان، زیارت اطلاق شده این است که، این کار، انحراف از جریان مادی و عدول از عالم طبیعت و توجه به عالم روحانیت است.

شیخ طریحی در مجمع البحرین دعایی را آورده که:«اللهمَّ اجعلنی من زوّارک»: خدایا مرا از زائران خود قرار بده. که توجه به متن دعا به ما همین معنای مورد اشاره از زیارت را می رساند چه اینکه خداوند جسم نیست تا زیارت شود بلکه منظور این است که خدایا مرا آن چنان قرار بده که فقط به تو تمایل و توجّه داشته باشم.

این واژه در قرآن تنها در آیه۲ سوره مبارکه تکاثر در معنای اصلی به کار رفته است:«ألهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر».

گفتار دوم: ماهیت زیارت و هدف از آن

زیارت، یک معاشقه کامل با معشوق است چراکه با معرفت عاشق از معشوق، دیدار وی از معشوقه اش، اظهار خالصانه و از سر فروتنی عشق و محبت به محبوب همراه است. و در واقع، سفری مشتاقانه، آگاهانه و عاشقانه است که از سرای دل آغاز می‌شود، از راه دل عبور می‌کند و سرانجام نیز در منزل دل به مقصد می‌رسد.

این سفر همچنین با یک نوع بیان وفاداری، ابراز علاقه و پیروی محض همراه است.

به طور کلی، انسان ها برای آنکه بتوانند کمال ها و نیکی ها و درستی ها را در جامعه بشری زنده نگه دارند می باید به گرامی داشت و یادکرد انسان‌های شایسته، هنرمند، فرهیخته، فرهنگ‌ساز، نقش‌آفرین، مصلح، متحوّل‌کنندگان تاریخ و... و نیز زنده نگه‌داشتن نام و یاد آنان پس از مرگ، اهتمام ویژه نشان دهند. که البته این ریشه در فطرت و سرشت آدمی دارد.

از جمله نمونه های این امر فطری انسانی، تلاش بشر بر حفظ آثار نیکان و احیای میراث گذشتگان و رواج موزه‌ها است. که البته این مهم نشان می دهد در نظرگاه بشر، تفاوتی بین زندگان و مردگان برای تکریم و تعظیم قائل نیست.

البته در کیفیت نکوداشت ها گوناگونی وجود دارد اما در ماهیت آن که ریشه در زیبا دوستی انسان و عشق و ارادت فطری او به کمال است تفاوتی دیده نمی شود.

حکمت و هدف از زیارت، به ویژه زیارت معصومین (علیهم صلوات الله) ، با توجه به معنای واژگانی «زیارت»، قصد کردن و توجه کامل و حضور قلب نسبت به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ائمّه علیهم السلام و در خدمت آن بزرگواران بودن است.

به تعبیر دیگر، آدمی در جریان زیارت از مسیرهای بیگانه عدول کرده و فقط در مسیر زیارت شونده قرار می گیرد.

از طرفی، زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) همانا زیارت خداوند تبارك و تعالی است و به همین دلیل، هدف از زیارت که به معنای توجّه توأم با روی گردانی از غیر است ، همانا توجّه تمام به سوی خداوند متعال و روی گردانی از غیر اوست.

گفتار سوم: گونه شناسی زیارت نامه ها

در یک نگاه جامع، می توان دو گونه زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) را بر شمرد که عبارت است از مأثور و غیر مأثور.

زیارت غیر مأثور بدین معنا است که زائر، با بیانات خود به وصف کمالات مزور بپردازد که نشان از میزان ارادت زائر و نیز اعلام

تولی نسبت به وی و تبری از دشمنان او، و تعیین موضع وی است.
و زیارت مأثور، زیارتی است که کلمات و جملات و مفاهیمش از زبان معصوم بوده است.
این گونه زیارت، در واقع درس ادب و محبت است و می آموزد که چگونه بایـد به اظهار ارادت و ابراز تولّی و تبرّی پرداخت و نیز بهترین و جامع ترین و صحیح ترین شناخت را از مزور در اختیار می نهد.
زیارت های مأثور همراه با بیان معارف و حقایق برای تشـنگان حقیقت هستند و ائمه (علیهم صلوات الله) در این بیانات، مباحثی در توحیـد و صـفات الهی، نبوت و پیامبرشناسـی، امامت و رهبری، تاریـخ زنـدگی ائمه (علیهم صـلوات الله) ، مظلومیت‌ها و رنـج‌های خویش، افشـای سـتم‌های حاکمـان جنـایت‌پیشه در برابر حق‌طلبی یـاران عـدالت‌خواه و حقیقت‌جو، لزوم همگرایی در فکر، موضع، اقدام و عمل و بسیاری دیگر را اشاره نموده اند.
زیـارت های مأثور خود به سه نوع می باشـند که یک گونه آن زیارتی است که برای معصوم خاصـی وارد شـده است ماننـد زیارت رسول اکرم (صـلّی الله علیه وآله والسّـلم) : «السـلام علیک یا رسول الله و رحمهٔ الله و برکاته، السـلام علیک یا محمد بن عبدالله...»، زیارت امام علی (علیه السّـلام) : «السـلام علی أبی الأئمهٔ و خلیل النبوّهٔ و المخصوص بالأُخوّهٔ...»، زیارت عاشورا: «السـلام علیک یا أباعبـدالله و علی الأرواح التی حلّت بفنائـک...»، زیارت امام رضا (علیه السّـلام) : «اللهم صلّ علی علی بن موسـی الرضا المرتضـی الإمام التّقیّ النقیّ...» و زیارت دیگر معصومان (علیهم صلوات الله) .
گونه دوم آن، زیـارت نامه‌هـایی است که اختصاص به امام خاص ندارنـد و مضـمونی عام و محتوایی کلی دارنـد اگرچه می‌توان به نیّت یـک امـام (علیه السّـلام) آن را خوانـد ولی می‌توان آن را برای تمـامی معصومـان (علیهم صـلوات الله) به جـای آورد. مـانند زیارت امین‌اللّه، زیارت جامعه کبیره و مانند آن.
گونه سوم، زیارت نامه‌هایی است که خاص قبور شـهدا و بنـدگان شایسـته خداونـد وارد شده‌است مانند زیارت حضـرت عبدالعظیم حسنی (علیه السّلام) و زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) در قم و زیارت قبور مؤمنین.

گفتار چهارم: اهمیت زیارت معصومین(ع)

از رسول اکرم (صـلّی الله علیه وآله والسّـلم) نقل شده است که فرمود: «من جائنی زائراً لا تحمله إلّا زیارتی کان حقّاً علیَّ أن أکون له شـفیعاً یوم القیامـهٔ»: هرکس به زیارت من بیایـد و انگیزه‌ای جز زیارتم نداشـته باشـد، بر من لازم است که شـفیع او در روز قیامت باشم.
و نیز ایشان فرمودنـد: «من زارنی أو زار أحـداً من ذریتی زرته یوم القیامهٔ فأنقـذته من أهوالها»: کسـی که من یا یکی از فرزنـدانم را زیارت کند، روز قیامت به زیارت و دیدار او خواهم رفت و از هراس‌ها و وحشت های آن نجاتش خواهم داد.
در فرمایشی به علی (علیه السّلام) اشاره داشتند که: «یا علیّ! من زارنی فی حیاتی أو بعد موتی أو زارک فی حیاتک أو بعد موتک أو زار ابنیک فی حیاتهما أو بعـد موتهما ضـمنتُ له یوم القیامـهٔ أن أُخلّصه من أهوالها و شدائـدها حتّی أُصیّره معی فی درجتی»: ای علی، هر کس که مرا در زمـان حیـات یـا مرگم زیـارت کنـد یـا تو و فرزنـدانت را در زمان حیات یا پس از مرگ زیارت کنـد، من ضمانت می‌کنم که او را از اهوال و شداید روز قیامت نجات دهم تا آن که او را هم درجه خودم می‌گردانم.
یکی از نکـاتی که در این روایت و امثـال آن وجود دارد ایم است که زیـارت معصومین در حیات و مرگ شان یک‌سان است؛ زیرا زیارت دوران حیات و مرگ، اجر و آثار یک‌سان دارد. که این موضوع، اهمیت توجه انسان ها را به زیارت با ادب و با حضور قلب و با کیفیتی همچون زمانی که اگر در حیات آن بزرگواران بود ایشان را زیارت می کرد باشد.
و نیز نبایـد فراموش نمود که آنچه در این روایات به عنوان نویـدی به زائرین به منظور هم درجه شدن با پیامبر اکرم (صـلّی الله علیه

وآله والسّلم) داده شده مبتنی بر کسب شایستگی ها و سنخیّت های روحی، اخلاقی و معنوی است که تدقیق و تعمق در متن زیارت‌نامه همراه با عمل به فرامین اشاره شده، می‌تواند در ایجاد این سنخیّت کمک کند.

در برخی از روایات به منظور بیان اهمیت زیارت، ثواب هایی اشاره شده است که بیش از بسیاری از اعمال مهم دینی است. به عنوان نمونه از امام کاظم (علیه السّلام) نقل شده است: «من زار قبر ولدی علیّ کان له عندالله کسبعین حجهٔ مبرورهٔ قال: قلت: سبعین حجّهٔ؟ قال علیه‌السلام: نعم، سبعین الف حجّهٔ قال قلتُ: سبعین الف حجّهٔ؟ قال علیه‌السلام: رُبَّ حجّهٍٔ لا تُقبل...»: هرکس که فرزندم [امام رضا (علیه السّلام) را زیارت کند، از ثواب هفتاد حج قبول شده برخوردار است. راوی با تعجب پرسید: ثواب هفتاد حج؟ فرمود: آری، هفتاد هزار حج. راوی دوباره با تعجب پرسید: هفتاد هزار حج؟ فرمود: چه بسا حج که مورد قبول واقع نمی‌شود.

در بیان چرایی پیشی گرفتن ثواب زیارت بر امور مهم دینی چون حج، عمره و جهاد در راه خدا باید گفت که اولا ، هر کسی که ادعای مسلمانی می‌کند حتی اگر ناصبی باشد اهل حج، عمره، جهاد و امثال آن است، در حالی که زیارت ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) اختصاص به کسانی دارد که آشنای به قدر و منزلت آنان هرچند ناقص و معتقد به ایشان باشند.

ثانیاً، حرم‌های شریف ائمه (علیهم صلوات الله) مشهد ارواح بلند و مقدس آنان و محل حضور اشباح برزخی نوریشان است. و زائر در فضایی که روح امام معصوم (علیهم صلوات الله) حضور دارد نفس می‌کشد، عبادت و راز و نیاز می‌کند.

ثالثاً، زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) صله و نیکی به خود آنان، و نیکی به سایر انبیا و اوصیای الهی است و موجب خوشحالی آنان، اجابت دعوت، تجدید عهد با ولایت، زنده نگه‌داشتن مرام و غلبه بر دشمنانشان می‌گردد. همه اینها عبادت خداست و سبب می‌شود که انسان به فضایل و برکاتی که نزد خداست برسد و به رضای او دست یابد.

در اهمیت و جایگاه زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) همین بس که امام علی بن موسی الرضا (علیه السّلام) فرمود: «إنّ لکلّ إمام عهداً فی عنق أولیائه و شیعته و إنّ من تمام الوفاء بالعهد و حُسن الأداء زیارهٔ قبورهم. فمن زارهم رغبهًٔ فی زیارتهم و تصدیقاً بما رغبوا فیه کان أئمتهم شفعائهم یوم القیامهٔ»: شیعیان نسبت به هر یک از امامان معصوم پیمان و تعهدی دارند که کمال وفای به آن عهد در زیارت مشتاقانه و عارفانه قبور آن ذوات نورانی (علیهم صلوات الله) است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا برای زیارات أئمّه علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین (علیه السّلام) این همه تأکید گردیده و اهمیت و جایگاه بسی والا دارد؟

در پاسخ باید گفت که انسان با زیارت آن بزرگواران ارتباط و تمایل و عدول از غیر پیدا می کند که اگر این عمل تکرار شود، ناگزیر در نهاد انسان ملکه نفسانی می شود و جزو واقعیت و حقیقت او می گردد و به جایی می رسد که هرگز مال، مقام و اغراض دنیوی دیگر نتوانند او را از این شخص جدا کنند و به جاهای دیگر متمایل نمایند.

بنابر این، تکرار و کثرت بخشیدن به زیارت، انقطاع از غیر را ایجاد نموده و اگر این انقطاع ادامه یابد، اطمینان از انحراف و عدول راه حق ایجاد می شود.

از طرفی زیارت نامه هر یک از ائمه، خود، درس معرفت شناسی نسبت به آن بزرگوار یا بزرگواران است و این خود اهمیت زیارت نامه ها و به تبع آن زیارت ها را می رساند چرا که در روایات بسیاری به ضرورت معرفت شناسی ائمه (علیهم صلوات الله) اشاره شده است.

زُراره از امام باقر (علیه السّلام) درباره ضرورت شناخت امام پرسش نمود و حضرتش فرمود: «إنّ اللّه عزوجل بعث محمّداً صلی اللّه علیه وآله إلی الناس أجمعین رسولاً ـ وحجّه للّه علی جمیع خلقه فی أرضه؛ فمن آمن باللّه و بمحمّد رسول اللّه واتبعه وصدَّقه فإنّ معرفه الإمام منّا واجبه علیه»: به راستی که خداوند متعال حضرت محمّد (صلّی الله علیه وآله والسّلم) را برای همه مردم به عنوان پیامبر و حجّت خود در روی زمین و برای تمامی آفریدگانش برانگیخت. پس، هر که مؤمن به خدا و به محمّد رسول اللّه باشد و از

او متابعت کرده و او را تصدیق نماید، معرفت امام از ما اهل بیت نیز بر او واجب است.

در روایت دیگری امام باقر (علیه السّلام) فرمود:«إنّما یعرف اللّه عزّوجلّ ویعبده من عرف اللّه وعرف إمامه منّا أهل البیت. ومن لا یعرف اللّه عزّوجلّ ولا یعرف الإمام منّا أهل البیت فإنّما یعرف ویعبد غیر اللّه»: تنها کسی به خدای تعالی شناخت دارد و او را می پرستد که خدا را بشناسد و امامش را از ما خاندان بشناسد. کسی که خدا را نمی شناسد و با امامی از خاندان ما اهل بیت نیز آشنا نیست، در واقع غیر خدا را می شناسد و می پرستد.

حضرتش در روایت دیگری فرمود:«إنّکم لا تکونون صالحین حتّی تعرفوا ولا تعرفوا حتی تصدّقوا ولا تصدّقوا حتی تسلّموا»: شما هرگز در زمره شایستگان قرار نخواهید گرفت مگر معرفت داشته باشید و معرفت نمی یابید مگر به مقام تصدیق برسید و به مقام تصدیق نمی رسید مگر تسلیم باشید.

از مجموع این روایات می توان دریافت که اگر معرفت به أئمّه (علیهم صلوات الله) نباشد، عبادت غیر خدا خواهد بود و از طرفی، زیارت امام (علیه السّلام) موجب معرفت امام است، پس بایستی به زیارت رفت.

اهمیت زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) به همین جا ختم نمی شود بلکه زیارت آنان هم چون زیارت خداوند است.

این مهم را می توان از قرائن متعددی دریافت؛ از جمله در عبارات اذن ورود به حرم های مطهّر به خدای تعالی خطاب می کنیم و می گوییم: «اللهمّ إنّک أکرم مقصود وأکرم مأتی وقد أتیتک متقرّباً إلیک بابن بنت نبیّک»: خداوندا به راستی که تو گرامی ترین هدف و گرامی ترین میزبان هستی که من به درگاه تو آمدم تا به وسیله فرزند پیامبر تو، مقرّب درگاه تو گردم.

شیخ صدوق (رحمه الله علیه) در من لا یحضره الفقیه می آورد: «زیارهٔ اللّه زیارهٔ أنبیائه وحُجَجه صلوات اللّه علیهم، من زارهم فقد زار اللّه عزوجلّ»: زیارت خدا، همان زیارت پیامبران و حجّت های اوست .هر که آنان را زیارت کند، در واقع خدای تعالی را زیارت کرده است.

پس با توجه به انچه گفته شد در می یابیم که اگر کسی بخواهد خداوند متعال را زیارت کند، بایستی پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و ائمّه اطهار (علیهم صلوات الله) را زیارت نماید که البتّه توجّه به این حضرات و اعراض از ماسوایِ آن ها، توجّه به خدا و اعراض از ماسوایِ اوست.

در این میان برخی، سعی کرده اند که برابری زیارت ائمه (علیهم صلوات الله) با خداوند را از باب مجاز نه حقیقت بدانند.

اما در پاسخ باید گفت که بر اساس ادبیات دینی، در ساحت های مختلفی این برابری دیده می شود همچون دوستی اهل بیت همان دوستی خداوند است؛ پیروی از آنان، پیروی از خداوند می باشد؛ نافرمانی از آنان، نافرمانی از خداوند متعال است. و چون در این گونه موارد اشاره شده حقیقت بوده نه مجاز، پس در باب زیارت نیز این مهم صادق است.

گفتار پنجم: زیارت حقیقی و اثر آن

اگر زیارت ائمه هدی (علیهم صلوات الله) با توجه و معرفت باشد و از سُویدای دل آن بزرگواران را بخوانیم قطعاً آثار نیکوی بی شماری نصیب انسان می شود.

امام کاظم (علیه السّلام) در باره زیارت از روی معرفت و با اخلاص و اثر آن می فرمایند: «...فمن زاره مسلّماً لأمره عارفاً بحقّه کان عندالله جلّ و عزّ کشهداء بدر»: هر کس امام رضا (علیه السّلام) را [که در شهر غربت از دنیا می‌رود] زیارت کند، در حالی که تسلیم امر او و عارف به حقّش باشد، در پیشگاه الهی از منزلت شهدای بدر برخوردار است.

امام صادق (علیه السّلام) نیز به اهمیت زیارت با معرفت اشاره کرده و می فرمایند: «زوروا الحسین و لو کلّ سنهٍ فإنّ کلّ من أتاه عارفاً بحقّه غیرجاحدٍ لم یکن له عوضٌ غیرالجنّهٔ و رُزِق رزقاً واسعاً و أتاه الله بفرجٍ عاجلٍ...»: امام حسین (علیه السّلام) را زیارت

کنید، هرچند که سالی یک بار باشد؛ زیرا هر کس عارف به حقّ او باشد و زیارتش کند، پاداشی جز بهشت ندارد، از رزق واسعی بهره‌مند می‌شود و خداوند گشایشی در کار او ایجاد می‌کند.

ایشان همچنین به بشیر فرمود: «یا بشیر! من زار قبر الحسین بن علی صلوات الله علیه عارفاً بحقّه کان کمن زارالله فی عرشه»: کسی که قبر حسین بن علی (علیه السّلام) را همراه با معرفت زیارت کند، همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است.

اشاره به قید معرفت در زیارت نمودن ائمه (علیهم صلوات الله) در این موارد روایی اشاره شده، نشان می دهد که آن زمان که زیارت همراه با معرفت باشد، کمال زیارت حاصل شده است و بر اساس آن کمال اثر زیارت نیز به دست می آید که مایه رستگاری می شود.

البته شایان ذکر است که انسان زمانی به امام (علیه السّلام) معرفت حقیقی دارد و از او پیروی می کند که او را معصوم، افضل و اعلم از دیگران، جانشین رسول خدا (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و منصوب از جانب خدا بداند، اوامر و دستورهایش را اوامر الهی بشمارد تبعیت از وی را در تمام امور زندگی واجب بداند، با اقتدا و پیروی از سیره و سنّت او خط سیر زندگی خود را ترسیم کند و بسیاری دیگر از این امور که مجال طرح آن نیست.

همان گونه که اشاره شد اگر زیارت با معرفت و از روی حقیقت باشد قطعاً آثار متعددی را به بار خواهد آورد که فرآیند اثر گذاری از طریق تربیت و انسان سازی است.

تربیت اسلامی، شناخت خدا به عنوان رب یگانه انسان و جهان، و برگزیدن او به عنوان تنها رب خویش است.

با توجه به این تعریف، می توان به این حقیقت رسید که زیارت یکی از بهترین و برترین ابزار تربیتی اسلام است.

چراکه مفاهیم بلند زیارت، گویای آموزه‌های مترقی سیاسی، فرهنگی، عبادی است و در زیارت نامه های مأثور، امامان شیعه جهت ژرف‌نگری بیشتر، هم آداب سخن گفتن با حضرت حق را آموزش داده‌اند و هم چگونه خواندن و راز گفتن را و هم چگونگی ارتباط همیشگی با امامان معصوم (علیهم صلوات الله) را بیان کرده‌اند.

همچنین دو آموزه بزرگ تولی و تبری که از شیعه یک مذهب پایدار و آرمانی، مبارز و جاودانه ساخته است در این زیارت نامه‌ها به گونه‌ای بارز چشم نوازی می‌کند و چگونه زیستن را می‌آموزد.

یکی دیگر از نکات ارزشمند در زیارت که باعث تربیت انسانی است، سازندگی روحی و معنوی از طریق تأثیر پذیری از مزور است که این اصلی علمی و منطقی و ثابت شده است و بسیاری از بزرگان دینی و عرفانی بر آن استدلال کرده‌اند.

به عنوان نمونه فخر رازی پس از بیان سه مقدمه در اثبات تأثیرپذیری زائر و رابطه میان دو روح زیارت کننده و زیارت شونده چنین نتیجه می‌گیرد: «وقتی زائر نزد قبر کسی که دارای روح توانا و نفس کامل و تأثیرگذار می‌رود و بر قبر او مدتی می‌ایستد، روح زائر با روح میت ارتباط برقرار کرده، آن دو روح یکدیگر را ملاقات نموده مثل دو آینه متقابل می‌باشند که شعاع و نور از هر کدام به دیگری سرایت می‌کند و علوم و اخلاق و معارف هر کدام به دیگری سرایت می‌کند بدین جهت زیارت قبور هم برای زائر مفید است و هم برای زیارت شده» .

یکی دیگر از علما در این زمینه می نگارد: «برای صاحبان خرد تردیدی نیست در اینکه زیارت قبور ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) یا دانشمندان و عالمان ربانی و پرهیزگاران– اگرچه شهید هم نشده باشند– زیارت کننده را به رهروی و پیمودن راهشان و ترک کردن هر آنچه که از روش و صراط آنان دورش می‌کند تشویق و ترغیب می‌کند و این حقیقتی آشکار است که هیچ خردمند اندیشمند نیکوکاری آن را انکار نمی‌کند» .

که اگر جز این بود در اذن دخول حرم ائمه (علیهم صلوات الله) گفتن این جمله: «أشهد أنک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» بی معنا و خارج از منطق بود.

و بالاخره باید گفت که سنخ تربیت زیارت، تربیتی از نوع القاء است. وقتی در حوزه زیارت قرار می‌گیریم فقط ثواب نبرده‌ایم بلکه در زیارت، خود را تحت تابش مغناطیسی ولایت امام (علیه السّلام) قرار داده‌ایم .

فصل دوم: بررسی سندی و محتوایی زیارت جامعه کبیره

اشاره

آنچه در وهله نخست درباره هر متنی می باید مورد توجه قرار گیرد صحت آن متن و میزان ارزش آن، در کنار آگاهی از کلیت موضوع مورد بحث در آن متن و غنای محتواییش است و سپس مواردی همچون دقت در آموزه های آن متن مطرح می شود.
این شیوه بر اساس منطق و عقل است چه اینکه تا کسی به صحت آموزه ها و موضوع کلی آن ها اطمینان نداشته باشد، اهتمامی هم به کاربست آموزه ها در زندگی خویش ندارد؛ زیارت جامعه کبیره نیز از این امر مستثنی نبوده و باید پیش از هر چیز از مستند بودن آن و صحت صدورش و نیز موضوع کلی و محتوای جامعش اطلاع یافت.

گفتار اول: بررسی سندی زیارت جامعه

اشاره

در بین زیارت های جامعه، زیارت جامعه کبیره و صغیره از دیگر زیارت ها دارای شُهرت و محبوبیت بیشتری هستند. گرچه زیارت جامعهٔ صغیره نیز دارای شهرت بوده و توسط امام رضا (علیه السّلام) در پاسخ کسانی که از ایشان دربارهٔ نحوهٔ زیارت امام کاظم (علیه السّلام) سؤال کرده بودند، بیان شده است.
اما هرگاه در بین شیعیان از «زیارت جامعه » سخن به میان آید، منظور زیارت جامعهٔ کبیره است که متن آن توسط امام هادی (علیه السّلام) نقل شده است و این نشان از کثرت مقبولیت و شهرت این زیارت حتی نسبت به جامعه صغیره است.
این مهم باعث می شود تا لزوم بررسی مستند بودن زیارت مذکور، شدت یابد به ویژه این که در عصر حاضر، برخی به عمد و از روی حقد و کینه و برخی نیز از روی نا آگاهی و عدم تخصص و تبحر در علوم حدیث و علم رجال، در مستند بودن زیارت و سند آن تشکیك و طعن زده اند.
گرچه این زیارت توسط شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه آمده و مورد قبول جمیع عالمان شیعه قرار گرفته و قاعدتاً احتیاجی به بررسی سندی و صحت صدوری نیست اما چون ممکن است این شبهه پیش آید که عدم بررسی مستند بودن زیارت از سوی برخی علمای مشهور شیعه و عدم ذکر آن، نشانه ضعف سند و یا مستند نبودن آن است، به همین جهت ما نیز به طور مختصر به این مهم می پردازیم.
به منظور اثبات مستند بودن زیارت جامعه کبیره، نیاز است تا به چند طریق عمل نمود، نخست بررسی سلسله سند زیارت جامعه کبیره، دوم بررسی قوت محتوا و صحت صدور آن و سوم نظر بزرگان و استدلال و استشهاد های آن ها به زیارت مذکور.

مبحث اول: نگاهی به سلسله سند زیارت جامعه

سند زیارت جامعه کبیره به نقل از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله علیه) در دو کتاب خود، یکی من لا یحضره الفقیه و دیگری عیون اخبار الرضا (علیه السّلام) آمده و نیز همین سند در التهذیب مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله علیه) وارد شده است .
نقل مرحوم صدوق (رحمه الله علیه) و مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله علیه) در دو کتاب از کتب اربعه شیعه (التهذیب و من لا

یحضره الفقیه) خود دلیل روشنی بر جایگاه این روایت و سند قوی آن دارد.
چه اینکه کتاب‌های اربعه شیعه اگرچه نگارششان در قرن های چهارم و پنجم به پایان رسیده است اما صاحبان آن با دسترسی به ۴۰۰ کتاب و اصل معتبر که در زمان ائمه (علیهم صلوات الله) نگارش یافته بود و توسط صحابیان ائمه (علیهم صلوات الله) با دقت منتقل گردیده بود، این کتاب‌ها را نوشته‌اند و دقت لازم را روا داشته اند.
آنچه ابن بابویه در کتاب هایش آورده است بدین شرح می باشد:
صدوق از علی بن احمدبن موسی دقّاق و محمدبن احمد سنانی و علی بن عبدالله ورّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب (یا مکتّب) و آنان جملگی از محمد بن ابی عبدالله کوفی و ابوالحسین محمدبن جعفر اسدی و آن دو از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی حدیث کرده‌اند که گفت: به علی بن محمد (علیه السّلام) گفتم: ای زاده رسول خدا، به من سخنی بلیغ و کامل بیاموز تا وقتی خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را بر زبان رانم. پس آن امام فرمود: چون به درگاه روضه رسیدی بایست و در حالتی که باید با غسل باشی شهادتین بگو. آنگاه چون داخل قبّه شدی و قبر را دیدی بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو. پس از آن با سکینه (آرامش دل) و وقار (آرامش تن) و با گام های کوتاه و آهسته اندکی پیش برو. بعد بایست و سی مرتبهٔ [دیگر] الله اکبر بگو. پس از آن به قبر نزدیک شو و چهل مرتبه الله اکبر بگو تا صد مرتبه کامل شود. آنگاه بگو «السلام علیکم یا اهلَ بیتِ النبوة و موضع الرسالة». ...
همان گونه که مشخص است، این سند توسط چهار طبقه از روات به دست شیخ صدوق رسیده است. و در واقع بین شیخ صدوق و امام هادی (علیه السّلام) که زیارت از ناحیه ایشان صادر شده چهار طبقه وجود دارد که ما نیز به بررسی آن ها خواهیم پرداخت که به همین جهت از مشایخ صدوق آغاز می نماییم.
مشایخ صدوق که وی مجموعاً در دو کتاب خود از طریق آن ها سند را مطرح کرده است عبارتند از :
علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق؛ محمد بن احمد السنانی؛ علی بن عبدالله الوراق؛ حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب.
علی بن احمد بن موسی الدقاق یا همان (علی بن احمد؛ علی بن احمد بن موسی؛ علی بن احمد الدقاق؛ علی بن احمد عمران التباق؛ علی بن احمد الرازی؛ علی بن احمد بن محمد؛ علی بن احمد بن محمد الدقاق؛ علی بن محمد بن احمد بن موسی؛ علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق؛ علی بن احمد بن محمد بن موسی بن عمران الدقاق؛ علی بن محمد بن موسی الدقاق؛ علی بن محمد بن موسی؛ علی بن محمد الدقاق؛ ابوالقاسم علی بن احمد بن محمد بن عمران بن الدقاق.) که با عناوین مختلفی در کتب آمده است از مشایخ مرحوم صدوق به شمار می‌رود که به وی اعتماد داشته و در حقش همیشه دعا کرده و ترضی نموده است.
محمدبن احمد السنانی یکی دیگر از شیوخ صدوق است که وی نیز دارای عناوین مختلفی چون (محمد بن احمد السنانی؛ محمد بن احمد السنانی المکتب؛ محمد بن احمد الشیبانی؛ ابوعیسی محمد بن احمد بن محمد بن سنان الزاهری؛ احمد بن محمد بن احمد السنانی المکتب؛ محمد بن احمد الشیبانی المکتب؛ احمد بن محمد الشیبانی؛) می باشد که مُکنی به ابا عیسی و ساکن شهر ری بوده است و فردی معتبر و ناقل روایاتی از مرحوم کلینی، محمدبن جعفر اسدی و محمدبن ابی عبداللّه کوفی و احمدبن یحیی‌بن زکریا قطان و ... بوده است.
شیخ صدوق روایات بسیاری را از ایشان نقل کرده و برای وی نیز ترضی نموده است.
همان گونه که اشاره شد یکی از مشایخ صدوق، علی‌بن عبداللّه الوارق (یا همان: علی بن عبدالله الوراق الرازی؛ علی بن محمد بن عبدالله الوراق الرازی؛ علی بن محمد الوراق؛ علی بن عبدالرزاق الدرزاق؛) است.
مرحوم صدوق در کتب متعدد خویش از وی روایات بسیاری نقل کرده است و در حق ایشان نیز دعا کرده و طلب رضوان نموده

است.

و در نهایت، الحسین‌بن ابراهیم‌بن احمدبن هشام‌المکتب (یا همان: حسین بن ابراهیم المکتب؛ حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب (المؤذن) ؛ حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب؛ حسین بن ابراهیم المؤدب؛ حسین بن ابراهیم بن احمد الکاتب؛ حسن بن ابراهیم بن هاشم؛) از مشایخ اجازه شیخ صدوق است که در کتب مختلف ایشان همچون من لا یحضره الفقیه، عیون اخبار الرضا (علیه السّلام) و علل الشرایع از وی روایت نقل کرده است.

بنا بر این گرچه از مشایخ صدوق در کتبی همچون رجال و فهرست شیخ و نجاشی و... توثیق و عنوانی نیامده است -که البته علت آن می تواند به جهت عدم مؤلف بودن آن ها باشد-ولی اجتماع این مشایخ از وثاقت کمتر نیست.

و نیز همان گونه که مطرح شد، این افراد توسط شیخ صدوق مورد ترحم و ترضی قرار گرفته اند و نیز تکثر روایت نمودن صدوق از طریق آن ها نزد برخی مستقلاً فائده توثیق است. که همین موارد در اعتماد و توثیق به طبقه اول سند مستفید است.

اما مشایخ صدوق، خود راوی این زیارت از طبقه بعد خود یعنی ابوالحسین محمد بن ابی‌عبدالله الاسدی الکوفی هستند.

محمد بن ابی عبداللّه الاسدی الکوفی (یا همان: محمدبن عبداللّه الکوفی و محمدبن ابی عبداللّه الاسدی و محمدبن جعفر الاسدی و الاسدی) از مشایخ ثقات به شمار می‌رود و صحیح الحدیث است. وی از مشایخ افرادی همچون مرحوم کلینی، مرحوم ابن قولویه بوده است و نجاشی وی را در رجال خود توثیق کرده و گفته ثقهٔ، صحیح‌الحدیث: «محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابوالحسین الکوفی... یقال له محمد بن ابی‌عبدالله کان ثقهٔ صحیح المذهب... روی عنه احمد بن محمد بن عیسی».

در خلاصه الاقوال، مرحوم علامه حلی نیز وی در بخش اول یا همان معتمدین آمده است. مامقانی نیز در تنقیح المقال وی را از نویسندگان شیعه به شمار آورده و «حسن» دانسته است.

از طرفی وی ناقل روایاتی از بزرگانی همچون عبدالعظیم حسنی، محمدبن اسماعیل برمکی، سهل‌بن زیاد الآدمی، علی‌بن احمدبن موسی و معاویه‌بن حکیم و موسی‌بن عمران نخعی و ... بوده است.

ابوالحسین اسدی در دوران غیبت صغری وفات کرده و از وکلای مورد اعتماد صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) در ری بوده و در تأیید وثاقت وی، از ناحیه مقدسه توقیع صادر شده است.

از میان افرادی که وی ناقل راوایات از آن ها بوده، محمد بن اسماعیل البرمکی مورد نظر این نوشتار است چه اینکه طبقه بعد در سند زیارت جامعه می باشد.

وی ساکن قم بوده و فردی است که کاملاً قابل اعتماد و دارای اعتقادات صحیح است و صاحب کتاب التوحید می باشد.

نجاشی در ترجمه وی آورده است: «محمد بن اسماعیل بن بشیر البرمکی المعروف بصاحب الصومعهٔ ابوعبدالله سکن قم و لیس اصله منهما ذکر ذالك ابوالعباس ابن نوح و کان ثقهٔ مستقیماً».

اما ابن غضائری، او را تضعیف کرده است. تعارض مذکور از این طریق قابل حل است که چون متأخر (نجاشی) از نظرات بیشتری آگاه بوده و قرائن بیشتری داشته است حکم به تعدیل نموده که به همین جهت رأی او مختار است و بر این نظر افرادی چون احسایی و حلی و خوئی صحه می گذارند.

ابن داود حلی نیز در رجال، وی را توثیق کرده و او را شخصیتی قابل اعتماد و دارای عقیده‌ای درست و محکم دانسته است.

و در نهایت راوی اصلی این روایت (زیارت) از امام هادی (علیه السّلام) ، موسی بن عمران النخعی می‌باشد.

موسی بن عبدالله النخعی (یا همان: موسی بن عمران النخعی؛ موسی بن عمرو النخعی؛) راوی اصلی این زیارت است که البته شخصی مُهمل و ناشناخته است. و به همین جهت، این زیارتنامه، ضعیف الاسناد محسوب می شود.

البته، از نظر محدثین سده های چهارم و پنجم، که حدیث را تنها به صحیح و غیرصحیح تقسیم می کردند، این زیارتنامه صحیح به

شمار می آمده است و اعتماد ابن بابویه به این زیارت، خود از مرجحات و از قرائن تقویت کننده تلقی شده است.

بنا بر این گرچه در کتب رجالی قدما، النخعی عنوان نشده و جرح و توثیقی ندارد اما می توان با دلایل و قرائنی اطمینان و اعتماد لازم را فراهم آورد:

۱-وی از شاگردان خاص حسین بن یزید نوفلی و شیخ محمد بن ابی عبدالله کوفی از وکلای مورد اعتماد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) در عصر غیبت صغری بوده است و نیز به واسطه دیگر بزرگان مانند ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب که هر دو از اصحاب اجماع هستند و نیز حسین بن سعید اهوازی که ثقه جلیل است روایت نقل کرده است که خود این موضوع می تواند شاهدی بر وثاقت او باشد.

۲- از طرف دیگر، افرادی هم که از وی روایت نموده اند هر کدام از اجلاء و کسانی هستند که پیش تر وثاقتشان بی تردید شناخته شد و حال آنکه اگر به واقع فردی چون عمران النخعی در روایت ضعیف باشد بعید است که چنین کسانی به کثرت از وی نقل نمایند. یا به عنوان نمونه شیخ صدوق به واسطه مشایخ خود بیش از ۸۰ حدیث از موسی بن عمران نخعی نقل کرده است که بنا بر قاعده اکثار اجلاء، ظهور در وثاقت این راوی دارد. ضمناً موسی بن عمران در میان اسناد کامل الزیارات و تفسیر قمی و فقیه و تهذیب و استبصار نیز موجود می‌باشد.

۳-شاید یکی از مهم ترین دلایل وثاقت وی، اصل روایت کردن این زیارت¬نامه توسط او باشد که نشان دهنده امامی و عالم و فاضل بودن راوی است.

از جهت دیگر، دقت در درخواست وی از امام هادی (علیه السّلام) مُشیر به فرازمندی آگاهی و صاحب بصیرت و سرّ اهل بیت (علیهم صلوات الله) بودن وی است.

وی از امام (علیه السّلام) درخواست می کند که متنی بلیغ و کامل به او آموزش دهد تا بتواند با خواندن آن تمام امامان (علیهم صلوات الله) را زیارت کند که نشان دهنده توجه وی به وحدانیت طینت ائمه (علیهم صلوات الله) و نیز ارادت او به جمیع آن بزرگواران است.

بنابر این نخعی نه تنها مورد وثوق، بلکه از شیعیان مؤمن، مخلص، معتقد و آگاه بوده است.

و از طرف مهم تر این که امام هادی (علیه السّلام) وی را شایسته مخاطب قرار گرفتن برای بیان محتوایی غنی و سرشار از اسرار اهل بیت (علیهم صلوات الله) دانسته اند و حال آنکه امام معصوم (علیه السّلام) هر کسی را قابل، برای فهم و تحمل زیارت نمی دانند که این نشان از اعتماد امام (علیه السّلام) به وی است که قطعاً اعتماد امام فراتر از توثیق است.

۴. از طرف دیگر اگر مشکلی در این سند و زیارت می‌بود قطعاً بزرگانی همچون ابن غضائری و امثال او از قبیل احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ولید حساسیت نشان می‌دادند که در این زمینه چیزی نقل نشده است و حال آنکه عکس این مطلب صادق است و بزرگانی که خود، روایت گر سنت ائمه (علیهم صلوات الله) هستند و دارای خُبرگی و فضل و علم می باشند با عبارات متعددی به تجلیل از این زیارت و سند آن پرداخته اند و راه هرگونه تردید را بسته اند. البته در این میان باید اشاره نمود که از نظر قدما نیازی به بررسی سندی نیست چه اینکه همان گونه که می دانیم در نزد آنان (محدثان متقدم امامی) ، معیار صحت احادیث، وثوق صدوری بوده و نه وثوق سندی و بنابر این اگر به صحت صدور یک حدیثی اطمینان می یافتند، دیگر سند و بررسی آن مطرح نبود. که از همین بابت هم مرحوم صدوق، در مقدمه من لا یحضره الفقیه حکم به صحت تمام روایات این کتاب کرده و این کتاب را بین خود و خدایش حجت دانسته است.

بر اساس آنچه پیش تر اشاره شد نیز، شیخ احمد احسایی برای اثبات صحّت روایت می گوید چون صدوق بدان اعتماد کرده و آن را در من لا- یحضره الفقیه که میان خود و خدا حجّت قرار داده، به ودیعت نهاده است پس اعتماد صدوق خود از مرجّحات و از

قراین تقویت کننده است.

ضمناً می افزایـد که امامی مـذهب ها آن را تلقّی به قبول کرده‌انـد. به طوری که نه کسـی را می‌توان یافت که آن را انکار یا در آن توقّف کرده باشـد. بلکه اگر فرد بصـیر و ناقـد بخواهـد بر صـحّت آن ادّعای اجماعِ کاشف از قول معصوم کند می‌تواند. این نظر را افراد دیگری چون محمد تقی مجلسی (رحمه الله علیه) پیش تر مطرح و تأیید نموده بودند.

مبحث دوم: بررسی قوت محتوا و صحت صدور

آنچه پیش تر بررسی شد سلسله سند زیارت جامعه کبیره بود که راهی است برای اطمینان به صحت صدور آن.

چه اینکه در نزد محدثین، آن زمان که سـند یک روایت بررسـی می شود به جهت رسیدن به اطمینان از صحت صدور حدیث است و در واقع با بررسـی سندی، کار تمام نشده و صرفاً راه را هموار تر نموده است. و حال اگر این اطمینان از راه‌های متعدد دیگر اتفاق افتد دیگر بررسی سندی مطرح نبوده و خود به خود مایه اطمینان از مستند بودن آن روایت است.

از همین جهت می طلبـد تـا نگـاهی کوتـاه به قوت محتوایی این زیـارت داشت. زیارت جامعه کبیره یکی از بهترین متن‌های زیارتی است و حاوی معارف بلند و فرازمندی است که در سازگاری کامل با قرآن شریف و روایات متواتره ائمه معصومین (علیهم صلوات الله) می باشد.

مفـاهیم بلنـدی چون جایگـاه ائمه اطهار (علیهم صـلوات الله) در نظام هستی، نقش آنان در تفسـیر و تبیین دین و شـریعت، مقام آن بزرگواران در دنیا و آخرت و ... به خوبی در این زیارت نمایان است.

در واقع، متن این زیارت نامه، هم به جهت مطالب عمیق و هم از نظر بلاغت با نوع بیان معصومان (علیهم صـلوات الله) تناسب دارد که این عاملی است مفید یقین به صحت صدور آن از امام معصوم (علیه السّلام) .

به تعبیر دیگر، باید گفت که برخی متن ها به گونه ای هسـتند که عالمان را از بررسـی سـندی آن بی نیاز می نمایند چراکه محتوای آن ها به قدری ویژه است که دخالت یا صدور آن را از بشـری عادی و غیر معصوم نا ممکن می کند. زیارت جامعه نیز از آن دسـته می باشـد که از جهت سـبک، لحن، اسـلوب ادبی، فصاحت و بلاغت و از جهت محتوا در سـطح بالا و دارای حقایق و واقعیّت هایی است که بشر عادی را توان رسیدن به آن نیست.

از طرف دیگر، عبارت های این زیارت و مـدلول های آن در روایات معتبر دیگری حتی عامی نیز آمده است، که نشان از اطمینان و یقین به صدور این زیارت از آن ذات مقدس (امام هادی (علیه السّلام)) می باشد.

یکی دیگر از ادله اثبات صدور آن از امام معصوم (علیه السّـلام) ، بر می گردد به نقل آن در کتاب گرانقدر «من لایحضـره الفقیه» مرحوم شـیخ صدوق، کسـی که از«رئیس‌المحدثین» بوده و سـر آمد محدثان بزرگ شـیعه و فقهای بنام امامیه در قرن چهارم هجری است و به وسـعت معلومات و کثرت کتب و مصـنفات مشـهور بوده است و بسـیار توسط علمای زمان های بعد خویش مورد ستایش قرار گرفته است.

از طرفی همان گونه که در ابتـدا اشاره شـد، روایت درخواست النخعی در کتاب دیگری از کتب اربعه یعنی «تهذیب الاحکام» آمده که هم جایگاه منیع کتاب در نزد شیعه روشن است و هم مقام شامخ مرحوم شیخ طوسی یا همان «شیخ الطائفه».

همچنین اهتمام عالمان دوره های بعـد به زیارت مذکور در سه کتاب مورد اشاره، خود تأییدی بر صـحت صدور آن و تلقی به قبول کردن است.

خالی از اشکال نیست تا به نظر برخی از بزرگان درباره صحت صدور روایت اشاره ای داشته باشیم.

به عنوان نمونه مجلسـی اول در شـروح عربی و فارسـی خود بر من لا یحضـره الفقیه اشاره به مکاشـفه ای می کنـد که در آن وی به

خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) رسیده و ایشان زیارت مذکور را تأیید نموده اند: «نتیجه اینکه با تأیید صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) مرا تردیدی نیست که این زیارت از ابوالحسن الهادی (علیه السّلام) است و آن کامل‌ترین و بهترین زیارت هاست. بلکه پس از آن رویا، من در بیشتر وقت ها امامان را - که درودهای خدا برایشان باد - با این زیارت نامه زیارت می کنم و در عتبات عالیات آنان را جز با این زیارت نامه زیارت نمی کردم».

مرحوم آیـةاللّٰه شبر در پاسخ به پرسشی درباره صحت صدور این زیارت می فرمایند: «متن زیارت به تنهایی برای اثبات اعتبار آن کافی است و هرگز نیازی به بررسی سند آن نیست زیرا زیبایی اسلوب، شیوایی تعبیر و بلندی معانی آن را در ردیف نهج البلاغه و صحیفه سجادیه قرار می‌دهد و از بررسی سند بی‌نیاز می‌سازد».

عالمی دیگر در شرح زیارت جامعه کبیره آورده است: «این زیارت از لحاظ سند بسیار محکم و قوی و شاید هیچ زیارتی یا خطبه‌ای ... معتبرتر و اصیل‌تر از زیارت جامعه نباشد و ... و از نظر محتوایی و حقایقی که در این زیارت درباره معصومین (علیهم صلوات الله) گفته شده قطعاً در صدر قرار دارد چون روایت یا خطبه‌ای که اینچنین فضائل و مناقب اهل بیت (علیهم صلوات الله) را مفصلًا ذکر نموده باشد دیده نشده، مضافاً بر این که از لسان معصوم نقل شده و در نهایت فصاحت و بلاغت است طوری که انسان از خواندن عبارات آن لذت می‌برد تا چه رسد به حقایقی که در قالب الفاظ بیان شده است و این روایت را بزرگان از محدثین نقل کرده‌اند».

علامه جوادی آملی نیز در وصف زیارت جامعه می فرمایند: متن زیارت جامعه کبیره به گونه‌ای است که هر منصفی صدور این معارف بلند را از غیرمعصوم محال عادی‌داند افزون بر آن که خطوط کلی آن را با خطوط کلی معارف قرآن کریم [که مرجع نهایی در بررسی روایات است] هماهنگ می‌بینند و لذا تصریح کرده‌اند که اگر متن روایت به گونه‌ای بود که صدور آن از غیرمعصوم ممکن نبود اطمینان مورد اشاره حاصل می‌شود و می‌توان به صدور آن از حجت بالغه الهی مطمئن شد.

و آیةاللّٰه مکارم شیرازی نیز فرموده اند: «مضمون زیارت جامعه مضمونی است که یک انسان عادی نمی‌تواند آن را جعل کند و به امام نسبت دهد محتوی این زیارت محتوایی است که از مغز توانای معصوم تراوش می کند از مغزی سرچشمه می گیرد که به منبع علم بی‌پایان خدا اتصال دارد».

مبحث سوم: نظر بزرگان و استدلال و استشهاد آن ها به زیارت جامعه

بزرگان و علمای شیعه هر کدام به نحوی به ستایش این زیارت پرداخته اند و چون از جهتی می تواند مفید اطمینان به صحت روایت باشد به برخی از این نظرات، به طور گذرا اشاره می نماییم.

مرحوم مجلسی می نویسد: «انّما بسطتُ الکلام فی شرح تلک الزیارة قلیلًا و إن لم أستوف حقّها حذراً من الأطالة؛ لأنّها أصحّ الزیارات سنداً و أعمّها مورداً و أفصحها لفظاً و أبلغها معنیً و أعلاها شأناً»: این که درباره زیارت جامعه سخن، اندکی به درازا کشید، اگرچه حق آن را نیز به جهت پرهیز از طولانی شدن، ادا نکردم، بدین خاطر است که این زیارت، صحیح ترین زیارت ها از جهت سند و فراگیرترین آنها نسبت به ائمه (علیهم صلوات الله) است و در مقایسه با دیگر زیارت ها از فصاحت و بلاغت و منزلت بیشتری برخوردار است.

وحید بهبهانی آن را با نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و دعای ابوحمزه ثمالی مقایسه کرده که متنشان شهادت به صدور از معصوم (علیه السّلام) می دهد.

مرحوم فخر المحققین شیرازی در عظمت زیارت جامعه می گوید: «در میان زیارت‌های مأثوره از حضرات معصومین (علیهم صلوات الله) ، زیارت جامعه کبیره از نظر شیوایی بیان، گیرایی تعبیر، زیبایی اسلوب و رسایی معانی در اوج فصاحت و قله بلاغت

قرار دارد که از معارف خاندان عصمت و طهارت و اقیانوس بیکران علوم آل محمد (علیه السّلام) سرچشمه گرفته است».

سید محمدتقی نقوی از شارحان این زیارت نامه در این باره می نویسد: «زیارت جامعه کبیره املای حضرت هادی امام علی النقی (علیه السّلام) است و یکی از مهم ترین زیارات است و از حیث بلاغت و فصاحت و اشتمال بر معانی بلند و مضامین عالیه که موجب جلای روح است در میان تمام زیارات و غیر زیارات نظیر ندارد ... و از طرفی حاوی بسیاری از فضایل اهل بیت (علیهم صلوات الله) است که در جای دیگر نیست»

اهتمام عالمان به این زیارت صرفاً به بیاناتی در ستایش آن خلاصه نمی گردد بلکه در عمل نیز، آنان در موارد متعددی چه در تفسیر آیات قرآن یا توضیح روایات و نیز بیان مسائل فقهی به این زیارت استشهاد نموده اند که نشان از اطمینان به صحت این زیارت و ارزش و اعتبار آن نزد جامعه شیعه دارد. حال برخی از این استشهاد ها را از نظر می گذرانیم.

عروسی حویزی شیرازی در تفسیر خود ذیل آیه: «بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ». می نویسد: «وفی عیون الأخبار فی الزیارهٔ الجامعهٔ للأئمّه علیهم السلام المنقولهٔ عن الجواد علیه السلام: السلام علی الدعاهٔ إلی اللّه... وعباده المکرمین الّذین لایسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» : در کتاب عیون أخبار الرضا (علیه السّلام) در زیارت جامعه ای که از امام هادی (علیه السّلام) نقل شده است چنین آمده است: سلام بر فراخوانان به سوی خدا... و بندگان گرامی که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

همان گونه که مشخص است این عالم بزرگوار برای استشهاد به مضمون آیه شریفه به سراغ زیارت جامعه کبیره رفته است.

فیض کاشانی رحمه اللّه روایتی را از معصوم (علیه السّلام) نقل می کند که فرمود: «نحن کلمهٔ التقوی وسبل الهدی والمثل الأعلی»: ما کلمه تقوا، راه هدایت و مثل اعلا هستیم.

فیض پس از آن به استشهاد از زیارت جامعه پرداخته و بخشی از آن را اشاره می نماید :«السلام علی أئمه الهدی... وورثه الأنبیاء والمثل الأعلی »: سلام بر پیشوایان هدایت... وارثان پیامبران و مثل های والا.

شیخ حرّ عاملی رحمه اللّه در وسائل الشیعهٔ در بیان رجعت پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و ائمه (علیهم صلوات الله) به روایتی اشاره و پس از آن می نویسد: «فیه دلاله علی رجعه النبی صلی اللّه علیه وآله والأئمّه علیهم السلام وفی الزیارهٔ الجامعه ما هو أوضح من ذلک»: این فراز بیان گر رجعت و بازگشت پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و امامان معصوم (علیهم صلوات الله) است و در زیارت جامعه عبارتی آمده که از این بیان روشن تر است.

و بسیاری دیگر از این گونه استشهاد ها که مجال طرح آن نیست.

گفتار دوم: بررسی محتوایی زیارت جامعه کبیره

اشاره

پس از بررسی سندی این زیارت و مشخص شدن مستند بودن آن، حال می باید از طرح و خطوط کلی این زیارت نیز با خبر شد تا با آگاهی کامل پا به عرصه عمل به آموزه های مورد اشاره توسط آن بزرگواران گذاشت.

مبحث اول: وجه تسمیه زیارت جامعه کبیره

در اصطلاح محدثین، به زیارت‌هایی، که به‌طور جداگانه از اهل‌بیت روایت شده و به وسیله آن ها تمامی اهل‌بیت از دور یا نزدیک بدون اختصاص به فردی از ایشان، زیارت می‌شوند، زیارت جامعه اطلاق می گویند.

در وجه تسمیه زیارت حاضر به «جامعه کبیره» دو بیان وجود دارد. یکی این زیارت، زیارتی است که می‌توان همه امامان معصوم (علیهم صلوات الله) را زیارت کرد که به اعتبار جمع زیارت‌شوندگان جامعه گفته می‌شود و البته ثواب جامع هم خواهد داشت بدین معنا که چون همه ائمه (علیهم صلوات الله) زیارت می‌شوند ثواب و اجر زیارت همه ایشان هم نصیب خواهد شد.

دوم اینکه این زیارت جامع تمام اوصاف و کمالات امامان (علیهم صلوات الله) می‌باشد و علت نام جامعه به خاطر تعدد اوصاف و کمالات و شئوون عالیه زیارت شوندگان در این زیارت است. یعنی اگر انسان بخواهد درس ولایت و امام‌شناسی بیاموزد باید در زیارت جامعه کبیره اندیشه کند و آموزه‌های بلند آن و معارف ناب آن را با دقت تمام درک کند و در اقیانوس بیکران کرانه آن سیر نماید. که وسعت مفاهیم آن مافوق همه زیارت‌هاست.

اما باید وجه نخست را انتخاب نمود چه اینکه اولاً ـ این زیارت بخشی از اوصاف کمالیه آن بزرگواران است نه همه آن ها، ثانیاً، زیارت‌های جامعه دیگری وجود دارد که به گستردگی این زیارت، در برگیرنده جامع اوصاف کمالیه اهل بیت (علیهم صلوات الله) نیست. بلکه به جهت اینکه با آن زیارت‌ها نیز همه امامان (علیهم صلوات الله) را زیارت می‌شوند نام زیارت جامعه بر آن نهاده شده است.

شمار این گونه زیارتنامه ها در منابع، متفاوت ذکر شده است. در برخی منابعِ ادعیه و زیارات تنها یک زیارتنامه آمده و در برخی دیگر همچون ابن بابویه، دو زیارت، آقا جمال خوانساری، سه زیارت و سید محسن امین، چهار زیارت را «جامعه » نامیده اند. محمدباقر مجلسی، پس از نقل چهارده زیارت جامعه، گفته که زیارت های جامعهٔ دیگری هم وجود دارد که به سبب عدم وثاقت یا تکراری بودن مضمون آن ها، از ذکرشان خودداری کرده است.

شایان ذکر است که زیارت های مشهوری چون «زیارت امین اللّه » و«زیارت رجبیّه » را نیز جزء زیارت های جامعه به شمار آورده اند.

مبحث دوم: اهمیت زیارت جامعه کبیره

همان گونه که می دانیم، موضوع اصلی زیارت شریفه شناساندن مقامات معنوی و برکات ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) است که شاید وجه تمایز این زیارت از موارد مشابه اش، اشاره به ویژگی های حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) باشد از قبیل غیبت، رجعت و وظیفه منتظران. که از همین جهت مایه اهمیت بسزای آن شده است.

این زیارت، مهم ترین و مفصل ترین یادگار مانده از امام هادی (علیه السّلام) است. و ایشان به تأسی از امام زین العابدین (علیه السّلام) به تعلیم معارف ناب دینی از طریق دعا برای شیعیان همت گماردند و در این قالب، علاوه بر اشاره به معارف اهل بیت (علیهم صلوات الله) ، چگونه زیارت نمودن و رعایت ادب در برابر ائمه (علیهم صلوات الله) را آموخته اند.

این زیارت در واقع دانشنامه امامت و ولایت است و از جوانب گوناگون به اصل امامت و رکن ولایت پرداخته است، اصلی که از نظر شیعه استمرار دین، منوط به اعتقاد و تمسک به آن است.

علامه حسن زاده آملی نیز این زیارت نامه را در ولایت و بیان مقام انسان کامل ولی، عدیل دعای عرفه در توحید دانسته است.

این مهم باعث شده است تا امام هادی (علیه السّلام) توصیه بفرمایند که پیش از خواندن این زیارت، شخص زیارت کننده بارها تکبیر بگوید تا از دچار شدن او به غلو جلوگیری شود.

معانی متعددی برای بیان تکبیرات در آغاز زیارت اشاره شده است که برخی از آن موارد عبارتند از:

۱. اعتراف به عظمت خداوند و برتر شمردن او از هر وصف و ثنا می‌باشد و بعد از این اعتراف، به ثناگویی و شمارش کمالات اهل‌بیت (علیهم صلوات الله) .

مرحوم مجلسی اول می گویند: تکبیرهای صدگانه برای تفهیم این نکته است که عظمت و کبریایی تنها از آن خداست. زیرا معنای اللّٰه اکبر به فرموده امام صادق علیه السلام این است که خداوند بزرگ‌تر از آن است که توصیف شود.

۲. اظهار تعظیم در برابر حق تعالی است که چنین امامان بزرگوار و حقایق وجودیه‌ای را از خود صادر نموده و ما را به توجه و توسل به ایشان مفتخر نموده است. به عبارت دیگر، این تکبیرات، جهت احترام به امامان و تعظیم شعائر است که امامان هر چه دارند از خداوند دارند.

۳. با توجه به معنای اللّٰه اکبر و امر به توقف و سپس نزدیک قبر مطهر شدن و تکبیر گفتن، شاید بخواهند ما را متوجه این حقیقت کنند که توصیف امامان بالاتر از عهده افراد عادی است و ایشان باید خود را توصیف کرده و ما تنها وظیفه داریم توصیف ایشان را درباره خودشان بازگو کرده و به آن معتقد شده و درک کنیم.

۴. شاید امر به تکرار تکبیرات برای تقاضای کنار رفتن پرده‌های بین خود و حقیقت امام و مقام ولایةاللّٰه باشد.

۵. از آنجا که اوصاف و ویژگی‌های امامان (علیهم صلوات الله) مظهر و تجلّی صفات و اسمای الهی است با تکرار تکبیر شناخت مقامات امامان آسان‌تر می گردد و باور داشتن این مقامامت برای امامان به اذن خداوند امکان‌پذیر خواهد شد.

به جهت اهمیت این زیارت، علمای بزرگوار شیعه هر کدام به نوعی سعی می کردند تا ارادت خویش را به آن و گوینده آن ابراز دارند از تدریس و شرح آن، گرفته تا توصیه بر خواندن این زیارت نامه در مشاهد مشرفه و غیر آن.

برای نمونه، امام خمینی (رحمه الله علیه) از میان زیارت ها به زیارت جامعه کبیره عشق می ورزید و این زیارت نامه را بیش از دیگر زیارات می خواند و در تمام آستان های مقدس، مقید به خواندن این زیارت نامه بود.

مبحث سوم: ویژگی ها و موضوعات کلی زیارت

اشاره

در یک نگاه کلی می توان این زیارت را توصیف کامل و معرّفی جامع خاندان رسالت دانست که جانشینان بر حق پیامبر شمرده شده اند و معارف الهی و مفاهیم توحیدی، ارتباط ائمه با پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) ، شهادت به فضایل ائمه و بر شمردن مقامات علمی و اخلاقی و سیاسی آنان، اسوه بودن آنان، ارتباط امامت و توحید، رابطهٔ امام شناسی با خداشناسی، عصمت اهل بیت علیهم السلام، عملکرد معصومان (علیهم صلوات الله) در برابر دین خدا و اجرای تعهد و میثاق، دعا و درخواست از خدا، یکپارچگی خلقت ایشان، تولّی و تبرّی و رجعت و تسلیم اشاره شده است.

در این زیارت، حضرت به بیش از دویست فضیلت و منقبت از اهل بیت (علیهم صلوات الله) اشاره می کند. و آنان را امامان هدایت، چراغ های تاریکی‌ها، نشانه‌های پرهیزکاری، صاحبان خرد، پناهگاه مردمان، نمونه های اعلای الهی و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت، جایگاه‌های شناسائی خدا و مسکن های برکت خدا و معدن های حکمت خدا و نگهبانان سرِّ پروردگار و حاملان کتاب خدا و اوصیای پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله والسّلم) دانسته است. و نیز آنان را کسانی می داند که دعوت کننده به سوی خدا، راهنما به راه‌های خوشنودی خدا، استقرار یافته در فرمان پروردگار، کامل در محبت خدا، مخلص در توحید و آشکار کننده امر و نهی خدا و بندگان گرامی او هستند که هرگز بر خداوند در گفتار پیشی نگیرند.

آنان نمایندگان خدا و برگزیدگان او هستند، گنجینهٔ دانش پروردگار و راه، نور و برهان روشن او، پیشوایان راهبر، راه یافته و معصوم و گرامی، مقرب و پرهیزکار، راست¬گو و زبده‌ای معرفی شده‌اند که فرمانبرداران خدا و قیام کنندگان به فرمان او و انجام‌دهندگان خواسته‌اش می‌باشند.

خداوند، امامان را پسندید تا جانشینانش در زمین، حجت‌های او بر بندگانش، یاورانی برای دین او، نگهبانانی برای رازش، گنجینه دارانی برای دانشش، مفسران وحی او، پایه‌های توحیدش، گواهان برخلقش و نشانه‌هایی برای بندگانش باشند.

امام (علیه السّلام) در این زیارت به نکتهٔ بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن این که تمام اعمال به پیروی از امامان مقبول می‌افتد.

ایشان در اولین آموزه تربیتی خویش، سعی می کنند به مخاطب آداب سخن گفتن با امام معصوم (علیه السّلام) را بیاموزند و با بیان شیرین به ما تعلیم می‌دهند که در محضر امامان (علیهم صلوات الله) به فضل و رتبه و مقام رفیع و حق عظیمشان اعتراف کنیم. از همین جهت، نخست با سلام و درود بر آن امام شروع می‌شود و پس از بر شمردن برخی مناقب و اوصاف او، با جمله «و رحمهٔ الله و برکاته» به پایان می‌رسد.

امام هادی (علیه السّلام) در این زیارت، حق را همراه امامان معرفی می کند که هرگز از آنان جداشدنی نیست و هر که از آنان دور شود، گمراه خواهد شد. ایشان همچنین با اشاره به جایگاه رفیع امامان (علیهم صلوات الله) در اسلام و مسلمانان، تصریح می‌کند که آنان شاهراه، راه راست و گواهان در دین، و آن امانتی هستند که حفظش بر مردم واجب است.

هر کدام از عالمان نیز سعی نموده اند تا به تقسیم بندی موضوعات این زیارت همت گمارند.

قبانچی، این زیارت نامه را به پنج فصل تقسیم کرده است. فصل اول؛ درباره سلام ها؛ قطعاً سلام نمودن در اسلام یکی از سفارش های مؤکد است و در آن شکی نیست و بلکه در همه آیین های دینی و غیر دینی بشری نیز جایگاه ممتازی دارد و در عرف جهانی پسندیده است اما نباید فراموش کرد که نفس سلام بر معصوم با سلام بر غیر معصوم فرق دارد؛ بدین معنا که در سلام به معصوم صرفاً عرض تحیت معمول نیست بلکه با ذکر برخی از خصوصیّات اهل بیت (علیهم صلوات الله) همراه است و چون می باید خصوصیات آن بزرگواران اشاره شود، نیک است تا سلامی را نثار آنان کنیم که مأثور بوده و از جانب خودشان بیان شده است.

فصل دوم؛اعتراف به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) .در این زیارت پس از سلام، دو شهادت مطرح می شود؛ نخست به یگانی خداوند متعال: «اشهد الا اله الا الله».دوم شهادت بر رسالت پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) .

فصل سوم؛اعتراف به جایگاه اهل بیت (علیهم صلوات الله) در بین امت.در این زیارت پس از دو شهادت اشاره شده، به پیشوایی آن حضرات اشاره می شود: « وأشهد أنّکم الأئمّه الراشدون المعصومون المکرّمون المقرّبون... .»: و گواهی می دهم که شما پیشوایان هدایت یافته، معصوم، بزرگوار مقرّب...هستید.

و در واقع به ولایت، مقامات، فضایل و مناقب فراوانی از اهل بیت (علیهم صلوات الله) شهادت می دهیم و به همگرایی ولایت ایشان با خداوند اشاره می شود: «من والاکم فقد والی الله».

فصل چهارم؛رابطه زائر با ائمه (علیهم صلوات الله) .در این فراز ها، به جایگاه زائر و نوع رابطه وی با اهل بیت (علیهم صلوات الله) توجه دارد و عرضه مبانی اعتقادی به محضر امام (علیه السّلام) است که آغاز آن، از عبارت: «بابی اتنم و امی و اهلی و مالی و اسرتی اشهداللّه و اشهدکم انی مومن بکم و بما امنتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم ...فثبتنی اللّه ابدا ما حییت علی موالاتکم و وقفنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم ...»است.

فصل پنجم؛دعا و توسّل.پس از آن که زائر، اذن دخول گرفت و عرض سلام داشت و وارد شد و شهادتین گفت و اشاره به جایگاه آن بزرگواران کرد و شهادت و اقرار به عظمت آنان داد، حال، دست توسّل به حضرتشان دراز می کند و از آن حضرات یاری می طلبد و آن ها را که آبرومندان نزد خداوند هستند، شفیع قرار می دهد و به وسیله آن بزرگواران به خدای متعال توجّه می جوید.

اما خانی، این زیارت نامه را به ۴ بخش تقسیم کرده است

بخش نخست زیارت‌نامه با سلام و درود بر اهل بیت آغاز می‌شود؛ اهل بیتی که خانه‌هایشان فرودگاه فرشتگان است و خود، مخازن دانش خدا و میراث بران پیامبران‌اند. این بخش ۴ بند طولانی دارد که در آن ها اهل بیت (علیهم صلوات الله) به ترتیب از حیث

خویشاوندی پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) ، هدایت امت، مظهر علم و رحمت الهی بودن، اخلاص در عمل، و سرانجام اوصاف کلی دیگری ستایش می‌شوند.

بخش دوم، با حجمی در حدود دو پنجم از کل، شهادتی است مفصل بر اصول عقاید شیعی که در این بخش، یک دورهٔ اصول عقاید شیعه مرور می‌شود: از اقرار به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) ، ولایت اهل بیت (علیهم صلوات الله) ، عصمت و دیگر صفات آنان، جان‌فشانی هایشان در راه گسترش اسلام و اقامهٔ حدود الهی، تا اینکه قرب و بُعد مردمان با خدا، بر پایهٔ نسبتی معین خواهد شد که با اهل بیت (علیهم صلوات الله) یافته‌اند. در آخرین بندهای این بخش، با گواهی به یگانگی نور و طینت اهل بیت (علیهم صلوات الله) بر دو امر تأکید شده است: جایگاه انحصاری آنان در جهان خلقت، و برخورداری همهٔ ایشان از این جایگاه.

بخش سوم با حجمی مشابه، خود شامل ۵ بند است که آن ها را می‌توان به طور کلی بیان هایی در بیعت با اهل بیت (علیهم صلوات الله) و سپس مدحشان برشمرد. همهٔ این بندها با تعبیر جان و مال و پدر و مادرم به فدایتان آغاز می‌شود. به ویژه مضمون بند اول، بیان تولای شدیدِ زائر با امام، و تبرا و نفرت وی از دشمنان دین و معاندان است؛ تولا و تبرایی که وی را به انتظارِ برقراری حکومت عدل اهل بیت (علیهم صلوات الله) پس از رجعت می‌نشاند و همراه با پیمان وفاداری و همکاری چه در آن زمان و چه پیش از آن، به امیدواری زائر به شفاعت امام (ع) پیوند می‌خورد. ۴ بند بعد، همگی بیان اوصافی برای اهل بیت (علیهم صلوات الله) و تبیین جایگاه آنان در عالم خلق‌اند؛ از این قبیل که: خداوند باب هر خیری را به یمن وجود ایشان گشوده، و هم به ایشان ختم کرده است؛ هر کس خدا را بجوید، گزیری از روی آوردن به ائمه (علیهم صلوات الله) ندارد؛ منکر ولایت ایشان مستوجب قهر الهی است؛ شیعیان به سبب ایشان از گمراهی، مشکلات دنیا و آتش دوزخ وارهیده‌اند؛ و سرانجام اینکه تنها در سایه دوستی اهل بیت (علیهم صلوات الله) ، وحدت مسلمانان میسر است.

بخش پایانیِ زیارت، یک دعای شفاعت‌جویانه به درگاه الهی است، با تکیه بر اینکه اگر زائر شفیعی نزدیک‌تر از ائمه (علیهم صلوات الله) به درگاه الهی سراغ داشت، بدو متوسل می‌گردید و اکنون، با تکیه بر جایگاه امامِ زیارت شده، از خدا طلب حاجت‌روایی دارد. حاجت او نیز، شناخت بهتر اهل بیت (علیهم صلوات الله) و نیل به شفاعت ایشان است.

مبحث چهارم: نگاهی به دو فراز و پاسخ به پرسش

ممکن است در نگاه اولیه، برخی فرازهای این زیارت سازگار با آیات و دلایل عقلی و نقلی نباشد اما با تتبع می توان به سازگاری کامل آن رسید.

به عنوان نمونه، در نگاه اول، فراز: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم» با آیه شریفه «إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ» نا سازگار است اما باید در توضیح آن نکاتی را مد نظر داشت.

۱. معنای «ایاب» بازگشت با اراده را به طرف مقصد گویند پس عبارت «و ایاب الخلق الیکم» به معنای آن است که دوستان و دشمنان حضرات معصومین به سوی آنان با اراده خود بازگشت می‌نمایند چرا که اگر از دوستان باشند برای این که مورد تفقد و تفضل و انعام و اکرام شان قرار گیرند به سوی معصومین بر می گردند و اگر از مخالفان باشند برخی با علم به مقامات اولیای الهی و برخی به جهت جداسازی صف آن ها از اولیای الهی، در آن صحنه حاضر می‌شوند و چشم طمع به بهره گیری از نورشان و لطف‌شان در قیامت دارند.

۲. آیه شریفه به لفظ متکلم مع الغیر آمده است: «إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ» و چنانکه در تفسیر طبری آمده است غالباً در قرآن مجید هر زمان که حضرت حق سبحانه به لفظ جمع به خود نسبت داده است و مراد از آن جمیع کارگزاران الهی اعم از

فرشتگان و پیامبران و ... می‌باشد و استبعادی نیست در این معنا که ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) نیز شامل این مجموعه بوده باشد چه این که هرگاه ملائکه، حساب توانند کرد چرا ائمه هدی (علیهم صلوات الله) نتوانند. و این تناقضی میان فراز زیارت و آیه شریفه پدید نمی‌آورد بلکه مؤید آن است. بر این اساس محاسب بودن و مرجع بودن ائمه در طول محاسب بودن و مآب بودن خدای تعالی است نه در عرض آن.

۳. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر این فراز از زیارت آورده‌اند: «ای رجوع الخلق فی الدنیا لجمیع امورهم الیهم و الی کلامهم و الی مشاهدهم او فی القیامه للحساب و هو اظهر فالمراد بقوله تعالی «ان الینا ایابهم» ای الی اولیائنا کما دلت علیه اخبار کثیرة» : بازگشت مردم در دنیا در تمامی امورشان به آن بزرگواران و سخنان حیات بخش آنان و به آستان مقدسه و مرقد نورانی‌شان است و در قیامت برای حسابرسی که این معنا آشکارتر است و مراد آیه شریفه این است که بازگشت مردم به سوی اولیاء ماست که روایات زیادی آن را تأیید و دلالت می کند.

۴. از آیات قرآن مجید به دست می‌آید که خداوند متعال برای تدبیر امر عالم، فرشتگان زیادی دارد که در قرآن «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً» تعبیر شده است.

حال اگر در روز قیامت، مامورانی از فرشتگان دستور یابند تا به حساب مردم رسیدگی کنند آیا این با توحید منافات دارد؟ و اگر بگوئیم ائمه معصومین (علیهم صلوات الله) به اذن و فرمان خداوند سبحان، حساب بندگان را می‌رسند و خلائق به سوی آنان می‌آیند و حساب مردم به اذن اللّٰه و به فرمان خدا با شماست آیا با توحید منافات دارد؟!

این تعبیر منافاتی با توحید ندارد چرا که به اذن حضرت پروردگار و به دستور حضرت حق است و چه بسا ائمه (علیهم صلوات الله) بالاتر از فرشتگان حسابرس می‌باشند.

۵. طبق آیات قرآن مجید، خداوند سبحان فرشتگان و پیامبران و اولیاء خویش را به عنوان گواهان روز قیامت قرار داده است و نیز فرشتگان را مأمور حسابرسی و عذاب و ... قرار داده است و این منافاتی با حسابرسی خداوند ندارد و با توحید منافاتی ندارد و با آیات و روایات نیز سازگار است.

یکی دیگر از پرسش های مطرح در این زمینه، بر می گردد به فراز: «بکم فتح اللّٰه و بکم یختم و بکم ینزّل الغیث ...» که آن را در منافات و تضاد با توحید افعالی خداوند دیده اند. اما باید گفت که نزول رحمت و برقراری نظام تکوین و آفرینش آن به برکت وجود گرامی پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) است. یعنی علت غایی آفرینش و نظام تکوین، آن بزرگواران هستند.

از طرفی خداوند همه عالم را مسخر انسان نموده است: «سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ» و برترین، انسان ها، پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) اند که نمونه اعلای انسان کاملند یعنی اگر باران نازل می‌شود، اگر آسمان‌ها و زمین برقرار است اگر بلاها از جهان دفع می‌شود به برکت وجود آن بزرگواران است این بزرگان هدف غایی خلقت‌اند و این مسأله با توحید هم منافات ندارد.

اطلاق عبارت فتح و ختم تمام امور تکوین و تشریع و در همه عوالم ملك و ملکوت را شامل می‌شود.

از طرف دیگر، برخی همچون علامه مجلسی نیز معنایی بهتر را برای این فراز دیده اند، یعنی معنای این فراز و موضوع آن را درباره تدبیر امور جهان ندانسته اند بلکه گفته اند: آغاز خلافت الهی در نظام با شماست و پایان بخش آن هم با دولت کریمه شماست: «بکم فتح اللّٰه ای فی الوجود او الخلافه او جمیع الخیرات و الباء تحتمل السببه او الصله و بکم یختم ای دولتکم آخر الدول و الدوله فی الاخره ایضا لکم» : خداوند آفرینش یا خلافت خویش یا همه خیر و برکت را با شما آغاز کرد و نیز دولت شما آخرین دولت در دنیاست که خداوند با آن جهان را به پایان می‌رساند و نیز دولت قیامت نیز برای شماست و به وسیله دولت شما خداوند به دیگر

دولت‌ها پایان می‌دهد.

به بیان دیگر معنای این فراز نورانی چنین است که ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) در حائز شدن مقام خلافت الهی حضرت حق سبحانه، نیز گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند و اگر چه مقام دنیایی و ظاهری ایشان به عنوان ختم تمام خلفای الهی و پیامبران او در زمین است لکن به جهت باطن و خلقت تمثلی و مثالی از تمام انبیاء الهی مقدم بوده و مقام خلافت سایر انبیاء نیز ظهور و پرتوی از آن مقام منیع و بلند است که با خلافت حضرت آدم آغاز گردیده و با خلافت خود ایشان در مقطع خاصی از زمان پایان یافت پس ایشان آغاز و انجام مرتبه خلافت الهی حضرت حق سبحانه هستند.

روایات متعددی نیز این مطلب را تأکید و تأیید می‌کند که حال به برخی از آن ها نظر می افکنیم:

از پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّلم) نقل شده است که فرمودند: «کنتُ نبیاً و آدم بین الماء والطین» : من پیامبر بودم در حالی که آدم هنوز آفریده نشده بود.

ایشان همچنین می فرمایند: «خَلَقَنَا اللَّهُ نَحنُ حَیثُ لاسَماءِ مَبْنِیّهٔ وَ لاارضَ مَدْحیّهٔ وَ لاعَرشَ وَلا جَنَّهٔ وَلانارَ کُنّا نُسَبِحَهُ» : خداوند ما را هنگامی آفرید که آسمان هنوز برافراشته نبود و زمین هنوز گسترده نشده بود و هنوز زمانی که عرش و بهشت و جهنم وجود نداشت ما به تسبیح حضرت پروردگار مشغول بودیم.

در نقلی دیگر نیز چنین اشاره نموده اند: «اوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ نُوری فَفَتقَ مِنهُ نُورُ علیّ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرشَ وَ الْلَوحَ وَالشَّمْسَ وَضُوء النَّهارَ وَ نُورالابْصارِ وَالْعَقل والْمَعرِفَهٔ» : نخستین آنچه خداوند آفرید نور من بود و از آن نور علی را شکافت آنگاه، عرش و لوح محفوظ و خورشید و روشنایی روز و نور دیدگان و عق و معرفت را آفرید.

و نیز از امام علی (علیه السّلام) روایت شده است: آگاه باشید به راستی من بنده خدا و برادر رسولش و اولین تصدیق کننده او هستم همانا او را در حالی که آدم بین روح و جسد بود تصدیق نمودم.

در این زمینه، عالمان و عارفان نیز به واسطه فیض بودن آن بزرگواران اشاره نموده اند. از جمله:

حضرت امام خمینی درباره انسان کامل می فرماید: «تمام دایره وجود از عوالم غیب و شهود ریزه‌خوار نعمت آن سرور هستند و آن بزرگوار واسطه فیض حق و ربط بین حق و خلق است و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ یک از این عوالم ظاهر و باطن نمی‌تابید» .

بنابر این مقصود از آغاز بودن ائمه اطهار (علیهم صلوات الله) وساطت خلقت نوری ایشان در خلقت سایر موجودات از جانب خداوند متعال است. و برای تحقق هستی و جریان فیض در عالم، واسطه فیض و مجرای آن، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

امام رضا (علیه السّلام) درباره واسطه فیض بودن ائمه (علیهم صلوات الله) فرمود: «ما ائمه حجت‌های خداوند بر روی زمین و جانشینان وی در میان بندگانش و امانت داران سرّ الهی هستیم ما ائمه کلمه تقوا و ریسمان محکم و گواهان خداوند و برگزیدگان وی در میان بندگانش هستیم به سبب وجود ما آسمان و زمین نگه داشته شده‌اند و سقوط نمی‌کنند و نیز باران فرود می‌آید و رحمت خداوند بندگانش را فرا می‌گیرد. هیچ زمانی زمین از امام قائمی از ما اهل‌بیت چه آشکار و چه پنهان خالی نیست. اگر زمینی یک روز بدون امام قائم باشد ساکنانش را در خود فرو می‌برد همان طور که دریا، غرق شدگان را در کام خود فرو می‌برد».

مبحث پنجم: نا روایی وجود غلو در زیارت جامعه کبیره

معنای غلو در لغت زیاده‌روی، اغراق، افراط، گزافه گویی است. اما باید توجه داشت که غلو برآمده از محبت شدید و یا کینه و نفرت عمیق است که‌در هر دو مورد جریان فرهنگی اجتماعی خاصی را پدید آورده و موجب دوری از حقیقت می‌شود.

علّامه مجلسی (رحمه الله علیه) در تعریف غلو می نویسد: «إعلم أنّ الغلوّ فی النبی والأئمّة علیهم السلام إنّما یکون بالقول بألوهیتهم أو بکونهم شرکاء للّه تعالی فی المعبودیّه أو فی الخلق والرزق، أو أنّ اللّه تعالی حلّ فیهم أو اتّحد بهم... أنّهم کانوا أنبیاء... أو القول بأنّ معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات ولا تکلیف معها بترک المعاصی. والقول بکلّ منها إلحاد وکفر وخروج عن الدین، کما دلّت علیه الأدلّه العقلیّه والآیات والأخبار السالفه وغیرها»: بدان که غلو درباره پیامبر (صلّی الله علیه وآله والسّلم) و ائمّه (علیهم صلوات الله) منحصر است در این که کسی قائل به الوهیّت آنان یا شریک بودن آنان با خداوند متعال در معبود بودن، آفرینش، رزق و روزی بشود، یا بگوید خداوند در آن بزرگواران حلول کرده است، یا خداوند متعال با آنان متحد شده... یا بگوید ائمّه، پیامبر هستند، و یا بگوید شناخت آنان انسان را از همه اطاعات بی نیاز می سازد و با وجود این تکلیفی به ترک گناهان نیست. همه این مطالب الحاد، کفرورزی و خروج از دین است، آن سان که دلیل های عقلی و آیات قرآنی و روایات گذشته و... بیان گر این معناست.

پیشینه ایجاد آن در اسلام، بر می گردد به جریان غلوکنندگان (غالیان) در دهه‌های نخست و زمان امام علی (علیه السّلام) که البته ایشان سرسختانه به ستیز با این جریان پرداختند و این شیوه برخورد توسط سایر ائمه (علیهم صلوات الله) نیز اعمال گشت.

ائمه (علیهم صلوات الله) نه تنها از این شیوه ی غالیان راضی نبودند بلکه هماره چه از طریق سیره گفتاری و چه رفتاری سعی در مشخص کردن سره از ناسره و راه صواب بودند و در همین زمینه به مقابله با چنین جریان انحرافی پرداختند.

حال به برخی از این موارد و روایات اهل بیت (علیهم صلوات الله) نظر می افکنیم.

در روایتی از پیامبر خدا (صلّی الله علیه وآله والسّلم) می خوانیم که حضرتش می فرماید: «لا ترفعونی فوق حقّی، فإنّ اللّه تبارک تعالی اتّخذنی عبداً قبل أن یتّخذنی نبیّاً»: مرا بیش از آن چه هستم بالاتر نبرید چرا که خدای تعالی پیش از آن که مرا به پیامبری برگزیند، به بندگی برگزیده است.

در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السّلام) آمده که ایشان از جماعت غالی بی زاری می جوید: «اللهمّ إنّی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری. اللهمّ اخذلهم أبداً ولا تنصر منهم أحداً»: خدایا من از غالیان، به سان دوری عیسی بن مریم از نصارا دور هستم. خدایا هماره آنان را خوار گردان و کسی از آنان را یاری نکن.

ایشان در توصیه ای به شیعیان می فرمایند: «إیّاکم والغلوّ فینا، قولوا: إنّا عبید مربوبون، وقولوا فی فضلنا ما شئتم»: هرگز در مورد ما غلو ننمایید. بگویید: ما بندگان تربیت یافته خدا هستیم و در مورد برتری ما آن چه خواستید بگویید.

همچنین از حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) است که فرمود: «تعالی اللّه عز وجل عمّا یصفون سبحانه وبحمده، لیس نحن شرکائه فی علمه ولا فی قدرته»: خداوند متعال از آن چه توصیف می کنند فراتر است. پاک و منزّه است و مورد ستایش است. ما نه در علم و دانش او شریک هستیم و نه در قدرت و توان مندی او.

در روایتی حضرت امام رضا (علیه السّلام) می فرماید: « فمن ادّعی للأنبیاء ربوبیّه أو ادّعی للأئمّه ربوبیه أو نبوّة أو لغیر الأئمّه إمامه فنحن منه برآء فی الدنیا والآخرة»: هر کس برای پیامبران مقام ربوبیّت یا برای یکی از ائمّه مقام ربوبی یا پیامبری، یا برای غیر امامان مقام امامت و پیشوایی ادّعا کند، ما از او در دنیا و جهان آخرت بی زار هستیم.

در روایت دیگری راوی از امام رضا (علیه السّلام) می پرسد: «یابن رسول اللّه! فإنّ معی من ینتحل موالاتکم ویزعم أنّ هذه کلّها صفات علی علیه السلام وأنّه هو اللّه ربّ العالمین. فلمّا سمعها الرضا علیه السلام ارتعدت فرائصه وَتَصبّب عرقاً و قال: سبحان اللّه عمّا یقول الظالمون الکافرون علوّاً کبیراً. أو لیس کان علی علیه السلام آکلًا فی الآکلین فشارباً فی الشاربین»: ای فرزند رسول خدا! من با کسی آشنا هستم که موالات شما را به خود می بندد و پندارش این است که همه این ها، صفات علی علیه السلام است و او همان خدا و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که امام رضا (علیه السّلام) این سخن را شنید، اعضای بدنش لرزید و عرق بدن مبارکش را فرا گرفت و فرمود: پاک و منزّه است خداوند متعال و بلندمرتبه از گفتار ستم گران و کفرورزان. مگر نه این است که علی علیه السلام با غذا خورندگان غذا می خورد و با آشامندگان می آشامید؟! آری، او انسانی هم چون بقیّه مردم بود. گفتنی است که در این زمینه روایات جالب دیگری نیز وجود دارد.

البته لازم به ذکر است که نباید تفریط را نیز پیشه کرد و تنقیص و تقصیر ائمه (علیهم صلوات الله) پرداخت بلکه همچون سایر برنامه های دین اسلام، می باید اعتدال را پیشه نمود و میانه رفتار نمود. برای چنین امری بهترین راه، شناخت و توصیف آنان از زبان خودشان می باشد.

در همین زمینه روایات متعددی است. امام باقر (علیه السّلام) به ابوحمزه ثمالی می فرماید: «یا أبا حمزة! لا تضعوا علیّاً دون ما رفعه اللّه ولا ترفعوا علیّاً فوق ما جعل اللّه»: ای اباحمزه! علی (علیه السّلام) را پایین تر از جایگاهی که خداوند قرار داده قرار ندهید و فراتر از مقام والایی که خداوند قرار داده قرار ندهید.

جمع بین این دو مقوله بدین صورت خواهد بود که با حفظ عبودیّت و مخلوقیّت درباره ایشان، می توان هر چیز نیکو و بزرگی را در مورد آنان خواست را فکر کرد و توصیف نمود.

بنابر این، نه باید به راه غلو رفت و نه به راه تقصیر، همان گونه که اگر طبق سند معتبری مطلب حقّی درباره ائمّه (علیهم صلوات الله) برسد، باید آن را پذیرفت، اگر دروغ باشد، نباید آن را پذیرفت.

پس انسان در مقام مدح و ستایش ائمّه (علیهم صلوات الله) باید طوری باشد که به آن چه در شأن ایشان وارد شده معتقد شود و این امر مهمّی است، گرچه عقل او به آن جا که باید نخواهد رسید و هر چه به او می رسد، برای فهم آن نیز باید به خود آنان مراجعه نماید.

در این میان برخی خواسته یا نا خواسته معتقد به وجود مضامینی حاوی الهویت و غلو برای اهل بیت (علیهم صلوات الله) در زیارت جامعه کبیره هستند. پیش از پاسخ مدلل به این شبهه باید دانست که دلیل طرح این زیارت و محتوا از سوی امام هادی (علیه السّلام) دقیقاً مقابله با جریان غالیان بود.

چه اینکه در آن زمان عده ای از«غُلات»، معصومان (علیهم صلوات الله) را تا حد خدایی بالا برده بودند. امام (علیه السّلام) با سخنان خود مرز افراط و تفریط را مشخص کرد و دوستداران واقعی خویش را از انحراف و تمایل به سوی افکار و آرای باطل دور داشت.

از طرفی همان گونه که پیش تر اشاره شد، مرز غلوّ، خارج کردن امامان در مقام تعریف و تمجید از دایرهٔ عبودیت است، حال آنکه مطلع این زیارت با گفتن صد بار تکبیر، آغاز می شود تا عظمت و بزرگی از آن خداوند متعال دانسته شود. گرچه به همین میزان بسنده نشده و در جای جای زیارت، انتساب امامان (علیهم صلوات الله) به خداوند سبحان و عبودیت و بندگی آن ها تکرار می شود.

اما در پاسخی مدلل به شبهه وجود مطالب غلو آمیز در این زیارت باید گفت که:

۱-امامان معصوم (علیهم صلوات الله) خود از نخستین مبارزان با غالیان بوده‌اند و عالمان بزرگ شیعه نیز به پیروی از سنت حسنه امامان معصوم (علیهم صلوات الله) ، از غالیان دوری ورزیده و آنان را قدح و ذم می‌کردند و ملعون می‌شمرده‌اند.

۲-مرز غلو خارج کردن آنان در مقام تعریف و تمجید از دائره عبودیت است وگرنه ثناگویی در این محدوده هرگز غلو نیست و یکی از آداب زیارت این است که زائران زیارت خود را با تکبیرات صدگانه شروع کنند یعنی بعد از این که یکصد بار اعتراف به عظمت خدا کردند و او را از هر وصف و ثنایی برتر دانستند به ثناگویی اهل‌بیت و شمارش کمالات آنان بپردازند.

محـدث قمی (رحمه الله علیه) در ابتـدای همین زیارت می گویـد: شایـد وجه تکبیر، این باشـد که اکثر طباع مایلنـد به غلو، مبادا از عبارات امثال این زیارات به غلوّ افتند یا از بزرگی حق‌سبحانه و تعالی غافل شوند یا غیر اینها.

۳-بسیاری از آموزه‌های دینی مفـاهیم بلنـد زیـارت جـامعه کبیره را به زبـانی بیـان کرده و هیـچ منافاتی میان ادبیات قرآن مجیـد و روایات با این زیارت وجود ندارد.

هم‌چنین زائر بعد از شمارش مقداری از کمالات به توحید ناب باز می گردد و شهادت به وحدانیت و یگانگی خدا می‌دهد، آن‌گونه که خود خـدا، ملائـکه و اولوا العلم شـهادت می‌دهنـد: «أشـهد أن لا إله إلا الله وحـده لا شـریك له کما شـهدالله لنفسه و شـهدت له ملائـکته و أُولوا العلم من خلقه لاـ إله إلّا هو العزیز الحکیم». آن‌گاه به عبودیت و رسالت سرسلسـله این کمالات، یعنی رسول اکرم (صلّی الله علیه وآله والسّـلم) شـهادت می‌دهد تا اقرار کند ما سوی الله حتی ائمه اطهار (علیهم صـلوات الله) بر سـر سفره کرامت آن بنده برگزیده خدا نشسته‌اند و خود آن حضرت از برکت عبودیت به این کمالات رسیده است: «و أشهد أنّ محمداً عبده المنتجب و رسوله المرتضی...». سپس ذکر فضایل آن پیشوایان نور را ادامه می‌دهد. مثلاً می گوید: شما (اهل بیت عصمت (علیهم صلوات الله)) به سوی خـدا می‌خوانیـد و به او راهنمایی می کنیـد...؛ «إلی الله تدعون و علیه تدلّون و به تؤمنون...».مطیع فرمان الهی هستید، قیام به امر او می کنیـد، عامـل به اراده او هستیـد و...؛ «المطیعون لله القوّامون بـأمره العـاملون بـإرادته...». شـما را خداونـد از لغزش‌هـا نگه داشت، از فتنه‌ها ایمن گردانید، از آلودگی پاك نمود و پلیدی‌ها را از شـما دور گردانید و تطهیرتان کرد؛ «عصـمکم الله من الزلل و آمنکـم مـن الفتـن و طهّرکم من الـدنس و أذهب عنکم الرجس و طهّرکم تطهیراً». بنـابر این، هیـچ‌گونه اسـتقلالی برای ائمه (علیهم صلوات الله) در این زیارت مطرح نشده تا شبهه غلو پیش آید.

فصل سوم: طهارت و عصمت ائمه(علیهم السلام)

اشاره

در این فصل سـعی می شود تا به فرازهایی از زیارت جامعه کبیره که ناظر و مُشـیر به طهارت و عصـمت ائمه (علیهم السلام) توسط خداوند است دقت شده و به توضیح مختصر هر کدام از آن ها پرداخته شود.

گفتار اول: نگاه داشت از لغزش

«عصمکم الله من الزلل»

العَصْم: امساك یا نگه داشتن و حفظ کردن است. و نیز به معنای حفظ همراه با دفاع است.

الزّلل جمع الزّل است والزَّلَّة در اصل یعنی: بـدون قصـد و هـدف پای نهادن و گام برداشـتن (و رها شدن غیر ارادی پا) و- اسْتَزَلَّهُ- وقتی است که قصـد لغزش او را دارد. (یعنی به خطایش افکنـد) . آب گوارا را «زلال» می‌نامند، چون در پشت زبان انسان می‌لغزد و پـایین می‌رود ؛ بر خلاـف آب غیر گـوارا که در دهـان می‌مانـد و فرو نمی‌رود. «مَزِلّة» که به کسـرِ «ز» افصـح است ،«زلزله» نیز به معنای لغزیـدن و لرزیدن است این لغزش ممکن است در اندیشه، گفتار، عمل یا پا (در راه رفتن) و مانند آن باشد و تکرار حروف (زلزل) بر تکرار معنا دلالت دارد.

«زِلَّة» (لغزش) بـا «ذنب» و «معصـیت» تفـاوت دارد: زِلّت در جایی به کار می‌رود که فعل حرام بـدون قصـد حرام بلکه با قصـد کار حلال انجام شود؛ مانند کار آدم و حوا علیهم صلوات الله که به قصد حلال از درخت ممنوع خوردند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّیطنُ عَنها».

اما ذنب و معصـیت در موردی است که فعل حرام به قصد حرام تحقق یابد. بر این اساس، جمله «عصـمکم الله من الزلل» بر نزاهت از

خطا و لغزش‌های غیر عمدی دلالت می‌کند.

شیخ مفید رحمه الله علیه در تعریف عصمت چنین می گوید:

«العصمة، لطفٌ یفعله اللّه بالمکلّف بحیث یمنع منه وقوع المعصیة وترک الطاعة مع قدرته علیهما».

عصمت، لطفی است که خداوند متعال با مکلّف انجام می دهد؛ به گونه ای که مکلّف از وقوع معصیت و ترک طاعت ممتنع است، بی آن که سلب قدرت شده و جبری در کار باشد.

علاّمه حلّی رحمه الله علیه می نویسد:

«عصمت، لطف پنهانی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که او بر معصیت یا ترک اطاعت داعی ندارد، امّا توانِ آن را دارد».

عصمت بر سه قسم است؛ نخست: عصمت از اینکه معصوم در گرفتن علم و پیامبران در گرفتن وحی، دچار خطا گردند.

دوم: عصمت از اینکه دچار خطا و لغزش گردند. یعنی هیچ‌گاه مرتکب اشتباه نمی‌گردند و تشخیص نابجا و کردار و گفتار ناصواب از آن ها سر نمی‌زند و در واقع از هر نوع انحرافی اعم از انحرافات علمی و فکری یا انحرافات اخلاقی و عملی مصون بوده و در واقع از مطلق لغزش مصون می باشند چه اینکه یکی از لغزشگاه های بشر عادی، مسیر تفکر و تحقیقات علمی است اما خاندان عصمت از این نوع لغزش نیز در امان هستند و هیچگاه آنچه که خلاف واقع است به حوزه درک آنان راه نمی یابد. زیرا ارتباط با خالق هستی دارند و از دریچه ای که خالقشان به فضای جانشان باز کرده عالم را مشاهده می کنند و لذا جز واقع چیزی را نمی بینند. و بشر عادی یا با حس و تجربه کار می کند و یا با فکر و اندیشه و هر دو کثیراً به خطا می رود و به غیر واقع اصابت می کند.

سوم: از گناه معصوم باشند. گناه عبارت است از هر عملی که مایه هتک حرمت عبودیت بوده، نسبت به مولویت مولاـ مخالفت شمرده شود. یعنی هر فعل و قولی که با عبودیت منافات داشته باشد.

پس عصمت عبارت است از اینکه شخصی از خطا و گناه دور باشد. یعنی به چنان قوت عقلی‌ای دست یافته باشد که با وجود اینکه مثل دیگران قادر به انجام همه گناهان است، مغلوب گناه واقع نمی‌شود و آن را ترک نماید. البته خداوند در عدم ارتکاب خطا، معصوم را یاری می‌نماید.

علمای دیگر نیز قریب به همین مضامین را در تعریف اصطلاحی عصمت گفته اند.

بنابر این در حقیقت، عصمت، لطف از جانب خدای سبحان و حالت معنویی در معصوم است، که این حالت معنوی به گونه ای است که با وجودش، صدور معصیت را از او ممتنع و ترک طاعت حتی غیر ارادی را موجب است.

مشابه همین فراز از زیارت و تصریح در این که معصوم نمودن و جلوگیری از انحراف توسط خدا می باشد«عصمکم اللّه»؛ در قرآن مجید نیز وجود دارد، آنجا که خداوند می فرماید: «وَلَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أنْ یُضِلُّوکَ».

بنابر این آیه، حافظ پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم فضل، لطف و رحمت الهی می باشد و این، همان عصمت است.

از همین جهت، عصمت امری اعطایی است که همین آیه قرآن و نیز تعاریف بزرگانی چون شیخ مفید رحمه الله علیه بدان تاکید می نماید.

باید دانست که عصمت اشاره شده در این قسمت، در واقع شرطی است برای بسیاری از جمله های پیشین این زیارت، همچون آن موارد که گفته می شود:

«وَرَضِیَکُمْ خُلَفاءَ فی اَرْضِهِ، وَحُجَجاً عَلی بَرِیَّتِهِ، وَاَنْصاراً لِدینِهِ، وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ، وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعاً لِحِکْمَتِهِ، وَتَراجِمَةً لِوَحْیِهِ، وَاَرْکاناً لِتَوْحیدِهِ، وَشُهَداءَ عَلی خَلْقِهِ، وَاَعْلاماً لِعِبادِهِ، وَمَناراً فی بِلادِهِ، وَاَدِلاّءَ عَلی صِراطِهِ»: او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجّت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسّران وحی، بنیان های

توحید، گواهانِ بر آفرید گان، پرچم های برافراشته برای بندگانش، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد

بنابر این ناگزیر باید ائمّه علیهم صلوات الله معصوم باشند. چراکه غیر معصوم نمی شود حجّت خدا و دلیل به سوی او و خازن علم و یاری دهنده دین او باشد و درآن صورت متناقض با حکمت الهی است.

از این رو خدا به این ها رضایت داده و جز این ها را رضایت نداده است؛ چون عصمت یک امر مخفی است، فقط خدا می داند، لذا مناصب مذکور که مشروط به عصمت است به جعل خدا است، که همه آن ها با کلمه «رضیکم» شروع شده است چنان که اصل عصمت به اراده خدا است، لذا فرمود: «عصمکم اللّه».

امام صادق علیه السّلام در وصف ائمه علیهم صلوات الله فرموده‌اند: «مَحْجوبا عن الآفات، معصوما من الزلات، مصونا عن الفواحش کلها...».

بدین معنا که آن ها کسانی هستند که از آفت‌ها پوشیده‌شده، از لغزش‌ها نگاه‌داشته شده و از همه زشتی‌ها مصون مانده است.

همان طور که اشاره شد حجت خدا بایستی حتما از گناه، آلودگی و خطا به دور باشد تا بتواند حجت خدا بر مردم باشد.این حقیقت را احادیث نیز تایید می نمایند.

قال الرضا علیه السّلام: «فهو مَعْصوم موید، موفق مسدد قد امن من الخطایا و الزلل و العثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده و شاهده علی خلْقه».

امام رضا علیه السّلام فرمودند: پس امام، معصوم است و تایید و تقویت شده و توفیق یافته و استوار گشته (از جانب خداوند) بوده، از هر گونه خطا و لغزش و اشتباه در امان است. خداوند این خصوصیت‌ها را به او بخشیده تا حجت او بر بندگانش و گواه او بر مخلوقاتش باشد.

ایشان همچنین می فرمایند: «الامام المطهر من الذنوب و المبرا عن العیوب المخْصوص بالعلْم المرْسوم بالعلْم نظام الدین». امام رضا علیه السّلام فرمودند: امام که از گناهان پاک و از عیب‌ها بر کنار و اختصاص به علم و دانش یافته و سرتا پا حلم و بردباری است، نظام دین خداوند می گردد.

این که بیان شد، ایشان از خطا و اشتباه و لغزش های غیر ارادی نیز مصون هستند بدین خاطر است که اگر برای معصوم احتمال این قضایا را بدهیم نمی تواند حجّت و هادی باشد. ممکن است به راهی هدایت کند، چیزی را تعلیم نماید، آیه ای را تفسیر کند و حقایقی را بیان نماید، امّا از روی سهو، اشتباه و فراموشی مطلبی را برعکس معنا بکند، آیه ای را بر خلاف آن چه که هست تفسیر بکند، و چنین کسی نمی تواند حجّت باشد که خدا بر بنده احتجاج کند که چرا به گفته این شخص عمل نکردی؟ مگر این پیامبر و رسول من نبود؟ مگر این شخص، امام و منصوب از جانب من نبود؟

بنده می تواند بگوید: من احتمال دادم در چیزی که گفته بود اشتباه کرده، از این رو عمل نکردم.

بنابر این، حجّت خدا باید از خطا، سهو و نسیان نیز معصوم باشد، که اگر بنده امر او را امتثال نکرد و به او اقتدا و تأسّی ننمود به مورد احتجاج ملزم باشد و عذری نداشته باشد، وگرنه تناقض لازم می آید.

و در واقع، امام به حکم عقل باید از خطا و سهو و نسیان مبرّا بوده، وگرنه نمی تواند امام و حجّت باشد، و دلایل نقلی و عقلی فراوانی برآن مترتب است.

هم چنین امام باید جاذبه داشته باشد، و هیچ جهت تنفّر در وجودش وجود نداشته باشد، و شکی نیست که خطا، سهو و اشتباه او را از چشم مردم می اندازد و همه گفته های او بی اعتبار می گردد.

همین اهمیت و ضرورت ها است که باعث می شود تا برخی از علما، حتی آن ذوات مقدس را از انجام امور «منافی مروّت» مبرّا می دانند، مرحوم مظفّر می گوید: «بل یجب أن یکون منزّهاً حتّی عمّا ینافی المروءة، کالتبذّل بین الناس من أکل فی الطریق أو ضحک

عال، وکلّ عمل یستهجن فعله عند العرف العام»: بلکه واجب است که پیامبر از آن چه که با مروّت منافات دارد پاک و منزّه باشد؛ برای مثال هرگز در میان راه غذا نخورد، یا با صدای بلند نخندد و به طور کلّی هر آن چه که در عرف عموم مردم انجامش زشت باشد، انجام ندهد.

از طرف دیگر، این نقش هدایت گری انسان های کامل، باعث شده تا خداوند از بدو تولد آنان را معصوم نماید چراکه عصمت، شرط حجّت بودن است، و خداوند به وجود نبی و امام احتجاج می کند. مثلاً حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره پیامبر باشد پس ناگزیر از همان وقت دارای این شرط بوده است. قرآن کریم می فرماید:«فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قالَ إِنِّي عَبْدُ اللّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا».

مریم) به او (حضرت عیسی) اشاره کرد، به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم (که ناگاه عیسی به سخن آمد) و گفت: من بنده خدا هستم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

بر اساس آنچه گفته شد، ائمه (علیهم السلام) همچون دیگر انسان ها قدرت بر انجام گناه و معصیت به خودی خود دارند، و معصومیت و عصمت متنافی با قدرت نیست: «لا تنافی العصمهٔ القدرهٔ» بلکه در این میان، خداوند لطف خویش را شامل آنان نموده و ایشان را معصوم قرار داده است. این بیان می تواند شبهه ای ایجاد کند، مبنی بر اینکه اگر عصمت امری اعطایی توسط خداوند است پس چگونه با مختار بودن انسان ها قابل جمع است و یا شاید ائمه (علیهم السلام) مختار نیستند!؟

برای پاسخ به این شبهه باید گفت که چون خدا می دانست ذوات مقدّسه معصومین هر چه در عالم بمانند کار خلافی از آن ها سر نمی زند، لذا عصمت آن ها را اراده نموده و آن ها را از هر قسم پلیدی پاکیزه قرار داده است.

گفتار دوم: ایمنی از فتنه ها

«و آمنکم من الفتن»

آمن: این واژه در اصل «أأْمن» (صیغه اول باب افعال) بوده است و از ریشه «أمن» به معنای ایمِن ساختن می‌آید.

فِتَن: این کلمه جمع فتنه است و در معنای آن گفته‌اند:

داخل کردن و گداختن طلا در آتش است تا خالص از ناخالص و خوب از بدش آشکار شود و برای دخول در آتش هم این واژه استعاره شده است.

برخی نیز به معانی متعدد آن اشاره کرده اند به اینکه به معنای:۱.عذاب و آیه شریفه (و علی النار یفتنون) از همین معناست.۲.جنون ۳. امتحان ۴. خوش آمدن از شی ء ۵. ضلال ۶. اثم ۷. کفر ۸. فضیلت ۹. اختلاف آراء مردم.

برخی پژوهشگران قرآنی پس از آنکه فتنه را چیزی دانسته‌اند که اختلال و اضطراب می‌آورد گفته‌اند: همه مصادیق آن (اموال، اولاد، اختلاف نظر، عذاب، کفر و...) که آزمونی برای روشن شدن هویّت انسان است و در قرآن بدان‌ها اشاره شده است، به این معنا برمی‌گردد، زیرا در کشاکش این اختلال و اضطراب است که هویت انسان روشن می‌شود.

شیطان را «فاتن» و «فَتّان» گویند، زیرا سبب اختلال و اضطراب می‌شود.

به هر صورت در این فراز اشاره می شود که ای امامان معصوم، خداوند متعال شما را از تمامی فریب‌های شیطان ایمن داشته است (مفروض دانستن یکی از معانی فتنه که فریب باشد) و شیطان قادر نیست شما را فریب دهد. چرا که خداوند متعال به شما علمی عطا کرده که حق و حقیقت را تشخیص می‌دهید و ضرر های باطل را می‌دانید و در اثر بندگیتان، خداوند به شما نورانیتی عنایت کرده که راه صواب را می‌شناسید. لذا دچار انحراف نشده، فریب کاری و نیرنگ دیگران در شما اثر نمی گذارد.

برخی دیگر گفته اند فتنه که به معنای حیرت و سرگردانی واختلاف و گمراهی است احتمالاً مبوط به اعتقادیات قلبی است که افراد

بشر عـادی در اعتقادیاتشـان به انحراف و کـج روی های فراوانی کشـیده می شونـد و به کفر و شـرک و الحاد مبتلا می گردنـد اما خاندان عصمت از این نظر نیز در امان خدا هستند و جز اعتقاد به توحید و وحی و معاد به قلب مقدسشان راه نمی یابد و خود مظاهر توحید و مهبط وحی و الهامات الهی می باشند.

علی علیه السّلام در بیانی می فرماینـد: «لایقولنّ أحـدکم: اللّهمّ إنی أعوذ بک من الفتنهْ! لأنّه لیس أحدٌ إلاّ و هو مشـتمل علی فتنهْ؛ و لکن مَن اسـتعاذ فلیسـتعذ من مضـلّات الفتن، فإنّ الله سـبحانه یقول: (واعلَموا اَنَّما اَمولُکُم واَولـدُکُم فِتنَهْ) و معنی ذلک أنّه یختبرهم بالأموال و الأولاد لیتبیّن الساخط لرزقه و الراضـی بقسمه». هرگز کسی از شما از اصل فتنه به خدا پناه نبرد، زیرا همگان به گونه‌ای با آن درگیرنـد. اگر کسـی می‌خواهـد به خدا پناه ببرد، از لوازم گمراه‌کننده آن پناه ببرد. خدای سـبحان می‌فرماید: بدانید که اموال و اولاد شما فتنه است. معنای این سخن آن است که آن‌ها را با این دو می‌آزماید تا خرسند و ناخرسند از روزی او روشن شود.

بر این اساس، ابتلای به فتنه از لوازم تکلیف و زنـدگی مادی است و همگان دچار نوعی از آن خواهنـد شد. مهم آن است که انسان در گردنه‌های پرپیـچ و خم، نفس‌گیر و گمراه کننـده آن راه را پیـدا کنـد و سـربلند از فتنه بیرون آیـد. این، همان ایمِن بودن از فتنه است که در این قسمت زیارت به آن اشاره شده است.

پس مراد ایـن اسـت کـه خداونـد ایشـان را از بالاـترین مراتب اسم الله که هیچکس از ایشـان پیشـی نگرفته و نخواهـد گرفت و هیچ امیـدواری آن مرتبه را ادراک نمی کنـد، وقف کرده است (خداوند اسـماء جزئیه و کلیه ای دارد و به موجب برخی از اخبار هزار و یک اسم دارد، و هر کدام دارای شؤونات و مراتب غیر متناهی اند، و به اعتبار هر مرتبه و شاءنی طاعت و معصیتی وجود دارد، و هر کس مبداءش اسم الله به لحاظ اسم الله نه به اعتبار برخی از مراتب و یا بعضی از شؤ ون اسم الله باشند.

خداوند به او نهایت مرتبه عصمت و بلندترین درجه آن را داده است ، و ایشان آل محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم هستند، اما مبداء دیگر پیـامبران و اوصـیاء و فرشـتگانی که اهـل عصـمتند؛ اسم الله به اعتبـار برخی از مراتب و یا شؤون می باشـد، البته در این مراتب مادون انبیاء به لحاظ مراتب اختلاف دارند، بنابراین ائمه علیهم صلوات الله به مقدار بهره ای که از مراتب اسم الله دارند، معصومند و از غیر آن محجوبنـد) ،به همین خاطر با گام های نبوت و ولایت به بلنـدای حقایق دست پیدا کردند، لذا جایی برای فتنه و آزمایش در حق ایشان باقی نمانده بر خلاف دیگر مردم ، مثل حضرت آدم و داوود و یونس و دیگران.

امام باقر علیه السّـلام می‌فرماینـد:«چون رسول خـدا صـلّی الله علیه وآله والسّـلم درگـذشت، خانـدان پیامبر (از شـدت تاثر و اندوه) درازترین شب را گذراندنـد... در آن حال فرشـته‌ای (از طرف خداوند برای عرض تسـلیت) بر ایشان وارد شد که او را نمی‌دیدند، ولی صـدای او را می‌شـنیدند. او گفت: «السـلام علیکم اهـل البیْت و رحْمه الله و برکـاته... ان الله... عصـمکم من الزلـل و آمنکم من الفتن فتعزوا بعزاء الله...».درود و رحمت و برکات خدا بر شـما خانواده باد. همانا خداوند شما را از لغزش محفوظ داشته و از فتنه‌ها و فریب‌های شیطان ایمن ساخته است. پس شما با دلداری خداوند تسلیت یابید».

بنابر این دانستیم که خداوند ایشان را از هر فتنه ایمنی بخشیده است تا بتوانند هادیان بهتری برای مردمان باشند.

گفتار سوم: پاک از هر گونه آلودگی

«وطهّرکم من الدّنس»

طهّر: این فعل، ماضـی باب تفعیل از ریشه «طهر»است که بر پاکی از آلودگی و چرک دلالت می‌کند. «طاهر الثیاب» کسـی است که لباسش آلوده نباشد.

طهارت دو گونه است: ۱- طهارت جسم ۲- طهارت نفس، که عموم آیات قرآن بر این دو معنی حمل شده است.

الدنس: این واژه به معنای چرک و آلودگی مادی و معنوی است. و مراد چیزی که باعث نقص و شین در نزد خدا و یا مردم است.

دنس، اینجا کنایه از رذایل خلقیّه و خوی های ناشایسته از کبر و بخل و حرص و حسد و نظایر این ها است که دل را آلوده و چرکین می سازد و خداوند آن گوهر های پاک را از هرگونه دنس و آلودگی اخلاقی پاک ساخته است.

بنابر این خداوند امامان معصوم علیهم صلوات الله را از هر کاری که قلب را چرکین ساخته و شقاوت قلب آورد – که در اثر آن پلیدی به وجود می‌آید – پاک نموده است.

قال رسول الله صلّی الله علیه وآله والسّلم : «فنحن اهل البیت اذْهب الله عنا الرجْس و طهرنا من الدنس». پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: ما خاندانی هستیم خداوند ما را از هر گونه پلیدی دور کرده و ما را پاک از هر گونه آلودگی و قلب چرکین قرار داده است.

گفتار چهارم: دفع پلیدی

«و أذهب عنکم الرّجس»

أذهب: این فعل، ماضی باب اِفعال از ریشه «ذهب» است و مصدر آن (ذَهاب، ذُهوب و مذهب) به معنای «رفتن» است.

این ریشه معنای لازمی دارد و با همزه باب افعال و نیز با حرف جرّ، متعدّی می‌شود و به معنای بُردن، راندن و دور کردن کسی یا چیزی از محلّی معیّن است. تفاوت این دو تعدیه را می‌توان از دو جهت بیان کرد:

۱.در متعدی به حرف جرّ (ذهب به) ، مباشرت شرط است، زیرا «باء» به معنای مصاحبت و الصاق است که برای تحقق این دو، فعل باید بی‌واسطه و مستقیم انجام گیرد. براین اساس، «ذهب به» به معنای با خود بردن است؛ مثل آنکه دستش را بگیرد و همراه خود ببرد؛ اما در متعدی به همزه، (أذهبه) مباشرت شرط نیست و می‌تواند با واسطه صورت گیرد؛ مانند آنکه با تشر زدن، اخم کردن و... کسی را براند.

۲. ممکن است قبل از آمدن کسی یا چیزی، با تشر زدن و مانند آن نگذارد او بیاید (دفع) ، در حالی که در راندن مباشری (ذهب به) حتماً آن شخص یا چیز آمده است (رفع) استعمال «اِذهاب» به جای «اِزاله» نیز دلیل است که در این‌جا تنزیه دفعی مراد است نه رفعی.

عنکم: این واژه، جار و مجرور و مفعول با واسطه برای «أذهب» است که ضمیر «کم» آن خطاب به «اهل‌بیت النبوة» علیهم صلوات الله است که در ابتدای زیارت آمده است. این کلمه، طبق قواعد ادبی باید پس از مفعول بی‌واسطه یعنی «الرجس» می‌آمد؛ ولی مقدّم شد تا مفید حصر باشد، پس اذهاب رجس که فیضی ویژه است، مخصوص اهل بیت علیهم صلوات الله است.

الرجس: «رجس» به معنای اختلاط است. به پلید و ناپسند رجس گفته می‌شود، چون آلودگی و اختلاط می‌آورد. بر این اساس، هر چیزی که نامناسب به حال انسان باشد و عُرف عادل و عقل سالم آن را ناپسند بشمارد، رجس است ؛ خواه ظاهری باشد؛ مانند میته و خون:«اِلّآاَن یَکونَ مَیتَةً اَو دَمًا مَسفوحًا اَو لَحمَ خِنزیرٍ فَاِنَّهُ رِجسٌ» خواه باطنی و معنوی؛ مانند رذایل اخلاقی: «واَمَّا الَّذینَ فی قُلوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجسًا اِلی رِجسِهِم وماتوا وهُم کفِرون» و «کَذلِکَ یَجعَلُ اللهُ الرِّجسَ عَلَی الَّذینَ لایُؤمِنون».

بنابر این هر چیز ناپسند و هر زشتی نفرت انگیز، مانند نجس، چرک، صدای ناهنجار، صدای نامتعارف، شک، کفر، لعنت، بوی بد، شرک، سهو، نسیان، خطا، تردید، انکار، وسوسه، غفلت، عدم رضا، جهل، قصور، تقصیر و... از مصادیق رجس است.

افزون بر این، «ال» در «الرجس» برای جنس یا استغراق است و هر ناپسند، اعم از مکروهات، ترک اَوْلاـ حسنه ابرار و... را شامل می‌شود حتی اگر آن پلیدی، توجه به هستی خود و وصف خود باشد، بنابر این بی‌تردید مخاطبان این جمله، یعنی اهل‌بیت علیهم صلوات الله از مقام والای عصمت برخوردارند، زیرا اِذهاب هر نوع رجس، یعنی تطهیر مطلقْ همان طهارت نابی است که تنها بر معنای عصمت منطبق می‌شود.

این فراز و فرازهای قبل وبعد تاکید فراوانی نسبت به پاک و مطهر بودن ائمه معصومین علیهم صلوات الله دارد و آن ها را از تمامی ناپاکی‌ها به دور دانسته و پاک و مطهر می‌شمارد. همچنان‌که در آیه سی و سوم سوره احزاب نیز با همین تعابیر، اهل بیت علیهم صلوات الله را از تمام ناپاکی‌ها به دور دانسته، آنان را پاک و مطهر خوانده است. «...انما یرید الله لیذْهب عنکم الرجْس اهْل الْبیْت و یطهرکمْ تطْهیرا».

همین تاکید بر دوری از پلیدی و پاک و مطهر بودن امامان هدی در احادیث فراوانی وجود دارد که الهام گرفته از همین آیه می‌باشد.

قال رسول الله صلّی الله علیه وآله والسّلم: «نحن اهل بیت طهرهم الله من شجره النبوه و موضع الرساله».

پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: ما خاندانی هستیم که خداوند پاکشان گردانیده است و این خاندان از درخت نبوت و جایگاه رسالت است.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: «فأنا و أهل بیتی مطهرون من الذنوب».

حضرت زینب سلام الله علیها نیز در روز دوازدهم محرم، در پاسخ به گستاخی ابن زیاد فرمودند: «الْحمد لله الذی اکْرمنا بمحمد و طهرنا تطْهیرا انما یفضح الله الفاسق و یکذب الفاجر».

خداوند را سپاس می‌گوییم که ما را به حضرت محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم گرامی داشت و پاک و مطهر گردانید و همانا خداوند، فاسق را مفتضح می‌گرداند و فاجر دروغگو است.

پس مراد از «دنس» و «رجس» اشاره به اولین مراتب و آخرین مراتب ظاهری و باطنی شیطنت است ، چه این که عوالم هفت گانه ای که قوام موجودات ارضی و سماوی بدان است ، از قبیل عوالم علم و عالم مشیت و عالم اراده و عالم قدر و عالم قضاء و عالم اذن و عالم اجل در عالم نور و عالم ظلمت مساوی اند، و این که در هر نفسی باید مبداء این دو عالم موجود باشد تا حقیقت اختیار در آن نفس فراهم شود، لذا مبداء عالم نور اسم الله و مبداء عالم ظلمت شیطنت است.

و به همین خاطر امام باقر علیه السّلام به نقل از رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند:

ای مردم ! تنها خدا و شیطان و حق و باطل و هدایت و ضلالت و رشد و غی و عاجله و آجله و عاقبت و حسنات و سیئات است ، هر حسنه ای از خدا و هر سیئه ای از شیطان است.

پس مراد از فقره «وطهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس» پاک کردن ایشان از مراتب شیطانی هفت گانه ؛ رنگ آمیزی آن ها به رنگ خدایی و دادن جبلت هفت گانه نورانی است.

گفتار پنجم: پاکی مطلق

«وطهّرکم تطهیراً»

تطهیراً: این کلمه مصدر باب تفعیل و مفعول مطلق تأکیدی و تنوین آن برای تعظیم است؛ یعنی تطهیر ویژه اهل بیتِ عصمت (علیهم‌السلام) ، تطهیر عادی و معمولی نیست.

فخر رازی معتقد است که «تطهیر»، معنای اضافه‌ای در بر دارد، نه اینکه تکرار همان «اذهاب رجس» باشد، زیرا گاهی رجس برطرف می‌شود؛ ولی محلّ آن تطهیر نمی‌گردد. بدین ترتیب، «اذهاب رجس» به ازاله [دفعی] ذنوب اشاره دارد و «تطهیر»، به پوشاندن خلعت کرامت.

پس در این فرازهای زیارت تنها به ازاله و اذهاب رجس از مخاطبان اکتفا نشده است، بلکه به برخورداری از خلعتِ کرامتِ طهارت نیز متصف شده‌اند.

به دیگر سخن، اذهابْ صیقل دادن است و تطهیرْ رنگ‌آمیزی کردن؛ یکی صاف کردن است و دیگری صفا دادن؛ یکی پیراستن است و دیگری آراستن؛ یکی تخلیه است و دیگری تحلیه؛ یکی نفی صفات سلبی و نقصی است و دیگری اثبات صفات ثبوتی و کمالی، آن یکی بیشترین آثارش شخصی است و این یکی برکاتی دارد که غالباً به دیگران می‌رسد، پس تکرار نیست بلکه اوّلی زمینه دومی را فراهم می‌کند.

نتیجه آنکه اهل بیتِ عصمت علیهم صلوات الله با برخورداری از طهارت کامل به مقام پاکان رسیده‌اند و با حقیقت قرآن تماس و ارتباط کامل دارند: «لایَمَسُّهُ اِلّاالمُطَهَّرون ».

البته ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که «طهّر»، «مطهّر» و «تطهیر» به معنای «پاک نگه‌داشتن» است، خواه به دفع باشد، مانند: «ولَهُم فیها اَزوجٌ مُطَهَّرَةٌ » و خواه به رفع، مانند: «ویُنَزِّلُ عَلَیکُم مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُم بِهِ».

بنابر این، متعدی بودن واژه‌های فوق، لزوماً به معنای آلودگی قبلی و سپس پاک شدن نیست تا با عصمت منافات داشته باشد.

همچنین باید دانست که مجموع این فقره که بخش پایانی آن بر گرفته از آیه‌تطهیر است، راه هرگونه بی اعتمادی به ائمه اطهار علیهم صلوات الله را می‌بندد، در نتیجه تعلیلی برای قسمت‌های پیشین و مقدمه‌ای برای فرازهای پسین خواهد بود.

توضیح اینکه پس از معرفی ائمه اطهار علیهم صلوات الله به عنوان عَلَم‌های عبودیت، منارهای هدایت و دلیل‌های راه، این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان به راهبری آن‌ها اعتماد کرد و مطمئن شد که اشتباه نمی‌کنند و رهروان را به منزل سعادت می‌رسانند، چنان‌که درباره قسمت‌های قبلی نیز مشابه این پرسش هست که چرا در میان این همه مخلوقات، آن‌ها را به عنوان خلفای خود در زمین، حجت بر خلق، یاران دین خود، حافظان سرّ و... بر گزیده است.

بی‌تردید بخش پایانی این قسمت نیز همانند آیه تطهیر، عصمت مطلق و فراگیر را برای مخاطبان خود، یعنی «اهل بیت النبوة» اثبات می‌کند، زیرا افزون بر صاف کردن، صیقل دادن و تخلیه‌ساحت قدس آن‌ها از هرگونه رجس و ناپسندی عمدی و سهوی، از تحلیه و آراستگی‌شان به زیور طهارت خبر می‌دهد؛ لیکن در بخش ابتدایی به همه جانبه و فراگیر بودن عصمت آن ذوات نورانی علیهم صلوات الله تصریح بیشتری شده است، چون از پاک‌نگه‌داشته شدن آن‌ها از دنس و آلودگی، ایمِن بودنشان از آسیب‌های گمراه کننده فتنه و مصون بودن از زلل و لغزش غیرارادی گزارش کرده و بدین ترتیب با اثبات عصمت مطلق از خطای عمدی، سهوی، علمی، عملی و...، همه روزنه‌های بی‌اعتمادی را بسته است.

ماضی بودن افعال «عصم»، «آمن» و... بر قطعی بودن تحقق این افعال و تردید ناپذیر بودن آن‌ها دلالت می‌کند، چنان‌که اِسناد مستقیم این امور به خدای سبحان و واسطه قرارندادن فرشتگان و امثال آنان گویای دو نکته است:

۱. اذهاب رجس و تطهیر ائمه علیهم صلوات الله از عظمتی ویژه برخوردار است، همان‌گونه که در مواردی دیگر نیز برای بیان عظمت برخی کارها آن را به خود خدا نسبت می‌دهد؛ مثلاً با آنکه تمام موجودات، مخلوق او هستند: «اللهُ خلِقُ کُلِّ شیءٍ» ، فقط درباره خلقت انسان می‌فرماید که با دو دست خود او را آفریده است: «خَلَقتُ بِیَدَی» و این تعبیری رسا در تعظیم مقام انسان است.

۲. مطلب مورد بحث (اذهاب رجس و تطهیر) حتماً عملی می‌شود و هرگز تخلّف نمی‌پذیرد. توضیح اینکه: ذات اقدس الهی گاهی برای رفع شبهه ناتوانی، کار را به خود نسبت می‌دهد که قدرتش بی‌پایان است، چنان‌که درباره خاموش کردن آتش حقد و کینه فتنه‌انگیزان و آتش‌افروزان بر ضد دین الهی، خدا خودش به صحنه می‌آید:«کُلَّما اَوقَدوا نارًا لِلحَربِ اَطفَاَها الله» ؛«یُریدونَ لِیُطفِءوا نورَ اللهِ بِاَفوهِهِم واللهُ مُتِمُّ نورِهِ ولَو کَرِهَ الکفِرون» و دین حق را بر سایر ادیان پیروز می‌کند: «هُوَ الَّذی اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی ودینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ ولَو کَرِهَ المُشرِکون» ، ازاین‌رو در اضمحلال نهایی کافران و منافقان آتش‌افروز و پیروزی قدرتمندانه دینِ حق هیچ تردیدی نیست.

در این میان ممکن است شبهه ای مطرح شود که اگر براساس نص این زیارت و آیه مذکور، طهارت ائمه علیهم صلوات الله ذاتی

است این امر مستلزم جبر است.
لکن در کوتاه سخن و پاسخی باید گفت که انبیاء وائمه علیهم صلوات الله انسان هستند و انسان ها موجوداتی مختار می باشند و خصیصه اختیار یعنی آزادی در فکر و اراده وعمل،هیچگاه از انسان سلب نمی شود که درآن صورت دیگر انسان نخواهد بود؛ منتهی انسان ها از حیث معرفت وشناخت آثار وپیامدهای فکر واراده وعمل با هم متفاوت هستند.
انبیاء و امامان علیهم صلوات الله انسان های ممتاز از حیث معرفت و شناخت آثار می باشند ولذا در عین داشتن آزادی و اختیار برای ارتکاب گناه، ازآن خودداری می کنند آن چنان که براثر همان معرفت وشناختی که نسبت به آثار هلاک انگیز گناه دارند اصلا فکر ارتکاب گناه در خاطرشان نخواهد آمد تا چه رسد به اراده وارتکاب آن و خداوند این درجه از علم و معرفت را از ابتدا در ساختمان وجود ایشان قرار داده چون مسئولیت رهبری جامعه بشری را بر دوش آن ها قرار داده است ولذا اگر کمترین لغزشی ازآن ها صادر شود به اشد مجازات آن ها را مشمول خواهد نمود.
حال سخن اینکه عصمت از مقوله علم وآگاهی و شناخت کامل، کمال اعلای انسان است نه از مقوله عدم توانایی بر ارتکاب گناه که نقصی بزرگ وهم دوشی با جمادات است.

گفتار ششم: نگاهی به آیه تطهیر

اشاره

به جهت مشابهت بخش پایانی فراز های اشاره شده با آیه تطهیر، در این گفتار نگاهی خواهیم داشت به این آیه شریفه و بررسی اجمالی آن.
همان گونه که روشن است چون این آیه یکی از سند های حقانیت شیعه است کتاب‌ها و رساله‌ها و مقاله‌های فراوانی درباره این آیه نگارش یافته و از زوایای گوناگونی به آن نگریسته شده است که نقطه مشترك همه آن‌ها، اعم از دیدگاه‌های شیعه و سنی، بر پایه انبوه روایات معتبر، اشاره به مقام ارجمند اهل‌بیت است. زیرا با فضاشناسی زمان نزول آن و توجه به فهم معاصران پیامبر و اصحاب ایشان و تابعان، دریافته می شود که دلالت آیه تطهیر بر مقام و منزلت بلند گروهی خاص از خاندان پیامبر و در رأس ایشان خود آن حضرت، ذهنیت غالب در فضای جامعه اسلامی بوده است.
البته در برخی موارد نیز سهواً یا از روی عمد، تفاسیری انحرافی از آیه ارائه شده است که بی مبنا و شاذ می باشد. مانند ادعای شخصی عکرمه، مبنی بر اختصاص خطاب آیه به زمان پیامبر. چه اینکه وی ضمن تکذیب تصور عام و شایع درباره آیه، از اختصاص مفهوم آن به زنان پیامبر سخن می گوید: لیس بالذی تذهبون الیه انما هو نساء النبی.
جالب آنکه وی برای این انگاره خویش به جای تکیه بر برهان و استدلال و استناد به بیان پیامبر و شواهد منقول از شاهدان نزول آیه، مردم را دعوت به مباهله می‌کند: «من شاء باهلته أنها نزلت فی أزواج النبی».
بر همین اساس می توان نوع نظرات درباره این آیه را در سه دسته کلی تقسیم بندی نمود:
۱. آیه مذکور صرفاً بیان گر فلسفه احکام شرعی و خطابات واقع در آیات مربوط به آن است، بدون آن‌که گویای فصل و منقبتی خاص برای مخاطبان آیه باشد. در واقع، آیه از اراده تشریعی الهی، در جعل احکام و بیان خطابات شرعی و از غرض و فایده عمل به این احکام سخن می گوید و علت غایی خطابات مزبور را بیان می‌دارد، که می‌تواند خطاب به هر انسان مکلفی صادق باشد؛ اما اهل‌بیت به علت جایگاه خاص خویشاوندی، بیش‌تر هدف توجه این خطابند و وضعیت حساس‌تری دارند.
بر این اساس، مفهوم آیه تطهیر چنین خواهد بود: «خداوند از خطابات شدید خود به شما هدفی ندارد، جز آن‌که شما را، که

اهل‌بیت هستید، از آلودگی و رجس مصون بدارد و پاکتان سازد».

۲. آیه تطهیر، ضمن بیان علت و غرض الهی از خطابات شرعی، حاکی از فضل و منقبتی ویژه برای مخاطبان است که در پرتو آیات الهی و به واسطه پیوندی که با بیت پیامبر دارند، حاصل شده است.

معتقدین به این نظر خطابات انشایی قبل از آیه تطهیر را ناظر به وسایل اذهاب رجس و اسباب تطهیر زنان پیامبر، به عنوان مخاطبان خاص آیه می‌دانند و اشاره می‌کنند که زنان پیامبر، به عنوان پاک‌ترین زنان روی زمین، وقتی برای کسب طهارت، مخاطب این دستورها واقع شده‌اند، دیگران که منزلت و جایگاه آنان را ندارند، به مراتب نیازمندتر به این وسایل و اسبابند. بر این اساس اراده الهی در آیه تطهیر را اراده تکوینی می دانند.

۳. آیه تطهیر، ارتباطی با خطابات شرعی زنان پیامبر نداشته، مستقل از احکام تشریعی و فارغ از بیان فلسفه و غرض تشریع احکام، حاکی از اراده قطعی الهی و سنت جاری و حتمی خداوند درباره اهل‌بیت، به معنای خاص آن است. بر این اساس، آیه گواه فضل و منقبتی ویژه برای اهل‌بیت است که جز پیامبر و خاندان پاک و معصوم ایشان، کسی سزاوار آن نیست.

بر این اساس، آیه تطهیر، صرفاً وعده و قرار مشروط الهی مبنی بر «اذهاب رجس» و «تطهیر» و مربوط به آینده نیست، بلکه نوعی حکایت و خبر قطعی از سنت و قانون الهی در حق اهل‌بیت است که از آغاز خلقت نخستین فرد آنان تا پایان حیات آخرین آنان را شامل است.

رویکرد اخیر، بیش تر در کلام عالمان و مفسران شیعی مورد تأکید قرار گرفته است، هر چند به اجمال یا تفصیل، در بیان برخی عالمان و مفسران اهل سنت، مانند حاکم حسکانی، مؤلف شواهد التنزیل و ابوجعفر طحاوی، مؤلف مشکل الآثار نیز سابقه دارد.

بر این اساس علمای شیعه این نظر را با استناد به شروع این آیه با «إِنَّما» که به تصریح دانشمندان علم لغت، برای حصر است، بیانگر انحصار اراده الهی به آنان است. تقدیم جار و مجرور (عنکم) بر مفعولٌ به (الرجس) و نیز اعراب نصبِ «أَهْلَ الْبَيْتِ» که برای اختصاص است، بر این تأکید می‌افزاید. تعبیر «يُطَهِّرکُم» در پی «لِيُذْهِبَ عَنْکُم الرِّجْسَ» تأکیدی بر طهارت و پاکیزگی به دنبال دور شدن پلیدی ها است و «تَطْهِيراً» که مفعول مطلق است نیز تأکیدی دیگر برای طهارت به شمار می‌رود. «الرِجْسَ» که با الف و لام جنس آمده، هر گونه پلیدی فکری و عملی، اعمّ از شرک، کفر، نفاق، جهل و گناه را در بر می گیرد.

مبحث اول: معنا شناسی واژگان

از آن جایی که در هر بررسی پژوهش محوارانه ای مرحله نخست، شناخت واژگان کلیدی است و نیز به جهت احتجاجات و استناد های متعدد به مدالیل و واژگان این آیه به منظور اختصاص یا عدم اختصاص محتوای آن به اهل بیت، از همین رو ما نیز برآنیم تا به معنای واژگان این آیه بپردازیم.

لازم به تذکر است که واژگان: «ذهب، الرجس و تطهیر» پیش تر بررسی شده است و از طرح دوباره معناشناسی آن خود داری می کنیم.

«إنّما» از کلمات حصر است و نشان می دهد که خداوند درباره (اَهلَ البَيتِ) اراده‌ای جز تطهیر و اذهاب رجس ندارد. و فقط اهل بیت (علیهم السلام) را تطهیر نموده است.

البته این سخن که دلالت آیه به اهل بیت (علیهم السلام) فقط از طریق حصر«إنّما» به دست می آید و تصریح آیه به تطهیر ائمه است، برداشت صحیحی نیست چراکه اصولاً ـ «إنّما» و ادات مشابه آن بیشتر مفهوم تأکید شدید مطلبی و نفی عدم آن را افاده می کنند، گرچه گاهی نیز در مقام حصر و اختصاص قرار می گیرند.

شاهد چنین مطلبی مواردی از کاربرد «إنّما» است که به مفهوم حصر نبوده، بلکه تأکید است: «إِنَّما المُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاـ يَقْرَبُوا

المَسْجِدَ الحَرامَ ...». ؛ «إِنَّما ذٰلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ ...».

و در واقع اگر بخواهیم از«إنّما» افاده حصر داشته باشیم با این اشکال روبه رو است که جزء دوم کلام در آیه، که بنابر قاعده، محصور فیه است، اصل اذهاب رجس است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ ...»، نه عنوان اهل‌بیت، که در واقع، جزء سوم کلام است و دلالت حصر بر آن، ثابت نیست.

نتیجه آن که گرچه«إنّما» حصر و اختصاص است اما حکم آیه درباره اهل‌بیت علیهم السلام نه به جهت اختصاص و حصر، بلکه مبتنی بر خطاب خاص و شواهد نزول است.

يُرِيدُ: فعل مضارعی از ریشه «رَوَدَ» به معنای طلب همراه با اختیار و انتخاب است که در زبان فارسی به «خواسته» ترجمه می‌شود.

و همان گونه که می دانیم، فعل مضارع، بر دوام و استمرار دلالت می کند و در نتیجه «یرید» به معنای خواسته‌همیشگی، مستمرّ و دائمی است. که بر همین اساس اراده الهی نسبت به تطهیر ائمه تنها یک وعده مشکوک به تحقق یافتن نیست که حالا تحقق بیابد یا خیر بلکه «یرید» حاکی از اراده همیشگی خداست.

«لام»در لیذهب: باید دانست که این«لام» همچون نظر برخی مفسران اهل سنت برای تعلیل نیست تا نشان دهنده علت وجوب و حرمت احکام مذکور در آیات پیشین باشد و معنای آیه چنین می‌شود: «ای اهل بیت احکام یاد شده از آن جهت بر برخی از شما (زنان پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم) واجب شده که خدا اراده کرده است همه شما اهل بیت (همسران و دیگران) را از پلیدی پاک کند».

زیرا این نظر در صورتی صحیح است که این جمله، اولاً خطاب به همسران پیغمبراکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم باشد، حال آنکه مخاطب آن دیگران نیز هستند.

ثانیاً، تعلیل بدین معنا با اراده تشریعی سازگار است، در حالی که در این آیه اراده تکوینی مراد است نه تشریعی.

ثالثاً در این صورت مفهوم آیه نا معقول و غیر منطقی خواهد بود چه اینکه گویی به زنان پیامبر گفته می شود که شما در خانه‌هایتان بمانید و با نامحرمان نازک سخن مگویید و ...، چون خدا اراده کرده است اهل بیت (رسول الله‌صلی الله علیه و آله و سلم و همسران او، امیرمؤمنان، فاطمه زهرا، حسنین (علیهم‌السلام) ، آل‌جعفر و...) را از پلیدی پاک کند.

حال آنکه می دانیم آثار معنوی هر عملی به عامل آن بر می گردد و بر این اساس، آثار معنوی ترک تبرّج، ترک ناز در گفتار و... فقط به همسران پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد که به این دستورها عمل می کنند؛ نه به رسول الله‌صلی الله علیه و آله و سلم، امیر مؤمنان، حسنین (علیهم‌السلام) و سایر مردان آل‌جعفر، آل‌عقیل و آل‌عباس.

اما درباره این که«لام» مذکور از چه نوعی است باید گفت که می تواند این«لام» تعلیلی باشد اما با این توضیح که تعلیل برای مفعول «يريدُ» باشد که محذوف است نه تعلیل برای احکام مذکور در آیات پیشین که مخصوص زنان پیامبراکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم است.

همچنین می تواند این «لام» تعدیه باشد و مفعول «یریدُ» محذوف نباشد و تقدیر آیه چنین می شود: «إنما یرید الله إذهابکم عن الرجس... ».

«اَهلَ البَیت»: در این آیه «اهل البیت» در اصل، «أهل بیت‌النبوۀ» بوده که در همان زمانه نزول نیز به اختصار «اهل‌البیت» می گفتند.

علت منصوب بودن (اَهل) بر اساس شهادت علما بالاخص اهل سنت، می تواند به جهت تقدیر مواردی چون: حرف ندا (یا أهل البیت) ، «أمدح»: أمدح أهل البیت، «أعنی»: أعنی أهل البیت، «أخصّ»: أخص أهل البیت. باشد که در این صورت در مقام مدح مخاطبان یعنی اهل البیت است-گرچه در فرض تقدیر نخست، صراحتاً مدحی دیده نمی شود و صرفاً حرف ندا است اما چون ندا از خدا است و او جز زُبده گان و شایستگان را مخاطب قرار نمی دهد، پس این مورد نیز در حقیقت مدح و تعظیم اهل بیت است.

«ال» (البَیت) نشان می دهد که این بیتی شناخته شده و معروف و مألوف برای فرشتگان، انبیا (علیهم‌السلام) ، اولیای حق و مؤمنان عصر رسالت بوده است.

مراد از «بیت» در این آیه، خانه ای مسکونی نیست، تا (اهل البیت) نیز افرادی باشند که دارای قرابت سببی یا نسبی با پیامبر (ص) هستند بلکه «أهل بیت النبوّۀ» افرادی معین با ویژگی های مشخص هستند.

شاهد چنین ادعایی مواردی چون این است که «اهل بیت النبوه» در واقع اضافه ای است که نشان دهنده ویژگی خاص چنین بیتی است چون اضافه بیت به نبوت که شخصیت حقوقی پیامبر را اشاره دارد، در واقع می رساند که بیت مذکور نیز شامل حیطه ای است که جز افراد دارای سنخیت با آن نمی توانند شاملش شوند یا وارد آن گردند.

این در حالی است که عادت قرآن نیز در به کاربردن چنین تعابیری به تصریح یا تقدیر نیست چراکه در موارد متعدد دیگری نیز به خانه پیامبر اشاره می شود اما این تعبیر که بار حقوقی دارد به کار نمی رود همچون: «بُیوتَ النَّبی»؛ «وقَرنَ فی بُیوتِکُنَّ»؛ «واذکُرنَ ما یُتلی فی بُیوتِکُنَّ»؛ «یاَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوا لاتَدخُلوا بُیوتَ النَّبی اِلّاَن یُؤذَنَ لَکُم».

از طرفی دیگر، در مورد مشابهی چنین تعبیری: (اهل البیت) برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و همسر او به کار برده شده است: «رَحمَتُ اللهِ وبَرَکتُهُ عَلَیکُم اَهلَ البَیت» که خداوند رحمت و برکات ویژه را به یُمن وجود آن پیامبر بزرگ خدا شامل خود او و همسرش و نه فرد دیگری کرده است- این توحید در افراد برای خطاب به خانه حضرت ابراهیم بر اساس شان نزول این آیه است که در این مجال جای طرح آن نیست-.

همچنین بسیار بوده است که افرادی از اهل بیت سکونت و قرابت بوده اند اما به گواهی روایات معتبر از اهل بیت نبوت نشده اند. به عنوان نمونه، ام سلمه که یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) بوده و فردی دارای نزاهت های اخلاقی هم می باشد اما پیامبر وی را به عنوان اهل بیت نبوت نمی پذیرد و اجازه حضور وی در زیر کساء را نمی دهد.

در مقابل نیز ممکن است کسانی باشند که دارای هیچ قرابت سببی یا نسبی و مسکونی با پیامبر ندارند اما چون برخی ویژگی های اهل بیت نبوت شدن را دارند، شایسته چنین عنوانی می شوند که نمونه بارز آن جناب سلمان می باشد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) در آن نقل معروف می فرمایند: «سلمانٌ منّا اهل البیت».

بنا بر این معلوم شد که مخاطبان این جمله باید از مقام والای عصمت برخوردار باشند؛ از سوی دیگر، کسی تردید نکرده است که اراده اذهاب رجس و تطهیر، مخصوص کسانی است که خدای متعالی با دو ضمیر (کُم) و ترکیب (اَهلَ البَیت) به آنان خطاب کرده است.

مبحث دوم: مفهوم اراده در آیه تطهیر

اراده امری حقیقی است، که به تبع «مراد» به دو قسم تشریعی و تکوینی تقسیم می‌شود.

منظور از اراده تکوینی این است که بین خواسته و تحقق آن هیچ چیز یا کسی واسطه نباشد و تحقق آن حتمی گردد مگر که خودش نخواهد چون تنها به خود «مرید» بستگی دارد اما اراده تشریعی آن است که فردی از فرد دیگری می خواهد تا فلان کار را انجام بدهد یا به تعبیر دیگر، بین خواسته او و تحقق مرادش امری غیر قطعی یا فردی مختار واسطه است که هرچند هم اراده تشریعی جدّی باشد، باز هم تخلف‌پذیر است، زیرا اراده فرمان دهنده به‌تنهایی کارساز نیست.

این نکته نیز حائز اهمیت است که در اصل، منظور از اراده، تکوینی است، و استعمال اراده در تشریعیات یا همان اوامر و نواهی از روی مجاز است و غالباً با قرینه همراه می شود.

این تقسیم بندی اراده ها درباره افعال خداوند نیز صادق است به گونه ای که منظور از «اراده‌تشریعی» خداوند، همان خواسته او از

بنـدگان است که با وساطت اراده عبد مختار، قابل تخلّف پذیری است. مانند اراده خداوند در انجام واجبات و پرهیز از محرّمات که ممکن است در موارد فراوان محقّق نشود: «مَا یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ ...».

این در حالی است که «اراده تکوینی» خداوند مستقیماً به مراد تعلق می گیرد و تخلف نا پذیر است: «اِنَّما اَمرُهُ اذا اَرادَ شیءاً اَن یَقولَ لَهُ کُن فَیَکون» .

البته اراده تکوینی نوع دیگری نیز دارد که متعبر به «اراده تشریع» است و منظور از آن جعل قوانین و احکام شریعت است که تخلف نمی‌پذیرد.

البته لازم به ذکر است که هریک از اراده هـای تکوینی یـا تشریعی بسته به حقیقی یا اعتباری و نیز دفعی یا تـدریجی بودن دارای تفاوت هـایی است و ممکن است اراده ای چون آفرینش آسـمان هـا و زمین را تکوینی بنامیم همان گونه که تطهیر ائمه را نیز اراده ای تکوینی می دانیم.

همـان گونه که پیش تر توضیح دادیم در اراده تکوینی به صورت کلی هیـچ واسـطه ای جز تحقق امر توسط مریـد نیست اما ممکن است مرید از اراده خود پشیمان شود یا در ضعف باشد و نتواند به راحتی از موانع عبور بکند و اصلاً همین ضعف وی باعث شود تا خود، ایجاد موانع جدید بکند.

اما در اراده تکوینی خدا تخلفی نمی‌پذیرد، زیرا از یک سو خداوند قادر بر مطلق هر ممکن و نا ممکنی است: «اِنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیر» و از سوی دیگر هیچ مانعی نیز در اراده او وجود ندارد چراکه تمام عالم از آن او است: «ولِلّهِ جُنودُ السَّموتِ والاَرضِ».

اما در بحث تطهیر، اراده خداوند به چهار گونه قابل تقسیم است:

نخست: اراده تشریعی که از همه بندگان خود پس از حصول شرایط عام تکلیف (بلوغ، عقل، قدرت و علم) ، خواسته است تا خود را از عصیان تخلیه و به طاعت بگرایند.

دوم: اراده تکوینی مانند برخی از فرشتگان که با اراده تکوینی خدا معصوم‌اند.

سوم: اراده تشـریعی و تکوینی، که این نوع اراده در بحث تطهیر نسبت به انسان‌های کامل و معصوم وجود دارد و به شرایط ویژه‌ای بستگی دارد که گـاهی حصولی است و زمـانی تحصـیلی است که البته دربـاره ائمه (علیهم السـلام) و مخصوصاً پنـج تن آل عبا (علیهم السـلام) ، شـرط تحصـیلی مهمی وجود دارد که عبارت است از پیوند ویژه با بیت نبوت که البته چنین پیوندی مسـتلزم وجود صلاحیت عصمت و طهارت است

چهارم: عدم اطلاق اراده الهی در افرادی که مکلف نیستند مانند دیوانگان، اطفال و امثال آن ها.

اما درباره آیه۳۳سوره مبـارکه احزاب و اراده الهی مبنی بر تطهیر «اهـل البیت» بایـد گفت که این اراده تکوینی است؛ یعنی خـداوند اراده کرده که اهـل بیت پیـامبر از هرگـونه پلیـدی دور باشـند و آنـان را پـاک و پـاکیزه قرار داده است و در پی این اراده، دوری از آلودگی ها و صفت طهارت برای آنان تحقّق یافته است. این برداشت به دلایلی علمی و منطقی می باشد که ذیلاً اشاره می شود:

۱–اگر اراده تشـریعی باشـد، در این صورت اراده خداونـد مبنی بر دور بودن از پلیـدی‌ها و پـاکیزگی انسان‌هـا بـا انجـام تکالیف، به اهـل‌بیت اختصـاص نـدارد و همه انسـان هـا را شامل است چه اینکه خداونـد اراده کرده است همه انسان‌ها از پلیـدی‌ها برحـذر و به طهـارت و پاکیزگی متّصف باشـند و نمونه چنین اراده ای در دسـتور های دین ما درباره احکامی چون غسل و وضو نهفته است: «مَا یُریدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ ...». در این صورت آیه مذکور که با (اِنَّما) که به معنای «لیس إلاّ» (حصر) است، همراه شده است بی‌معناست.

۲– بر اساس روایات معتبر فراوان فریقین، این آیه در منقبت و سـتایش اهل‌بیت است و اگر اراده صـرفاً تشـریعی باشد، دیگر ویژگی خاص و مـدحی نخواهـد بود، زیرا این اراده، برای همگان حتی کافران و فاسـقان نیز وجود دارد، چون خداوند از آن‌ها نیز خواسـته

است که با ترک کفر، شرک و معصیتْ راه صحیح هدایت را بپیمایند. در حالی که این آیه ویژه اهل‌بیت علیهم السلام است و به اعتراف همگان آنان را در جایگاهی بس والا می‌نشاند.

در نتیجه پیام آیه این است که خداوند با اراده تکوینی تخلف‌ناپذیر خود هرگونه پلیدی را از اهل بیت زدوده و آنان را پاک و مطهّر ساخته است، چنان‌که برخی از راویان و مفسران اهل سنت، در تفسیر آیه شریفه این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش کرده‌اند که من و اهل بیتم از همه گناهان پاکیزه و مبرا هستیم. حضرت زهرا علیها السلام نیز در ضمن احتجاجهای خویش در ماجرای فدک به آیه استشهاد کرده و اهل بیت علیهم السلام را از هر بدی معصوم و از هر زشتی پاکیزه دانسته‌اند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که اراده تکوینی خداوند، با جبرْ ملازم نیست، زیرا اراده تکوینی خداوند از طریق واسطه های جبری یا موجودات مختار بر آنچه در عالم تحقّق یافته است و می‌یابد، تعلّق می‌گیرد؛ و اهل‌بیت علیهم السلام به دلیل شایستگی ذاتی و اکتسابی، در عین قدرت و اختیار برای گناه کردن، به اختیار خودشان گناه نمی‌کنند.

مشابه مضمون آیه در دعای سید ساجدان (علیه‌السلام) نیز موجود است: «رَبّ! صل علی أطائب أهل بیته الذین اخترتهم لأمرک و جعلتهم خزنة علمک و حفظة دینک و خلفائک فی أرضک و حججک علی عبادک و طهّرتهم من الرجس و الدنس تطهیراً بإرادتک و جعلتهم الوسیلة إلیک و المسلک إلی جنتک».

مبحث سوم: مفهوم و مصداق اهل البیت

درباره مفهوم و مصداق اهل البیت، سه نظر کلی وجود دارد:

۱–همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) : افرادی که این نظر را مطرح نموده اند با توجه به آیات قبل و بعد مقصود از اهل بیت را فقط همسران پیامبر دانسته اند.

اما باید گفت که این نظر کاملاً نا صحیح است، زیرا همه ضمایر در جمله‌های قبل و بعد از این جمله، مؤنث است و ضمیر فقط در این بخش از آیه تغییر یافته و به صورت جمع مذکّر آمده است و اگر خطاب به همسران بود، تغییر در ضمیر و سیاق وجهی نداشت.

۲– همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) و پدران همسران ایشان: «لما کان أهل‌البیت یشملهنّ و آبائهن غلب المذکر علی المؤنث فی الخطاب فی (عَنکُم) ».

۳–همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) و نیز فرزندان پیامبر: برای اثبات این نظر، به سیاق آیات استدلال شده است، با این بیان که آیات پیش از آیه تطهیر و آیه پس از آن، به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط است، در عین حال، ضمیر «عنکم» نشان می‌دهد که تعدادی از مردان نیز در اهل بیت داخل‌اند.

۴–مؤمنان بنی‌هاشم (اعم از زن و مرد) مراد هستند: یعنی کسانی که از آل‌علی یا آل‌عقیل، آل‌جعفر یا آل‌عباس هستند. ، بنابراین تفسیر، همه‌خلفای بنی‌عباس جزو «اهل البیت» هستند و رجس و پلیدی از آنان دور گشته است و تطهیر شده اند!

۵–خمسه طیبه (علیهم السلام) : دیدگاه و باور شیعه است آن است که مراد از اهل‌بیت علیهم السلام در این آیه، پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه در آن داخل نیستند.

یکی از علل عدم دخالت همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) در این خطاب آن است که بر اساس مفهوم آیه، مخاطبان آن قطعاً دارای عصمت و مصونیّت تکوینی هستند و حال آنکه پُر واضح است که همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) چنین ویژگی را نداشته اند و درباره آنان، هیچ کس چنین ادّعایی نکرده است.

همچنین روایات فراوان نقل شده از طریق شیعه و سنّی نیز نظر سوم یعنی اختصاص عنوان اهل البیت به خمسه طیبه را تأیید می نماید.

به عنوان نمونه حسکانی از عالمان اهل سنّت، در شواهد التنزیل پانزده تن از صحابه (علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن بن علی علیه السلام، انس بن مالک، براء بن عازب انصاری، جابربن عبدالله انصاری، سعدبن‌ابی وقّاص، سعد بن مالک، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر طیّار، عایشه، ام سلمه، عمربن ابی سلمه، واثلهٔبن اسقع و ابی‌الحمراء) را نام می‌برد که حدیث شأن نزول این آیه درباره اهل بیت نبوت را تأیید می نماید. وی همچنین بیش از ۱۳۰ حدیث را در این زمینه نقل کرده است.

در دیگر منابع اهل سنّت، مانند صحیح مسلم ، صحیح ترمذی ، مسند احمدبن حنبل ، مستدرک حاکم ، تفسیر طبری و تفسیر الدّرالمنثور سیوطی نیز این روایات آمده است. این روایات به قدری فراوان است که برخی از پژوهشگران، آن را متواتر می‌دانند. در شرح احقاق‌الحق، در این باره بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنّت گردآوری شده است و منابع شیعه در این زمینه، از هزار هم می گذرد.

براساس روایات فراوانی که به «حدیث کساء» شهرت یافته، رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه‌ای بر روی خود و علی و فاطمه و فرزندانشان، حسن و حسین انداخته، جمله «اللهم هؤلاء أهل بیتی» را برای آیندگان به یادگار گذاشت و آیه تطهیر نازل شد.

طبق برخی دیگر از این احادیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه، آنان را گرد آورد و بر آنان کسایی قرار داد و فرمود: اللّهُمَّ هؤُلاءِ اهْلُ بَیْتِی. این روایات، به حدیث کسا شهرت یافته‌اند.

در برخی از آن روایات، از امّ سلمه نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا ما نیز جزو اهل بیت هستیم؟ و حضرت در پاسخ فرمود: «رحمت خدا بر تو باد. تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده‌ای و چقدر من از تو راضی‌ام؛ لیکن این فضیلت ویژه من و این گرامیان است».

در شماری از این احادیث آمده است که پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله مدّت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت، صدا می‌زد: «الصَّلاهَ یا اهْلَ‌الْبَیْتِ انَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهْلَ‌الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».

به عنوان نمونه در روایتی از ابن عباس در این‌باره آمده است:

رسول خدا تا ۹ ماه، روزی ۵ بار، هنگام فرا رسیدن وقت نماز به در خانه علی بن ابی طالب می‌آمد و می‌فرمود: درود و رحمت خدا بر شما اهل بیت، خداوند اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دورگرداند و به طور کامل و شایسته پاکتان سازد. وقت نماز است، آماده شوید. رحمت خدا بر شما باد.

این مدّت، شش ماه، هفت ماه ، هشت‌ماه ، نُه ماه و حتّی هفده ماه نیز نقل شده است.

به سبب فراوانی و اعتبار روایات یاد شده، بیشتر مفسّران اهل سنّت نیز این بخش از آیه را مربوط به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام دانسته‌اند.

برخی سعی کرده اند به جهت نظر برخی چون عکرمه، عروه و مقاتل بن سلیمان یا با طرح این شبهه که چگونه ممکن است در اثنای بیان وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده که آنان را در بر نمی‌گیرد، منکر اطلاق اهل البیت در این آیه به خمسه طیبه شوند. اما باید دانست که بر ترد این نظر و شبهه دلایل متعددی وجود دارد. از جمله اینکه:

۱- این گونه سخن گفتن، در روش فصیحان عرب، شناخته شده است و در قرآن کریم آیات فراوانی است که در کنار هم قرار دارند؛ ولی از موضوع‌های گوناگون سخن می گویند.

۲-دلیلی وجود ندارد که جمله «إنّما یُریدُاللّهُ» همراه این آیات نازل شده باشد، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این بخش، جداگانه فرود آمده؛ ولی هنگام گردآوری قرآن در کنار هم قرار داده شده است؛ حتّی در یک روایت هم نیامده که این آیه، در ضمن آیات زنان پیامبر نازل شده است.

۳-افراد اشاره شده به تصریح اهل سنت، اشخاصی فاسق، غیر قابل اعتماد، و دروغگو بوده‌اند؛ احمد بن حنبل و مالک بن انس، از پیشوایان چهارگانه اهل سنت، و نیز مسلم به نکوهش عکرمه پرداخته و از نقل روایاتش خودداری می‌ورزیده‌اند.
نسائی، صاحب سنن، مقاتل را یکی از ۴ نفری می‌شمارد که در جعل حدیث پرآوازه‌اند و خارجهٔ بن مصعب، از معاصران مقاتل، می‌گوید: من خون یهودی را حلال نمی‌شمارم؛ امّا اگر بر مقاتل بن سلیمان دست یابم، شکمش را می‌درم.
عروهٔ بن زبیر نیز همچون برادرش عبدالله با اهل بیت پیامبر دشمنی می‌ورزیده و با شنیدن نام امیرمؤمنان علی علیه السلام به شدت دگرگون می‌شده است. به گفته ابو جعفر اسکافی وی از کسانی بود که با دریافت مبالغی هنگفت از معاویه در نکوهش امیر مؤمنان علیه السلام به جعل حدیث می‌پرداخت.
۴-شمار احادیثی که آیه تطهیر را ویژه خمسه طیّبه می‌داند، حتی در میان کتب روایی اهل سنت، بسیار بیشتر از روایات کسانی چون عکرمه است و حتی برخی از این منابع به نقل از راویانی چون زیدبن ارقم بر خروج نساء النبی از مفهوم اهل بیت چنین استدلال کرده‌اند: زن پس از طلاق به نزد خویشاوندان خود باز می‌گردد، پس اهل‌بیت پیامبر نَه همسران او، بلکه کسانی‌اند که با وی از یک ریشه بوده و صدقه بر آنها حرام گشته است.
۵-بسیاری از روایات دال بر نزول آیه تطهیر به تنهایی است و حتی یک روایت بر نزول این آیه در ضمن آیات همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نشده و کسانی که قائل به اختصاص آیه به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله اند نیز آن را ذکر نکرده اند.
بنابر این، آیه تطهیر برحسب نزول جزو آیات همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز متصل به آن نبوده و قرار گرفتن آن بین آیات مزبور یا به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا هنگام تألیف بعد از رحلت ایشان بوده و مؤید آن این است که انسجام و اتصال آیه «و قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ» بر فرض برداشته شدن آیه تطهیر از بین جمله‌های آن به هم نمی‌خورد.
۶-تفاوت ضمایر آیه تطهیر با آیات پسین و پیشین، و نیز تمایز که این آیه به مدح و تعظیم می پردازد حال آنکه آیات پیشین و پسین به بیان تکلیف و تهدید و تشویق پرداخته اند که نشان دهنده بی نصیبی شمول این آیه برای همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) است.
۷-اگر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) در شمول آیه بودند، حتماً در یک مورد هم که شده به عنوان بیان فضایل خویش به آیه مذکور استناد می جستند، حال آنکه چنین امری در عمل اتفاق نیافتاد حتی مواقع حساسی چون جنگ جمل، عایشه یا اصحاب جمل، هیچ اشاره ای به این منقبت در رجز خوانی هایشان نکردند.
ذکر این نکته نیز ضروری است که «أهل البیت» در عرف عربی و آیات و احادیث، به مصادیق مختلفی اطلاق می شود و در قرآن، در مواردی، به جمعی شامل زن خانواده اطلاق شده است. و نیز اضافه «أهل» به همسر یا جمعی مشتمل بر همسر به کار رفته‌است. گاه درباره برادر آمده و گاهی نیز ناظر بر کل خانواده و خاندان، اعم از پدر و مادر، اطلاق شده است.
بنا بر این عموم و شمول آن بر همه مصادیق عرفی یا اختصاص آن به برخی مصادیق آن، به توسط شواهد و قرائن کلام، قابل تصدیق است و کاربرد آن در برخی مصادیق، تخلف از عرف عربی محسوب نمی‌شود.

مبحث چهارم: مفهوم «اذهاب رجس و تطهیر»

واژه اذهاب، هم می‌تواند مفید رفع و ازاله چیزی باشد، و هم به معنای دفع و پیشگیری، که در واقع، مرتبه دقیق‌تری از همان رفع است؛ چون به معنای رفع زمینه‌های چیزی خواهد بود.
این دوگانگی معنا برای این لغت در عرف عرب قابل دفاع است؛ زیرا اذهاب، صورت متعدی ماده ذهب و ذهاب است. ذهاب به معنای رفتن، سیر کردن و گذشتن است و طبعاً صورت متعدی آن، به معنای بردن و گذراندن و عبور دادن است. و این واژه وقتی با

متعلق خود، همراه بـا «عن» می‌آیـد، هم بـا معنای برطرف کردن چیزی از چیزی سازگار است و هم با معنای منصـرف ساختن و دور داشتن آن است.

چگونگی کاربرد این واژه در روایات نیز شاهـدی گویا بر مدعاست، چنان که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من أطعم أخاه حلاوةً أذهب الله عنه مرارة الموت»: هرکس کام برادر مؤمن خود را شیرین سازد خداوند تلخی مرگ را از وی دور گرداند.

پُر واضـح است که منظور از این سـخن آن نیست که ابتـدا تلخی مرگ را به وی می‌چشانـد و سـپس آن را بر طرف می‌سـازد، بلکه مقصود این است که از ابتدا مرگ برای چنین شخصی گوارا خواهد بود.

بنـابر این بـا توجه به اسـتقلال خطـاب آیه تطهیر و تکوینی بودن اراده الهی، اذهاب به معنای دفع و پیشـگیری است و متعلق آن همه مراتب آلودگی و پلیـدی می باشـد که طبعاً ملازم معنای عصـمت است و جز درباره پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و دیگر اولیای ویژه الهی منتفی است.

مفهوم «یطهّرکم تطهیرا» نیز لزومـاً به معنـای سـابقه عـدم طهـارت نیست؛ چه اینکه در کاربردهـای دیگر این فعـل در قرآن کریـم، به مطهّر بودن، بـدون سـابقه آلودگی اشاره شـده است همچون در وصف همسـران بهشتی است که: «وَلَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ ...». و در وصف صحیفه‌های نورانی قرآنی می‌فرماید: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُواْ صُحُفاً مُطَهَّرَةً».

«الرجس» نیز مفهومی عام و شامل همه مراتب آلودگی و پلیدی است و مراد اصـلی، طهارتی کامل و نورانیتی عمیق است که عرصـه وجودی و فکری و رفتاری اهل‌بیت علیهم السلام را از هر آلودگی و ناخالصی، منزه و پاک می‌دارد.

«یطهّرکم تطهیراً» نیز طهارت از ولادت جاهلی است که با توجه به آن، دامنه شمول آیه، بسیار خاص و محدود می‌شود.

بنابر این عصـمت اهل بیت (علیهم السـلام) بر اساس این آیه اثبات می شود، عصـمتی که به معنای صـیانت آنان از گناهان کبیره و صغیره چه به صورت عمـدی و چه سـهوی است که در پرتو معرفت عمیق و کامـل به قبـح و خطر گنـاه و مراقبت دائم و فراهم بودن زمینه‌های سالم و پاک، از پیش از تولد، حاصل می شود.

مبحث پنجم: شأن نزول آیه

در تفاسیر شیعه و سنّی دو دسته شأن نزول برای این بخش از آیات آمده است:

دسته اول مربوط به آیات ۲۸و ۲۹ است که به جهت آن که اهل تسنن معتقدند، آیه تطهیر خطابش به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) است لازم است تا بیان شود؛ اهل تسنن نوعاً دو نوع روایت را درباره این دو آیه ذکر کرده اند:

۱-پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیـه و آلـه و سلم برای نمـاز بـه مسـجد حاضـر نمی‌شـد. ایـن عـدم حضـور برای مردم سؤال بـود. عمر به خانه‌پیامبرصـلی الله علیه و آله و سـلم رفت. [و از بیرون منزل] با صـدای بلنـد سـخن آغاز کرد تا به او اجازه داد. [وقتی وارد شـد] با خود گفت: خوب است چیزی بگویم تا پیامبر بخنـدد، از این رو گفت: اگر ببینم فلانی [منظور وی همسر خودش بوده است] از من نفقه می‌خواهـد، به شـدت کتکش می‌زنم. پیامبرصـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: همین [تقاضای نفقه غیر متعارف] مرا از [حضور در جمع] شـما باز داشته است.آن گاه عمر به سراغ دختر خود (حفصه) رفت و گفت:از رسول‌خداصلی الله علیه و آله و سلم چیزی تقاضا نکن؛ اگر چیزی خواستی به خودم مراجعه کن؛سپس به سراغ دیگر همسران آن حضرت رفت...و پس از آن، آیه «یاَیُّهَا النَّبی قُل لاَزوجِکَ... اَجرًا عَظیمـا» نـازل شـد. پیـامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دیگران عـایشه را در جریـان نزول این آیه گـذاشت و او را بین ترجیـح آخرت بر دنیـا و زنـدگی بـا آن حضـرت و بین ترجیـح دنیا بر آخرت و جـدایی از او مخیّر کرد؛ لیکن عایشه زندگی با آن حضـرت را برگزید؛ سـپس دیگر همسـران را بین این دو مخیر کرد؛ ولی همگی ادامه زندگی با آن حضرت را برگزیدند.

۲–«ابن زیـد» می گویـد: «کـان أزواجه قـد تغایرن علی النبیّ‌صـلی الله علیه و آله و سـلم فهجرهنّ شـهراً؛ نزل التخییر من الله له فیهنّ: (یاَیُّهَا النَّبی قُل لاَزوجِـکَ اِن کُنتُنَّ تُردنَ الحَیوةَ الـدُّنیا وزینَتَهـا) ؛ فقرأ حـتی بلغ: (ولاـتَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجهلِیَّةِ الاـولی) فخیّرهنّ بین أن یخترن أن یخلی سبیلهنّ و یسـرّحهنّ و بین أن یقمن إن أردن الله و رسوله علی أنهنّ اُمّهات المؤمنین لا ینکحن أبـداً و علی أنّه یؤوی إلیه من یشـاء منهنّ لمن وهب نفسه له حـتی یکون هو یرفع رأسه إلیهـا و یرجی من یشـاء حتی یکون هو یرفع رأسه إلیهـا و من ابتغی ممن هی عنده و عزل فلا جناح علیه (ذلِکَ اَدنی اَن تَقَرَّ اَعیُنُهُنَّ ولایَحزَنَّ ویَرضَین) إذا علمن أنّه من قضائی علیهنّ إیثار بعضهنّ علی بعض أدنی أن یرضـین. قال: (ومَنِ ابتَغَیتَ مِمَّن عَزَلت) من ابتغی أصابه و من عزل لم یصـبه فخیّرهن بین أن یرضین بهذا أو یفارقهنّ فـاخترن الله و رسـوله...». کـه مضـمون اش ایـن است که همسـران پیامبرصـلی الله علیه و آله و سـلم به یکـدیگر حسـادت هَووِ گرانه می‌ورزیدند، از این‌رو پیامبراکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم یک ماه از آن‌ها کناره گرفت؛ آن گاه آیه‌تخییر همسران او نازل شد.

دربـاره این دو روایت تناقض هایی به چشم می خورد از جمله اینکه: غیرت زنانه به همه همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نسـبت داده شـده است امـا در روایت دیگر تنهـا از عایشه نام برده شـده است: «فی غیرهْ کانت غارتها عائشـهْ؛ کان سـبب ذلک غیرهْ کانت عائشهْ غارتها».

همچنین در میان گذاشتن آیه‌تخییر با عایشه پیش از دیگران، نشان می‌دهد که مشکل او بیش و پیش از دیگران بوده است.

گونه دوم روایاتی که به بیان سبب نزول آیه ۳۳ می پردازند:

۱–در نقلی است که در حضور ام سـلمه از علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) سخن به میان آورده شد و او گفت: « فیه نزلت (اِنَّما یُریدُ اللهُ... تَطهیرا) ؛ قالت اُمّ سـلمهْ:جاءالنبیّ‌صـلی الله علیه و آله و سلم إلی بیتی فقال: لا تأذنی لأحدٍ. فجائت فاطمهْ فلم أستطع أن أحجبها عن أبیها؛ ثمّ جاء الحسن فلم أسـتطع أن‌أمنعه أن یدخل علی جدّه و اُمّه و جاء الحسین فلم أستطع أن أحجبه فاجتمعوا حول النبیّ‌صلی الله علیه و آله و سـلم علی بسـاط فجلّلهم نبیّ الله بکسـاء کـان علیه؛ ثمّ قـال: هؤُلاـء أهـل‌بیتی! فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً؛ فنزلت هـذه الایـهْ حین اجتمعوا علی البسـاط. قـالت: فقلت: یـا رسول الله! و أنا؟ قالت: فوالله! ما أنعم و قال: إنّک إلی خیر» : آیه‌تطهیر درباره‌او نازل شده است؛ آن‌گاه در توضیح گفت: پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌من آمد و فرمود: به کسی اجازه‌ورود نده. ناگهان فاطمه (سـلام الله علیها) آمد؛ لیکن من نمی‌توانسـتم او را از دیدار پدرش بازدارم؛ سـپس حسن (علیه‌السلام) آمد؛ باز هم نمی‌توانستم مانع وارد شدن او بر جدّ و مادرش شوم و پس از آن حسین (علیه‌السلام) آمد؛ او را نیز نمی‌توانستم منع کنم.

حاکم نیشابوری در مستدرک، این حدیث را بر اساس شرایط بخاری، صحیح می‌شمارد.

وقتی همگی گرد پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم روی فرشی اجتماع کردند، پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را با عبایی که بر او بود پوشانـد و گفت: [خـدایا!] این‌هـا اهل بیت من هسـتند،پس رجس و ناپسـندی را از این‌ها دور کن و مطهرشان گردان. در این حال که این‌ها روی آن فرش گرد آمده بودند، آیه‌تطهیر نازل شد. من گفتم:ای رسول‌خدا[صـلی الله علیه و آله و سـلم] ! آیا من نیز جزو این مجموعه هستم؟ به خدا سوگند که جواب آری به من نگفت! تنها فرمود: تو بر خیر هستی.

۲–«ابو سـعید خدری» می گوید: پیامبرصـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نزلت هذه الایهْ فی‌خمسهْ: فیَّ و فی علی (رضی الله عنه) و حسـن (رضـی الله عنـه) و حسـین (رضـی الله عنه) و فاطمـهْ (رضـی الله عنهـا) (اِنَّمـا یُریـدُ اللهُ لِیُـذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهـلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا) »: این آیه در باره پنج نفر نازل شده است: درباره من، علی (رضـی الله عنه) ، حسن (رضـی الله عنه) ، حسـین (رضی الله عنه) و فاطمهْ (رضی الله عنها) .

در مجمع الزوائـد نیز از ابوسـعید خدری آمده است: «أهل البیت الذین أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً، و خدّهم فی یده فقال: خمسهْ رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمهْ و الحسن و الحسین علیهم السلام».

۳–در صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل شده است که در پاسخ این پرسش که آیا زنان پیامبر، اهل‌بیت به حساب می‌آیند، می گوید:

«لا ـ و أیم اللَّه إن المرأة تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلّقها فترجع الی أبیها و قومها، أهل‌بیته أصله و عصبة الذین حرّموا الصدقة بعده». در این خبر، صحابی معروف پیامبر، صدق حقیقی اهل‌بیت بر زنان پیامبر را نفی می کند.

مبحث ششم: نگاهی به روایات درباره این آیه

در مباحث پیشین به صورت های مختلفی به برخی از روایات درباره آیه اشاره شد؛ در این قسمت اما بیش تر آنچه مورد توجه است، اشاره به استشهاد های ائمه (علیهم السلام) به این آیه که به عنوان مباهات و نیز سند حقانیت خویش بوده است.

۱– امیرمؤمنان (علیه‌السلام) با استدلال به این آیه به عنوان نزول آن درباره اصحاب کسا (علیهم‌السلام) ، عصمت صدیقه کبرا (علیهاالسلام) را اثبات کرد: «لمّا منع أبوبکر فاطمة (علیهاالسلام) و أخرج وکیلها، جاء أمیرالمؤمنین (علیه‌السلام) إلی المسجد و أبوبکر جالسٌ و حوله المهاجرون و الأنصار؛ فقال (علیه‌السلام) : یا أبابکر! لِمَ منعتَ فاطمة ما جعله رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله و سلم لها و وکیلها فیه منذ سنین؟ إلی قوله: فقال أمیرالمؤمنین (علیه‌السلام) لأبی‌بکر: یا أبابکر! تقرأ القرآن؟ قال: بلی. قال (علیه‌السلام) : فأخبرنی عن قول الله عزّوجلّ: (اِنَّما یُریدُ اللهُ...تَطهیرا) فینا أو فی غیرنا نزلت؟ قال: فیکم. قال (علیه‌السلام) : فأخبرنی لو أنّ الشاهدین مسلمین شهدا علی فاطمة (علیهاالسلام) بفاحشة ما کنت صانعاً؟ قال: کنتُ اُقیم علیها الحدّ کما اُقیم علی نساء المسلمین! قال (علیه‌السلام) : کنتَ إذن عند الله من الکافرین. قال: و لِمَ؟ قال (علیه‌السلام) : لأنّک کنتَ تردُّ شهادة الله و تقبل شهادة غیره، لأنّ الله عزوجلّ قد شهد لها بالطهارة؛ فإذا رددتَ شهادة الله و قبلت شهادة غیره، کنتَ عند الله من الکافرین. قال: فبکی الناس و تفرقوا و دمدموا».

۲– علی (علیه‌السلام) در احتجاج با ابوبکر و به منظور اثبات صلاحیت و قابلیت انحصاری خود را برای احراز خلافت رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله و سلم به منقبت‌های انحصاری خود مانند ماجرای غدیر، ازدواج با فاطمه (علیهاالسلام) ، بخشیدن انگشتر در حال رکوع، افتخارآفرینی در خیبر، پدر حسنین (علیهماالسلام) بودن، کشتن عمرو بن عبدود، مصداق «لافتی إلاّ علی... » بودن و...) اشاره نموده و نیز فرمودند: «...فأُنشدک بالله! ألی و لأهلی و ولدی آیة التطهیر من الرجس أم لک و لأهل بیتک؟ قال: بل لک و لأهل بیتک. قال (علیه‌السلام) : فأُنشدک بالله! أنا صاحب دعوة رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله و سلم و ولدی یوم الکساء «اللّهم هؤلاء أهلی إلیک لا إلی النار» أم أنت؟ قال: بل أنت و أهل بیتک... فلم یزل (علیه‌السلام) یعدّ علیه مناقبه الّتی جعل الله عزّ وجلّ له دونه و دون غیره ویقول له أبوبکر: بل أنت، قال: فبهذا وشبهه یستحقّ القیام بأُمور اُمّة محمّدصلی الله علیه و آله و سلم. فقال له علیٌّ (علیه‌السلام) : فما الذی غرّک عن الله وعن رسوله وعن دینه وأنت خلوٌّ ممّا یحتاج إلیه أهل دینه؟...».

۳– از «مکحول» روایت شده است که امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در بیان مناقب خویش به وجود هفتاد منقبت از جمله پرورش یافتن در دامن پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلم) از خردسالی، خوابیدن در جای آن حضرت در لیلة المبیت، همسری فاطمه (علیهاالسلام) ، دروازه علم نبی اکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم بودن، برادر جعفر طیّار بودن، ابلاغ آیات برائت به مشرکان مکّه، شرکت در مباهله و... اشاره کردند و ضمناً ماجرای کسا در خانه ام‌سلمه را یاد فرمودند: «لقد علم المستحفظون من أصحاب النبی محمّدصلی الله علیه و آله و سلم أنّه لیس فیهم رجلٌ له منقبةٌ إلاّ وقد شرکته فیها وفضّلته ولی سبعون منقبة لم یشرکنی فیها أحدٌ منهم قلت: یا أمیرالمؤمنین فأخبرنی بهنّ فقال (علیه‌السلام) : ... وأمّا السبعون فإنّ رسول الله‌صلی الله علیه و آله و سلم نام ونوّمنی وزوجتی فاطمة وإبنای الحسن والحسین وألقی علینا عباءة قُطوانیة فأنزل الله تبارک وتعالی فینا (اِنَّما یُریدُ اللهُ... تَطهیرا) وقال جبرئیل (علیه‌السلام) : أنا منکم یا محمّد، فکان سادسنا جبرئیل».

۴– امام مجتبی (علیه‌السلام) پس از پذیرش صلح، در سخنرانی خود ضمن برشمردن فضایل و کمالات خاندان عصمت و طهارت به ماجرای خانه ام سلمه اشاره کرده و فرمودند: «و قد قال الله تعالی: (اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ...) ؛ فلمّا نزلت آیة التطهیر، جمعنا

رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله و سلم أنا و أخی و اُمی و أبی، فجلّلنا و نفسه فی کساء لاُمّ سلمهٔ خیبری و ذلک فی حجرتها و فی‌یومها، فقال: اللّهمّ! هؤُلاء أهل بیتی...! ثمّ مکث رسول الله‌صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذلک بقیهٔ عمره، حتی قبضه الله إلیه، یأتینا کلّ یوم عند طلوع الفجر فیقول: الصلاهٔ یرحمکم الله (انَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا) ... فنحن أهل‌البیت و نحن الذین أذهب الله عنّا الرجس و طهّرنا تطهیرًا».

۵- امام حسین (علیه‌السلام) خطاب به مروان فرمود: «فإنّک رجسٌ وإنّی من أهل بیت الطهارهٔ قد أنزل الله فینا (اِنَّما یُریدُ الله... تَطهیرا) فنکس رأسه ولم ینطق». از من دور شو که تو پلیدی و من از اهل بیت طهارتم و درباره ما آیه تطهیر نازل شده است.

۶- امام سجاد (علیه‌السلام) برای اثبات حقانیت خود به مردی شامی که درصدد تحقیر و سرزنش ایشان بود، فرمود: «أما قرأت فی الأحزاب (اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا) ؟ قال: و لأنتم هم؟ قال (علیه‌السلام) : نعم». که آیا آیه (اِنَّما یُریدُاللهُ...) را در سوره «احزاب» خوانده است و مرد شامی پرسید که مگر مراد این آیه شمایید؛ فرمود که آری.

۷- امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: «إنا لا نوصَف و کیف یوصَف قومٌ رفع الله عنهم الرجس و هو الشک»: کسی توان وصف خاندان ما را ندارد! چگونه می‌توان گروهی را ستود که خدا رجس یعنی شک را از آنها برداشته است.

۸- امام صادق (علیه‌السلام) در پاسخ این پرسش «ابوبصیر» که «مردم می‌گویند چرا نام علی (علیه‌السلام) در قرآن نیامده است» فرمود: «دستور نماز رسید، بی‌آنکه تعداد رکعات و کیفیت آن بیان شود؛ زکات واجب شد؛ اما نصاب آن بیان نشده بود؛ حج واجب گردید، بی‌آنکه هفت دور بودن طواف [و سایر مسایل آن] بیان شده باشد. تبیین و تشریح این جزئیات را خداوند متعالی برعهده پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم گذاشت. (اَطیعُوااللهَ واَطیعُوا الرَّسولَ واُولِی الاَمرِ مِنکُم) درباره علی، حسن و حسین (علیهم‌السلام) نازل شد و پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم با من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه و همچنین اُوصیکم بکتاب الله و أهل بیتی... مصداق را تعیین کرد. اگر رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم سکوت می‌کرد و تبیین نمی‌کرد که اهل‌بیتش چه کسانی هستند، آل‌فلان و آل‌فلان ادعا می‌کردند که مصداق اهل‌بیت ماییم؛ لیکن خداوند برای تصدیق پیامبر خود آیه (اِنَّما یُریدُ اللهُ ... تَطهیرا) را نازل کرد. پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم علی، فاطمه و حسنین (علیهم‌السلام) را در خانه ام‌سلمه در زیر عبا گرد آورد و گفت: خدایا! هر پیامبری اهلی و ثقلی دارد و این‌ها اهل و ثقل من هستند. ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو بر خیر هستی؛ لیکن این‌ها اهل و ثقل من هستند....».

۹- امام رضا (علیه‌السلام) در حضور مأمون عباسی و علمای طوس در باب آیه۳۳سوره فاطر و وراثت کتاب، وارثان حقیقی کتاب و نبی مکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم را عترت طاهره آن حضرت معرفی نمودند. و در معرفی «عترت طاهره» فرمودند: «قال (علیه‌السلام) فصارت الوراثهٔ للعترهٔ الطاهرهٔ لا لغیرهم. فقال المأمون: مَن العترهٔ الطاهرهٔ؟ فقال الرضا (علیه‌السلام) : الذین وصفهم الله تعالی فی کتابه؛ فقال: (اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ ویُطَهِّرَکُم تَطهیرا) و هم الذین قال رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله و سلم: إنّی مخلفٌ فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. ألا-و إنّهما لن‌یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض؛ فانظروا کیف تخلفونی فیهما. أیها الناس! لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»: من دو گوهر گران بها در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا؛ عترت و اهل‌بیت من. آگاه باشید که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر حوض کوثر به من برگردند. بنگرید که پس از من با این دو یادگارم چگونه رفتار می‌کنید. مردم! هرگز به عترت من چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناترند.

بنابر این باید گفت که احتجاج به آیه تطهیر، برای اثبات فضیلت ویژه ائمه علیهم السلام، در روایات فراوان و زیارت‌نامه‌های گوناگون، از خود ائمه علیهم السلام و اصحاب و دوستان ایشان نقل شده است.

فصل چهارم: آثار و پی آمدهای تطهیر ائمه

اشاره

تـا بـدین جـا دانستیم که خداونـد آن ذوات نورانی را طـاهر و پاک به طور مطلق نموده است حال سـخن در این است که آثار و پی آمدهای این تطهیر ویژه از سوی خداوند متعال چیست؟
تطهیر ائمه توسـط خداونـد که به تطهیر ویژه معتبر است که دارای پی آمـدهای بسـیاری از جمله بزرگ شـمردن شأن ائمه (علیهم السلام) و نیز تبعیت و اطاعت مطلق مردم از آن ها و بسیاری پی آمد های دیگر است.

نقش ائمه در برابر تطهیر ویژه خویش

در میان پی آمد های مختلف تطهیر ائمه (علیهم السـلام) برخی از آن ها در زیارت جامعه کبیره منعکس شده است که بیش تر آن هـا هـم بر می گردد بـه نقش ائمـه (علیهم السـلام) در برابر تطهیر خـویش که به عنـوان سـپاس گزاری از مـوهبت طهـارت توسـط خداوند، خود را ملزم به انجام دادن وظایفی می دانند. حال به برخی از آن ها اشاره می شود.

مبحث اول: بزرگ داشت جلال الهی

«فعظّمتم جلاله»
عظّم: این واژه ماضـی باب تفعیل از ریشه «عظم» و اصل آن در مقابل «حقر» است و بر بزرگی، قوت و شـدّت دلالت می‌کنـد، بدین جهت استخوان را «عَظْم» می‌گویند.
به گفته «راغب»، «عظم الشـیء» به معنای بزرگ شدن اسـتخوان آن است و اندک اندک در هر چیز بزرگ (محسوس، منقول، عین یا معنا) به کار رفته است. این واژه در باب تفعیل به معنای بزرگ داشتن و بزرگ شمردن می‌آید.
جلال: «جلال» از ریشه «جلّ» و نقیض آن «دقّ» و به معنای بزرگی است. شاید اصل وضع لغوی آن (مانند بسـیاری از موارد دیگر) برای امور مادی باشد (مثل بنای مجلّل) و سپس در بزرگی‌های معنوی به کار رفته باشد.
بنابر این جلال الهی به معنای بزرگی اوست.
تعظیم جلال الهی، تحت تسبیح اسم خداوند مندرج است. وظیفه موحد راستین درباره اسـمای حسـنای الهی، تنزیه آن‌ها از هر نقص و عیب است: «سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الاَعلی».
البته تسبیح هر اسمی و تنزیه آن از عیوب و نواقص مناسب همان اسم است.
فخر رازی بر این باور است که در اطلاق «جلیل» بر خداوند تعالی سه احتمال هست:
۱.«مُفعِل»: ذات اقـدس الهی از مؤمنـان تجلیل، تکریم و تعظیم می‌کنـد و به آن‌ها پاداش فراوان می‌دهـد (این معنا به صـفت فعل بر می‌گردد) .
۲.«مفعول»: سزاوار است عاقلان به جلال و کبریای او اعتراف کنند و منکر الوهیتش نباشند و بدان کفر نورزند.
۳.«فاعل»: ذات اقدس او فی حدّ ذاته به صفات جلال، متصف است.
باید دانست که کمالات معصومین بر سه قسم است:
۱- کمالات ذاتیه که اعم است از نفسانی و جسمانی. عبارت است از فضایل و کمالاتی که در ذات آن ها نهفته است.
۲ - کمالات فعلیه؛ عبارت است از فضایل و کمالاتی که ائمه علیهم صلوات الله از خود بروز داده و انجام داده‌اند.
۳- کمالات خارجیه. عبارت است از کمالاتی که در خارج به واسطه وجود امام، محقق شده است.

تا این فراز از زیارت جامعه کبیره، غالب کمالاتی که برای حضرات معصومین علیهم صلوات الله شمرده شد، کمالات ذاتیه بود مانند گزینش آنان برای خلافت در زمین، حجت بر خلق، یاوری دین، حفاظت اسرار، خزانه‌داری علم، ترجمان وحی، ارکان توحید و... که در نهایت به اعطای عصمت، ایمن گردانیدن از فتنه، اِذهاب رجس و تطهیر ویژه پایان یافت و کمالات فعلیه به ندرت شمرده شد که البته آن ها هم به اعتبار کمالات ذاتیه معصومین علیهم صلوات الله بود.

از این عبارت سرآغاز باب جدیدی از فضایل ائمه علیهم صلوات الله شروع می‌شود که در آن پانزده کمال از کمالات فعلی ائمه معصومین علیهم صلوات الله ذکر گردیده است.

باید توجه داشت که منشاء کمالات فعلیه، همان کمالات ذاتی است. لذا این باب با فاء تفریع شروع شده است.

بنابر این خداوند آنان را برخوردار از مقامات جلیله و مناصب عظیمه ای نموده است، آن بزرگواران در مقابل این مقامات چه کاری باید انجام دهند و چه کار کردند و به دیگر سخن آثار چنین عطایایی چه بوده است؟

پیش از هرچیز باید دید که نوع بشر چگونه رفتاری در قبال اعطای مقامات و نعمات می نماید.

خداوند در همین زمینه در قرآن شریف می فرماید:« كَلّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى».

طبع انسان چنین است که اگر چیزی پیدا کرد، به جایی رسید و مقامی به او داده شد، طغیان می کند.

البته طغیان مشکک و دارای مراتب است:

۱.انسان طغیان گر، غرور پیدا می کند.

۲.مرتبه بالاتر این است که انسان طغیان گر خود را از وليّ نعمتش مستغنی می بیند.

۳.مرتبه بالاتر این که چنین انسانی خودش را در عرض وليّ نعمتش می بیند.

۴. گاهی کار طغیان گر به جایی می رسد که اصلاً وليّ نعمت را از بین می برد و علیه او قیام می کند.

در این میان گرچه ائمّه اطهار علیهم صلوات الله نیز بشرند، امّا با دیگر افراد بشر تفاوت دارند.

چه اینکه خداوند متعال این همه مقامات و منازل به آنان عنایت فرمود که رسیدن به این مقامات و نیل این مناصب جز برای آن بزرگواران میسّر نیست. اما حال ائمّه علیهم صلوات الله با رسیدن به این مقامات نه تنها عوض نشده؛ بلکه به هر نحوی که تصور بشود و به همه انواع و اقسام در برابر خداوند متعال کوچکی، خضوع و خشوع کردند.

گویی یک تعاملی دو طرفه بین خدا و ائمّه علیهم صلوات الله هست که هر چه از آن طرف توجّه، مقام و عنایت بیشتر شده از این طرف تذلّل و تخشّع بیشتر بوده و هر چه تذلّل بیشتر شده توجّه بیشتر بوده که این تعامل طرفینی است.

علت چنین امری نیز روشن است چون آنان عابدان حقیقی به درگاه الهی هستند و در واقع ائمّه علیهم صلوات الله به هر مرتبه و مقامی که رسیده اند و نیز هر کسی که در مکتب آنان تربیت یافته و به هر مرتبه ای رسیده، از طریق عبودیت بوده است.

نیکو است که اشاره ای به رابطه عبودیت و اطاعت بین عبد و مولا بپردازیم:

۱.گاهی عبادت و اطاعت بنده فقط در حدّی است که از اوامر و نواهی مولا سرپیچی نمی کند.

این حدّ از اطاعت و عبودیت خیلی خوب است و چنین انسانی عامل به واجبات و تارک محرمات است.

۲.گاهی علاوه بر اطاعت از اوامر و نواهی مولا، کوشش دارد که از مخالفت هایی که مورد عفو قرار می گیرد نیز اجتناب کند، که البته رتبه این عبد در عبودیت بالاتر و مقرب تر نزد مولا خواهد بود. اگر مخالفت بکند خدا عفو می نماید؛ ولی این بنده در آن موارد نیز مخالفت نمی کند.

شاید این مرتبه همان عدم ترک اولی باشد. چون ناگزیر تکدّری در خاطر مولا پیدا خواهد شد، گرچه عفو می کند.

۳.گاهی انسان ـ علاوه بر این دو اطاعت ـ به خاطر انس با مولا و شناخت از حالات او در اثر معاشرت با او به گونه ای می شود که

نسبت به تمایلات و خواسته های مولا آگاه می شود و آن ها را برآورده می کند، هر چند امر و نهیی از مولا صادر نشده است.

به همین دلیل ائمّه علیهم صلوات الله نه فقط از اوامر و نواهی خداوند اطاعت می کنند و نه فقط ترک اولی از آن ها سر نمی زند؛ بلکه هر کاری را که موجب محبّت و رضای خداوند متعال است؛ گرچه هیچ حکمی راجع به آن در کتاب و سنّت نباشد، انجام می دهند و هر چه موجب سخط و خشم او می شود، انجام نمی دهند. بنابر این ناگزیر اینان از دیگر بندگان عزیزتر و مقرّب تر خواهند بود.

و این باعث می شود که ائمّه در اثر بندگی به جایی برسند که فعل و ترک آن ها دلیل اراده خدا گشته که در فرازهای زیارت جامعه و روایات بسیار به آن اشاره شده است.

همچنین قرآن شریف می فرماید:

«بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ». و یا در زیارت آل یاسین می خوانیم: « السلام علیک یا حجه الله ودلیل إرادته».

بنابر این همان طور که اشاره شد مجموعه کمالات و عطایای الهی به آن بزرگواران، هدر نرفته و خود، سرچشمه کمالات دیگرند و به صورت اخلاق فاضله، اعمال حسنه و کمالات فعلی خود نمایی کرده است که در واقع گونه‌ای قدردانی و تشکر از خداست و در حقیقت پایه و زمینه کمالاتی می‌شوند که از آنان سر می‌زنند، از این رو کمالات بعدی با «فاء» تفریع، بر کمالات ذاتی متفرع شده‌اند: «فعظمتم جلاله و... ».

به دیگر سخن، چون خدا این نوع هستی را به شما داده است، شما این گونه کمالات معنوی را آشکار کرده‌اید.

نخستین اثر این تطهیر وکمال، تعظیم جلال الهی است؛ و پیش تر نیز مطرح نمودیم که بزرگداشت هر کسی به مقدار معرفت او بستگی دارد، آن مقدار از معرفت ذات اقدس الهی که میسور غیر اوست، روزی پیشوایان معصوم علیهم صلوات الله شده است، از این رو هیچ موجودی به اندازه آنان در برابر آن یگانه بی‌همتا تعظیم نمی‌کند: دیگران خدا را بیشتر در حدّ خالقیت، رازقیت، محیی بودن، ممیت بودن و... می‌شناسند، بدین جهت در برابر خدای خالق، رازق، محیی، ممیت یا... تعظیم می‌کنند و در حقیقت، تعظیمشان به نیاز یا هراس بر می گردد، در حالی که تعظیم آن ذوات مقدس در برابر جلال و عظمت خداست؛ یعنی نه از روی آز است و نه هراس، بلکه از آن جهت است که ذات اقدس وی را سزاوار این تعظیم می‌یابند.

و این همان است که علی علیه السّلام عبادت خود را وصف فرمود: « ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنّتک لکن وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک».

همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: «الی اَمیرالمُؤمنین صلَواتُ اللّه عَلَیه فَقالَ: یا اَمیرَالمؤمنینِ هَل رَأَیتَ رَبَّکَ حین عَبَدْتَهُ فقال: وَیلَکَ ما کنتُ اَعْبُدُ ربّاً لم ارَهُ. قال: وکیف رَأَیتهُ؟ قال: ویلک لا تدرکُهُ العُیُون فی مشاهَدَةَ الَابصار و لکِن راتهُ القُلُوب بِحَقائقِ الایمانِ» : شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، پروردگارت را هنگام پرستش دیده ایی؟ فرمود: وای بر تو. من از آن هایی نیستم که پروردگاری را که ندیده ام، پرستش کنم. عرض کرد: چگونه او را دیده ای؟

فرمود: وای بر تو، دیدگان هنگام نظر کردن او را درک نمی کنند، ولی دل ها با حقایق ایمان او را، دیده اند. همین حقیقت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و السلم) فرمودند: «یا عَلی ما عَرَفَ اللّهُ حقّ مَعرِفَتِه غَیری و غَیرک و ما عَرَفَکَ حقّ مَعرِفتِک غَیر اللّه و غَیری»: ای علی هیچ موجودی خداوند را آنگونه که حق اوست نشناخت، جز من و تو و تو را نیز کسی نشناخت، جز خداوند و من.

پس چون چنین معرفتی به خداوند دارند، ذات خداوند را عظیم، بزرگ و دارای مجد می دانند و دیگران که چنین معرفتی ندارند، از این کار عاجزند.

امامان معصوم علیهم السلام هر یک، نشانه های واقعی الهی گردیده، نشان خداوند را آنچنان بزرگ داشته اند که از عقول مردم فراتر رفته است.

آنان آنچنان خداوند را وصف کرده اند که هیچ کس را یارای چنین توصیفی نیست.

مردی نزد امام صادق علیه السلام گفت: « قال رجلٌ عند ابی عبداللّه علیه السلام: اللّهُ اَکبر. فَقالَ: اللّهُ اَکبر مِن ای شیء؟ فقال: مِن کلّ شیءٍ. فقال ابو عبداللّه علیه السلام: حَدَّدْتَه. فقال الرجل: کیف اَقُولُ. قال: قُل اللّهُ اکبر مِن اَنْ یُوصَفَ»: اللّه اکبر. امام فرمودند: خدا از چه چیزی بزرگتر است؟ گفت: از تمامی چیزها. امام فرمودند: خداوند را محدود کرده ایی. مرد گفت: پس چه گوییم؟ امام فرمودند: بگو خداوند بزرگتر از آن است که به وصف آید.

همچنین حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «سبحانک ما اَعْظَمُ ما نَری مِن خَلقِك و ما اَصغَرُ عَظَمَتُه فی جَنبِ قدرتِكَ »: منزه و پاکی تو، چه بسیار بزرگ است در نظر ما آنچه از آفرینش تو می بینم و چه بسیار کوچک است بزرگی آن در پیش قدرت و توانایی تو.

آنان در مناجات ها و دعاهای خود چنان خداوند را وصف می نمایند که گویی در روبروی او نشسته و او را با تمام وجود می بینند. امام سجاد علیه السلام می فرمایند: «سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ، وَ أَقْهَرَ سُلْطَانَكَ، وَ أَشَدَّ قُوَّتَكَ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ»: پاکی تو، چه بزرگ است منزلت تو و چه غالب است پادشاهی تو و چه سخت است توانایی تو و چه جاری است فرمان تو.

علامه جوادی آملی ضمن اشاره به ذی مرتبه بودن تعظیم الهی می فرمایند:

این تعظیم در نخستین مرحله در اعتقاد و باور آن ذوات مقدس ظهور می‌کند؛ یعنی در سویدای قلب خود از یکسو عزّ ربوبی و غنای مطلق او را حس می‌کنند و از سوی دیگر ذلّ عبودی و مسکنت خویش را: «یاَیُّهَا النّاسُ اَنتُمُ الفُقَراءُ اِلَی اللهِ واللهُ هُوَ الغَنِی الحَمید» و خود را فقر محضی می‌یابند که جز تعلق و آویختگی به مبدأ فیاض چیزی نیستند؛علی علیه السّلام می فرمایند :« و صحبوا الدنیا بأبدان أرواحها معلّقة بالمحلّ الأعلی» ؛ یا ازآن ذوات مقدس مس خوانیم: «إلهی هب لی کمال الانقطاع إلیك و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها إلیک حتّی... تصیر أرواحنا معلّقة بعزّ قدسک».

در مرحله دوم، آثار این تعظیم نفسانی در گفتار، عبادات، خضوع، خشوع، توبه، انابه، اصرار و الحاح به درگاه الهی، موضع‌گیری‌های شخصی، خانوادگی و اجتماعی، بی‌نقش دانستن خود در برابر ذات اقدس او، حقیر و ناچیز شمردن دیگران و... بروز و ظهور دارد؛ یعنی هم با تسلیم و تعظیم در برابر ذات اقدس الهی بی‌نقشی استقلال طلبانه خود را در نظام هستی اعلام می‌کنند.

علی علیه السّلام می فرمایند:« و إنّه لا ینبغی لمن عرف عظمة الله أن یتعظّم، فإنّ رفعة الذین یعلمون ما عظمته أن یتواضعوا له؛ وسلامة الذین یعلمون ما قدرته أن یستسلموا له».

و هم با بی‌مقدار شمردن غیر او بدین امر همت می گمارند :«عظم الخالق عندك یصغّر المخلوق فی عین».

بنابر این انسان کاملی که از لحاظ علمی به این حقایق آگاه و از لحاظ عملی از مقام عصمت برخوردار است، شایستگی تعظیم جلال الهی را دارد، زیرا با آن علم نه خود را بزرگ می‌بیند و نه دیگری را، چنان که آن عصمت اجازه نمی‌دهد برخلاف علم خود در برابر جلال الهی بی‌تفاوت بماند؛ یا در تعظیم آن جلال کوتاهی کند.

مبحث دوم: بزرگ شمردن شأن الهی

«و اکبرتم شأنه»

اَکبر: «اکبر» ماضی باب باب اِفعال از ریشه «کبر» و در مقابل «صِغَر» است.

معنای غالبی باب اِفعال تعدیه است؛ لیکن مفعول را بر صفتی یافتن نیز از معانی این باب است؛ مانند «أعظمت الله» که به هر دو معنا آمده است. بر این اساس، «اکبرتم» می‌تواند به هر دو معنای «بزرگ شمردن و بزرگ داشتن» و «بزرگ یافتن»باشد.

شأن: «شأن»، حالت و امری است که پدید می‌آید و مصلحت دارد و جز در کارها و مسائل بزرگ استعمال نمی‌شود.

برخی بر این باورند که تفکیک «شأن» از «عمل» و عطف آن‌ها بر یکدیگر در آیه «وما تَكونُ فی شَأنٍ وما تَتلوا مِنهُ مِن قُرءانٍ ولاتَعمَلونَ مِن عَمَلٍ اِلّاكُنّا عَلَیكُم شُهودًا» گویای تفاوت این دو واژه است و بر این اساس معتقدند که زمانی اظهارات و فیوضات باطنی را «شأن» می‌نامند که در چهره و سایر اعضا ظاهر می‌شوند و تنها جهت صدورشان از فاعل و انتسابشان به وی ملاحظه می‌گردد؛ و هنگامی که جهت وقوع و تحقق آن‌ها در نظر گرفته می‌شود، «عمل» خوانده می‌شود، چنان‌که با این تبیین «عالم خلق» و «عالم امر» را از یکدیگر جدا کرده‌اند.

علامه جوادی آملی می نویسند: شأن خداوند، اِغنا (بی‌نیاز کردن) و اِقنا (مال بخشیدن) است، زیرا همگان پیوسته از او سؤال استعطایی دارند و در مقابل، وی در هر ظهوری عطا می‌بخشد و هر ظهور آن غیر از ظهور سالف و آنف است و او در هر ظهوری مخلوقی جدید دارد؛ خواه آمرزش گناه باشد یا زدودن غم، بالا بردن گروهی باشد یا پایین آوردن دسته‌ای دیگر.

بر این اساس، نه چنان است که جهان را آفرید و اداره‌اش را تفویض کرد یا تعطیل نمود بلکه او همواره در تجلی و ظهور است و هر ظهور او غیر از ظهور پیشین است و هر کار او جدید است، از این‌رو شگفتی‌های آفرینش پایان‌ناپذیرند.

این فراز اشاره می کند که آن ذوات پاکْ با رفتار، گفتار و کردار خود باعث مجد و عظمت و بزرگی خداوند گردیده‌اند. چرا که آنان هستند که خداوند را آن‌گونه که باید شناخته‌اند و چون شناخت واقعی به ذات ربوبی در طینت آنان حاصل شده، تکبیر را با تمامی وجود ادا کرده‌اند و «اکْبرتم شأْنه» حاصل گردیده، عظمت خداوند را با خود همراه نموده‌اند و آنان هستند که در کمال «انْقطاع الی الله» به سر می‌برند و جز خداوند را نمی‌بینند و چون هر چه می‌بینند در آن و به همراه آن خدا را ملاحظه می کنند، شناخت کامل به او یافته و معرفت شهودی حاصل کرده‌اند.

بنابر این یکی دیگر از آثار تطهیر ائمه توسط خداوند تکبیر شأن الهی است که علتش نیز عدم خطا، بلکه معصومیت آنان در شناخت شأن وجایگاه الهی است که وقتی این مهم در کنار طهارت جان آنان قرار گرفت باعث می شود که ایشان خود را هیچ وخداوند را همه ببینند و به تکبیر وتعظیم او همت گمارند درواقع چون ذاتشان پاك است از چنین ذوات مقدسی هیچگاه تکبر یا استکبار صادر نممی شود بلکه خضوع آنان است که خود نمایی می کند.

مبحث سوم: نکو داشت کَرَم الهی

«ومجّدتم کرمه»

مجّد: «مجّد» ماضی باب تفعیل از ریشه «مجد» و اصل آن به معنای گسترش در بزرگواری و بزرگی است و چون گستردگی مطلق در فضل و رحمت، مختص ذات اقدس الهی است، «مجید» جزو صفات او قرار گرفته است.

استعمال این واژه در باب تفعیل به معنای تعظیم و ثناگویی است.

حقیقت مجد عبارت از این است که امری به خاطر بلندی و رفعت به وصف در نیاید و هر صفتی که برای آن آورده شود آن امر رفیع تر و بلندتر باشد ، چه این که حضرت ادریس علیه السّلام در دعای معروف سحر فرمود...: «یا مجید فلا یبلغ الاءوهام کل شاءنه و مجده...».

کرم: کرامت شیء، نفیس و عزیز شدن آن است. راغب می گوید: هر چیزی که در مجموعه و نوع خود شرافت پیدا کند متصف به کَرَم می‌شود. در اینجا به معنای اسباب بزرگ داشتن است که هر یك از نعمت‌های مادی و معنوی می‌تواند مصداق آن باشد.

علامه جوادی آملی در این زمینه می نویسند: تمجید بنده به معنای بیان کردن صفات نیکوی ذات اقدس الهی است. خواه و ناخواه ذکر صفات نیکو هر چه بیشتر و زیباتر باشد، بزرگی، بزرگواری و کمال الهی را نزد مخلوقات بیشتر گسترش می‌دهد و این، با معرفت انسانْ پیوند مستقیم دارد؛ یعنی هرچه معرفتْ بیشتر باشد، صفات الهی و کمالات او را فزون‌تر می‌شناسد و بهتر می‌شناساند و چون هیچ معرفتی همانند شناخت آن ذوات قدسی و معصوم نیست، هیچ تمجیدی به درجه تمجید آنان نمی‌رسد.

بیان کرم الهی ـ نعمت‌های مادی و معنوی ـ بخشی از بر شمردن فضایل الهی است که پیشوایان نور به آن اقدام کرده‌اند. با آنکه نعمت‌های مادی را همگان ادراک می کنند، کسی همانند آنان در این میدان سخن نرانده است.

معنای دوم اینکه بی‌تردید ائمه علیهم صلوات الله نفیس‌ترین گوهر آفرینش، برترین و بالاترین نعمت خدا و با ارزش‌ترین هدیه او به نظام هستی‌اند، از این‌رو خلقت آن ذوات نورانی و پا گذاشتن آن‌ها به عرصه وجود، تمجید کرم الهی به بهترین شکل است، بنابر این با خطاب به آنان می‌توان گفت که شما با وجودتان خدا را تمجید کردید: «و مجّدتم کرمه».

البته علامه جوادی آملی، در نهایت معنای اول را می پذیرد و آن را با وحدت سیاق دارای تناسب بیشتری می بینند؛ یعنی با بیان نعمت‌های مادی و معنوی، کرم الهی را تمجید کردید.

بنابر این علت مجد کرم الهی همانا شناخت صحیح خداوند توسط آن ذوات مقدس است که علت چنین شناختی بر می گردد به عصمت و طهارت آنان، یعنی چون ایشان پاک گردیده اند درجه تعالی آنان فزونی یافته و به کمال رسیده اند و در آن حالت آنچه از شناخت خداوند دریافت می دارند، کامل تر از دیگران است چون شأنیت یافته اند و از طرفی به جهت معصومیت از خطا و سهو، چنین شناختی بی اشکال و خطا می باشد که باعث می شود، بهترین تمجید ها از کرامت الهی توسط ایشان حاصل گردد.

مبحث چهارم: پایستگی یاد او

«وأدمتم ذکره»

أدمتم: این واژه از ریشه «دَوَمَ» و اصل آن به معنای ثبوت و بقاء است.

ذکر: «ذکر» که ضمیر متصل آن به خدا بر می‌گردد، در مقابل غفلت و فراموشی است و به معنای برتری، شرف، شهرت و ثنا نیز آمده است.

علامه جوادی آملی می فرمایند: شرافت و ثمر ذکر در گرو سه چیز است: منزلت و شرافت «مذکور»، مرتبت «ذاکر» و کیفیت و کمیت علمی که مایه ذکر می‌شود.

مذکور برخی از ذاکران «نعمت»های عادی خداست و بعضی دیگر «ایام الله» که ظرف ظهور قدرت ویژه خداست، عده‌ای به «اسمای میانی» خدا دلگرم‌اند و شماری به اسم اعظم او سرگرم؛ لیکن اوحدی از ذاکرانْ دل در گرو یاد خود «او» دارند.

درجه هر یک از این گروه‌ها و بهره‌شان از ذکری که دارند، به قدر شرافت مذکورشان است، در نتیجه برترین درجه از آنِ گروهی است که مذکورشان اشرف است؛ یعنی گروهی که به یاد خود خدا هستند، چنان که از آن‌سو حرمت و منزلت «ذاکر» در ارتقای رتبه ذکر و در نتیجه منزلت مذکور اثر دارد، از این جهت می‌توان گفت که ذکر خدا از بنده صالح مهم‌تر، مفیدتر و با ارزش‌تر از ذکر عبد از خداست، هرچند تمام اذکار بنده صالح محفوف به دو ذکر خدای سبحان است: یکی قبل از ذکر بنده که او را بیدار و هشیار می‌کند و دیگری بعد از ذکر بنده که پاداش ذکر اوست.

از سوی دیگر، چون علمی که منشأ ذکر می‌گردد مراتب متفاوتی دارد، مایه تفاوت درجه ذکر و در نهایت، تفاوت درجه ذاکران می‌گردد: ذکر برخی از ذاکران برخاسته از علمی است که به «منعم» دارند و برخی ناشی از علمی که به «نعمت» دارند.

در این فقره زیارت، یاد خود خدا به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله نسبت داده شده است از این‌رو پاداش و درجه

کسی با اجر و درجه آن‌ها برابری نمی‌کند، زیرا از یکسو ذاکرِ خود خدا هستند و از سوی دوم مذکور او.

بنابراین امامان معصوم علیهم صلوات الله به چنان مقامی نایل آمده‌اند که به ذکر دائمی و عملی خداوند مشغول هستند.

ائمه (علیهم السلام) فرمان بران فرمان های ذکری هستند که خداوند در قرآن اشاره فرموده و مصادیق «اهل الذکر» می باشند چه از جهت کثرت که خدا فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْرًا کَثیرًا» ؛ از جهت حالات که فرموده: «الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیامًا وَقُعُودًا وَعَلی جُنُوبِهِمْ» ؛ از جهت ظاهر و باطن که فرمود: «وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَخیفَةً» ؛ از جهت زمانی که فرمود: «وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَأَصیلًا»

ذکر دائمی خداوند آن است که امامان معصوم علیهم صلوات الله در مقام «اسم الله» ثابت مانده‌اند و هیچ مرتبه‌ای از آن پایین نیامده‌اند. امامان معصوم علیهم صلوات الله خداوند را تسبیح و تقدیس کرده و دیگران این عمل را از آنان فرا گرفتند.

این دوام ذکر داشتن را ائمه (علیهم السلام) به دیگر مؤمنان هم سفارش فرموده اند، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إن سمعت الأذان وأنت علی الخلاء، فقل مثل ما یقول المؤذّن ولا تَدَع ذکر اللّه عزّوجلّ فی تلک الحال، لأنّ ذکر اللّه حسن علی کلّ حال.ثمّ قال علیه السلام: لما ناجی اللّه عزّوجلّ موسی بن عمران علیه السلام قال موسی: یا ربّ! أبعید أنت منّی فأنادیک؟ أم قریب فأناجیک؟ فأوحی اللّه عزّوجلّ إلیه: یا موسی! أنا جلیس من ذکرنی. فقال موسی علیه السلام: یا ربّ! إنّی أکون فی حال أجلّک أن أذکرک فیها. قال: یا موسی! اذکرنی علی کلّ حال»:

هر گاه صدای اذان را شنیدی فرازهای اذان را با مؤذّن تکرار کن و یاد خداوند را در هر حال فراموش نکن. چون به یاد خدا بودن برای انسان در هر حالتی که باشد نیکو و پسندیده است. سپس امام علیه السلام فرمود: موقعی که خداوند با موسی علیه السلام تکلّم می فرمود، موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا تو از من دور هستی تا صدایت بزنم؟ یا نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم؟ خداوند به او خطاب کرد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که به یاد من باشد.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گاهی من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم. خداوند به موسی خطاب کرد: ای موسی! مرا در هر حالی که هستی یاد کن.

قطعاً علت اعطای چنین مقامی و مداومت در ذکر حقیقی الهی، پیش تر اعطای مقام عصمت و طهارت به این بزرگواران است که چون تعالی رتبه پیدا نموده اند، بهتر خداوند را شناخته اند و بیش از دیگران، بلکه متفاوت از آنان به ذکر خداوند می پردازند.

مبحث پنجم: تأکید پیمان

اشاره

«و وکدّتم میثاقه»

وکّد: این کلمه ماضی باب تفعیل از ریشه «وکد» است که بر شدت و محکمی دلالت می‌کند، از این‌رو به طنابی که با آن گاو را هنگام دوشیدن می‌بندند، «وِکاد» گفته می‌شود.

میثاق: «میثاق» که معنای مصدری دارد از ریشه «وثق» (بستن و محکم کردن) و به معنای پیمان محکم است. عقد ازدواج را از آن جهت میثاق می گویند که شوهر در حال عقد، پیمان می‌سپارد که همسرش را در صورت توافق اخلاقی به گونه‌ای شایسته نگه‌دارد و در فرض عدم توافق به نیکویی رها کند.

در این جمله به ارتباط ائمّه علیهم صلوات الله با خدای متعال در دو مرحله اشاره شده است:

مرحله پیمان با خدای عزوجلّ

این پیمان در عالمی قبل از این عالم بوده که از آن به «عالم ذر» تعبیر می شود. این پیمان از عموم فرزنـدان آدم بوده، آن جا که می فرماید:«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِٔ إِنّا کُنّا عَنْ هـذا غافِلینَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَکُنّا ذُرِّیَّهًٔ مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ وَکَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ وَلَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ».

بنابر این شکّی نیست که اولین پیمان گرفته شده از عموم فرزندان حضرت آدم علیه السّلام ، توحید خدای متعال است که فرمود: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ». و در آیه بعد آن می فرماید: «وَأَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ». این، میثاقی عمومی است که همه انسان‌ها از ابتـدا تا انتهای خلقت را بی‌استثنا شامل می‌شود و هـدف از آن این است که در قیامت کسـی بـا دستاویز قرار دادن غفلت از ربوبیت حق تعالی یا پیروی از نیاکان مشرکْ بهانه‌جویی نکنـد و گناه باطل گرایی خود را به گردن دیگران نگذارد.

البته نیکو است تـا اشـاره شود که در همـان عهـد عالم ذر بر اساس روایات اولین کسـی که در جواب «ألست» «بلی» گفته رسول اللّه صلّی الله علیه وآله والسّلم، امیرالمؤمنین علیه السّلام و ائمّه علیهم صلوات الله بوده اند. امام صادق علیه السّلام می فرماید: «إنّ بعض قریش قال لرسول اللّه صلّی الله علیه وآله والسّلم: بأیّ شیء سبقت الأنبیاء وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟ قال: إنّی کنت أوّل من آمن بربّی وأوّل من أجاب، حین أخذ اللّه میثاق النبیّین (وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی) فکنت أنا أوّل نبیّ قال بلی. فسبقتهم بالإقرار باللّه عزوجل».

و نیز این نکته که علاوه بر توحید پیمان نبوّت حضرت رسول و ولایت حضرت امیر علیه السّلام گرفته شده است: «عن أبی عبداللّه فی قول اللّه: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ) قال: أخرج اللّه من ظهر آدم ذریّته إلی یوم القیامهٔ، فخرجوا کالذر، فعرّفهم نفسه، ولولا ذلک لن یعرف أحد ربّه.ثمّ قال: (أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی) وإنّ هـذا محمّد رسولی وعلی أمیر المؤمنین خلیفتی وأمینی».

مرحله دعوت و عمل به پیمان

از انبیا و ائمّه علیهم صلوات الله علاوه بر میثاق توحید و عبادت خدا، بعلت اینکه رهبران فکری و زمامداران سیاسی و اجتماعی جامعه‌انـد، میثاق دعوت مردم به آن اخذ شده: «واذ اَخَذنا مِنَ النَّبیّینَ میثَقَهُم ومِنکَ ومِن نُوحٍ وإبرهیمَ وموسی وعیسَی ابنِ مَریَمَ واَخَذنا مِنهُم میثقًا غَلیظا». به حضرت رسول صلّی الله علیه وآله والسّلم خطاب شده: «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللّهِ» ؛ «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبّی وَلا أُشْرِکُ بِهِ أَحَدًا».

بنـابر آن چه گـذشت وقتی مـا در زنـدگی ائمّه اطهار علیهم صـلوات الله مطالعه می کنیم می بینیم که آن ها این میثاق را با خـداوند متعال داشته اند و همواره آن را تأکید و تقویت و این گره را محکم کرده اند.

البته، میثاق بین خدا و ائمّه دو گونه بوده است:

۱.میثاق عام، که ائمّه چون انبیا این میثاق را داشته و بدان عمل نموده اند.

۲.میثاق خاصّ، که جانشینان عام یا خاص انبیای الهی غیر از تعهـد عمومی که در سوره اعراف بـدان اشاره شده است، تعهدی ویژه سپرده‌انـد. البته هرکس که بهره‌اش از جانشـینی آن‌هـا بیشتر باشـد، میثـاق او سـنگین‌تر است واز همین رو هر کـدام از اهل بیت ـ از

جمله صدّیقه طاهره ـ تکالیف خاصّه ای داشته و به عمل آن ها پیمان بسته و به خوبی عمل نموده اند.

علامه جوادی آملی به نکته ای نیز اشاره می نمایند،ایشان می فرمایند:

توکید میثاق، مرهون تأکید اِشهاد خدا و شهود مردم است؛ یعنی هر چه اِشهاد الهی و شهود انسانی قوی‌تر باشد، تعهّدْ اکیدتر و ایفای عهدْ وثیق‌تر خواهد بود و چون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله در شهود ربوبیت خدا و عبودیت خود کامل‌اند، در امتثال تعهّد نیز جامع و تامّ‌اند، زیرا نه مبتلا به ذهول از ربوبیّتِ مطلقِ الهی‌اند و نه گرفتار غفلت از عبودیّت ذاتی خویش.

ایشان همچنین اشاره می نمایند که انسان کامل معصوم علیهم صلوات الله در مرحله حدوث و بقا نسبت به پیمان‌های الهی دقیقاً ادراك و عمیقاً باور دارد و عریقاً به آن متخلّق است و اَنیقاً به آن عمل می‌کند و خلاصه با علم صائب و عمل صالح در ساحت میثاق خدا باوفاست.

بنابراین با فرمایش علامه بزرگوار رابطه طهارت با توکید میثاق، پُر واضح است.

مبحث ششم: تحکیم پیمان فرمان بری

«وأحکمتم عقد طاعته»

أحکمتم: این واژه از ریشه «حکم»است که در این باب به معنای محکم کردن می‌آید.

عقد: «عقد» به معنای «بستن» و «محکم بستن» است. بر این اساس به طناب گره خورده «حبل معقود» گفته می‌شود. اندك اندك این واژه در امور معنوی به کار رفت و به پیمانی که میان دو نفر بسته می‌شود، عقد اطلاق شد؛همان طور که «عهد» نیر گفته می‌شود با این تفاوت که عقد، رساتر از عهد است.

طاعت: این واژه مصدر «طوع» است که به معنای همراهی و فرمان بردن همراه با خضوع و فروتنی می‌آید و به طور کلی سه قید خضوع، رغبت و عمل کردن مطابق امر، در این واژه اخذ شده است.

میثاقی که انسان پس از مشاهده عزّ ربوبی خدا و ذلّ عبودی خود در «عالم اَلست» به پروردگار هستی سپرد این بود که پس از پذیرش این ربوبیت و اقرار به آن، هوای ربوبیت از سر برون کند و جز در جایگاه عبودیت ننشیند در این میان کسانی که در «عالم اَلست» به محکم‌ترین میثاق گردن سپردند و در این نشئه با دوام ذکر هرگز اسیر چنگال خونریز غفلت نمی‌شوند، این گره را چنان محکم می‌بندند که هیچ قدرتی توان گشودن آن را ندارد.

اینان همان کسانی هستند که به مقام عصمت رسیده‌اند و بی‌چون و چرا تا هر مرحله‌ای که لازم باشد، فرمان می‌برند.

علامه جوادی آملی می نویسند: عقد طاعت خدا گاهی در حدّ التزام به انجام واجبات و ترک محرمات است و زمانی در حدّ التزام به انجام مستحبات و ترک مکروهات؛التزام اول، آدمی را به مرز عدالت می‌رساند و التزام دوم به سوی مرز عصمت پیش می‌برد.اما انسان کامل معصوم به ویژه چهارده نور پاك علیهم صلوات الله چنان این گره را محکم و از آن حراست می‌کند که فراتر از این دو التزام، به اتیان «اولی»ها می‌اندیشد و مواظبت می‌کند تا ترك اولایی از او سر نزند.

بنا بر این ائمه (علیهم السلام) پیمان فرمان بری خویش و میثاقشان را با خداوند هماره مستحکم نموده و بر آن تأکید می کنند تا آن جا که خود، پیمان و عهد الهی گشتند.

قال الصادق علیه السلام: «نحنُ شَجَرةُ النبوّةِ و معدنُ الرِساله و نَحنُ عَهْدُ اللّهِ و نَحْنُ ذِمّه اللّهِ لَمْ نَزَلَ اَنواراً حَوْلَ العَرشِ نُسبِّحُ و فیُسبِّحُ اهلُ السماءِ لِتَسْبیحِنا فَلمّا نزَّلْنا الی الاَرضِ سبَّحنا فَسبَّحَ اهلُ الارضِ، فکُلُّ عِلْمٍ خَرَجَ الی اهلِ السماوات و الارضِ فمِنَّا و عَنَّا»: امام صادق علیه السلام فرمودند: ما درخت نبوّت و معدن رسالت هستیم. ما عهد خداوندیم و ماییم پیمان خداوند. آن زمان که نوری در اطراف عرش الهی نبود، ما تسبیح خداوند گفتیم و اهل آسمان از ما یاد گرفتند و تسبیح گفتند و آنگاه که به زمین آمدیم، تسبیح

خداوند گفتیم و ساکنان زمین نیز تسبیح گفتند. پس تمامی علم هایی که به سوی آسمان و زمین رود، از ما است.

مبحث هفتم: یکرنگی در نهان و آشکار

«ونصحتم له فی السّر والعلانیه»

نصحتم: این واژه از ریشه «نصح» و مصدر آن «نُصح» و «نصیحت» است که به‌معنای خلوص (یکرنگی) و خیرخواهی می‌آید.

سرّ: «سرّ» در مقابل «علن» به معنای «راز» و «امر پنهانی» است. علانیهٔ: «علانیهٔ» اسم مصدر از ریشه «علن» است که به معنای آشکار و بارز گشتن می‌آید.

جمله مورد بحث دو معنا می‌یابد:

۱.در نهان و آشکار برای رضای خدا خیرخواه مردم بودید؛ یعنی «نصحتم الناس لأجل الله تعالی فی السرّ و العلانیهٔ». این خیرخواهی که یکی از میراث‌های انبیای الهی برای آن ذوات نورانی است «اُبَلِّغُکم رِسلتِ رَبّی وانَا لَکُم ناصِحٌ اَمین». ، جلوه‌های گوناگونی داشت که پند و اندرز دادن دائمی مردم یکی از آن‌هاست.

آنان از سر مهربانی به مردم، اصرار بر هدایت آنان داشتند. خداوند در وصف رسول اللّه صلی الله علیه وآله می فرماید: «لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَّحِیمٌ»

در زیارت امامان بقیع نیز آمده است: «السَّلام علیکم اهل النَجْوی اَشهَدَ اَنَّکم قد بَلَغْتم و نَصحْتُم و صَبرتُم فی ذاتِ اللّهِ و کذِّبْتم و أَسَیَ اِلیکم فعفوتم»: سلام بر شما که اهل زمزمه با خداوند بودید. شهادت می دهم شما حقایق را به مردم رساندید و خیرخواهی مخلصانه کردید و در این راه برای خداوند صبر وشکیبایی کردید و دیگران شما را تکذیب کرده، به شما ظلم نمودند و شما آنان را عفو کرده، بخشیدید.

۲. در نهان و آشکار با خدا یکرنگی کامل داشتید. امام صادق علیه السّلام در وصف حضرت علی علیه السّلام فرمود: « إنّ علیاً علیه السّلام کان عبداً ناصحاً لله (عزّوجلّ) فنصحه و أحبّ الله (عزّوجلّ) فأحبّه» ؛ لیکن یکرنگی با خدا و نصیحت او به معنای اعتقاد صحیح به یگانگی او و حفظ خلوص نیت در عبادت آن ذات بی‌همتاست ، در نتیجه باید پس از اعتقاد کامل به توحید و با هیچ و پوچ شمردن خود و دیگران همه چیز را از خدا و برای خدا بداند، به گونه‌ای که باور و عملش با هیچ‌گونه ناخالصی مشوب نگردد. علامه جوادی آملی معتقدند که معنای دوم (یکرنگی و خلوص با خدا) مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا معنای اول به گونه‌ای تکرار فقره بعدی: دعوتم إلی سبیله... است.

بنابر این چون نصیحت به معنای اخلاص است، نصیحت برای خدا در بُعد علمی و خردورزی، با زدودن صفات زائد از ذات اقدس الهی و نفی اوصاف جدای از ذاتِ خدا از او و همه صفات کمالی نامتناهی را مصداقاً عین همدیگر و همگی را وجوداً عین ذات واجب دانستن تحقق می‌یابد چنان که در بُعد عملی و طهارت نفسانی به نزاهت از همه علائق پدید می‌آید زیرا هرگونه تعلق به غیرخدا منافی با طهارت است.

مبحث هشتم: فراخوانی همراه با حکمت و اندرز نیکو به راه الهی

«و دعوتم الی سبیله بالحکمه والموعظه الحسنه»

دعوتم: این واژه از ریشه «دعو» و مصدر آن «دعوت» به معنای فراخواندن است. و در واقع، دعوت عبارت است از طلب کردن و خواندن چیزی یا شخصی، تا توجه یا رغبت وی به سوی داعی جلب شود یا به سوی او برود.

سبیل: «سبیل» راهی است که [پیمودن] آن آسان باشد. اصل این واژه مطلق است؛ خواه به مقصد خیر برساند یا مقصد شرّ؛ لیکن بیشتر درباره مسیر خیر استعمال می‌شود.

راه خدا (دقت در ضمیر سبیل) شامل هر راهی می‌شود که به اسمی از اسمای حسنای الهی برسد و چون اهداف سالکان مختلف است و هر سالکی اسم خاصی را مقصد قرار می‌دهد، راه‌های الهی نیز گوناگون می گردد، در نتیجه دعوت‌ها متنوع است، چنان‌که سالکان راه‌ها نیز همانند معادن ذهب و فضّه گونه‌گون‌اند ، هرچند همگی به سلامت به مقصد می‌رسند: «واللهُ یَدعوا اِلی دارِ السَّلم».

بالحکمۀ: حرف «باء» برای استعانت است و نشان می‌دهد که مدخول آن (حکمت) ابزار کار فاعل است. «حکمت» از ریشه «حکم» به معنای «منع» است و اصل آن از «حُکم» به معنای «منع از ظلم» می‌آید. حِکمت که بر وزن «فِعلۀ» است و دلالت بر نوع خاصّی از حکم می کند نیز از آن جهت حکمت نامیده می‌شود که انسان را از جهل باز می‌دارد.

موعظۀ : «موعظه» که در زبان فارسی به پند و اندرز ترجمه می‌شود،این صیغه گاهی معنای مصدری دارد و زمانی معنای اسم مکانی؛ لیکن در این‌جا معنای مصدری مراد است. اصل این ماده به معنای فرمان به طاعت دادن و توصیه کردن به آن، تذکر دادن انسان به امور خیر و چیزی مانند ثواب و عقاب که قلب او را نرم می کند، آمده است.

الحسنۀ: ریشه «حسن» مقابل قباحت و زشتی است؛ از این رو «الحسنۀ» به نیکی و نکویی ترجمه می‌شود.

این فقره که برگرفته از آیه «اُدعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَۀِ والمَوعِظَۀِ الحَسَنَۀ» است، رسمی‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه الهی اجتماعی اولیای خدا را بیان می کند.

«حکمت» در روایت به «قرآن» تفسیر شده و «موعظه» نیز از اسماء قرآن کریم است و این مصادیق برای واژگان مطرح شده، در عمل نیز کاملاً قابل تطابق هستند. بدین معنا که قرآن کریم «حکمت» است چون نور و هدایت برای عموم بشریّت بوده و هر کسی را در هر سطحی که باشد می شود با آن دعوت کرد. و «موعظه» است چون اگر کسی آن را با تدبّر بخواند یا گوش دهد تحت تأثیر قرار می گیرد: «اللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدیثِ کِتابًا مُتَشابِهًا مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلینُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللّهِ ذلِکَ هُدَی اللّهِ یَهْدی بِهِ مَنْ یَشاءُ».

سیره انبیای الهی در باوراندن ارزش‌های دینی و دعوت به سوی حق، تکیه بر زبان تبلیغ بود و در این میان برای ایجاد یک باور گاهی باید با براهین عقلی و استدلال‌های منطقی، عقل مخاطب را تسخیر کرد و زمانی با پند و اندرز احساسات و عواطف او را برانگیخت تا قلبش رام و آرام گردد، چنان‌که گاهی لازم است ابتدا با مجادله و بحث، با انباشت‌های نادرست ذهنی او مبارزه شود، تا گوهر وجودش از القائات شیاطین انسی و جنّی آزاد گردد و در ورای این آزادی فکر، دربرابر استدلالْ خاضع و قلبش در برابر موعظه نرم شود.

در واقعْ حکمت، موعظه و جدال سه ابزار تبلیغ و دعوت به سوی خدایند.

استدلالات و احتجاجات ائمّه علیهم صلوات الله که در کتب متعدد معتبره شیعه آمده این است که نخستین وظیفه دعوت کننده، دعوت طرف مقابل به گونه ای است که وی بپذیرد؛ یعنی دعوت او مطابق حکمت باشد.

به این معنا که اگر به اقامه دلیل و برهان متناسب با استعداد طرف مقابل نیاز است باید اقامه دلیل و برهان کند، به ویژه اگر طرف مقابل از اهل علم و ـ به اصطلاح ـ صاحب رأی و نظر باشد، بایستی مطابق مبانی با او بحث شود تا او را به سوی خداوند متعال و اطاعت از اوامر او و خودداری از نواهی او فراخواند.

اما اگر از مردم عادی باشد با موعظه نیکو و متناسب با حال او به طوری که مؤثر واقع باشد باید با او بحث بکنند.

از این روست که ائمّه اطهار علیهم صلوات الله در مناظره و بحث با اشخاص اگر زندیق بوده، از طریق عقل با او بحث کرده اند، اگر اهل کتاب بوده از طریق کتاب با او بحث کرده اند، اگر در دایره اسلام بوده از طریق قرآن و سنّت با او بحث کرده اند.

بنابر این، عصمت وطهارت ائمه باعث شده تا آن ها مشی حکمت پیشه نمایند و در همه ساحت های رفتاری و گفتاری خویش آن را بکار بندند و روشن است که حکمت پیشه نمودن دارای مراتب است که دراین میان والاترین آن از انسان کامل یعنی کسی که

ذات مقدسش از هر رجس و آلودگی پاک بوده و به طور کلی ذاتش معصوم و طاهر است صادر می گردد.

مبحث نهم: فداکاری در راه رضوان الهی

«و بذلتم انفسکم فی مرضاته»

بذلتم: این واژه از ریشه «بذل» نقیض «منع» به معنای برداشتن موانع دسترسی به چیزی ، بخشیدن، عطا کردن و با رضایت نَفْس مباح کردن آن می‌آید.

أنفس: «انفس» و نفوس جمع نفس‌اند. برای این واژه معانی متعددی مانند روح، خون و... ذکر کرده‌اند لیکن اطلاق آن بر جسم انسان و بر روح او و نیز بر مجموع جسم و روح انکار کردنی نیست.

مرضاته: «مرضات» که ضمیر آن به الله در «عصمکم الله» برمی‌گردد، به معنای رضایت مستمر است.

در این فقره از زیارت که مضمون مشترکی با آیه: «ومِنَ النّاسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ الله». دارد از میزان تلاش و فداکاری آن ذوات قدسی برای رسیدن به این مقصود و از مقدار هزینه‌ای که برای آن می‌پردازند، سخن به میان آورده است.

و در واقع، برخی این متاع نفیس جان را به بهایی اندک می‌فروشند یا در حقیقت، آن را هدر می‌دهند: «بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ اَنفُسَهُم». و در قبال آن توقع دارند که به برترین درجات بهشت دست‌یابند، اما اهل بیت علیهم صلوات الله گرامی‌ترین سرمایه و نفیس‌ترین موجودی خود را در طَبَق اخلاص می‌گذارند، بی‌آنکه هیچ توقعی داشته باشند و فقط می‌خواهند که خدا از آن‌ها راضی باشد و اصولًا ائمّه هُدی علیهم السلام در برابر رضایت الهی ارزشی برای جان خود قائل نبودند. چرا که رضایت آنان همان رضایت و خوشنودی خداوند است.

قال الحسین علیه السلام: «رِضا اللّه رِضانا اَهل البَیت»: رضایت و خوشنودی خداوند همان رضایت و خوشنودی ما اهل بیت است.

همچنین آنان جان خود را فدا نمودند تا مایه نجات انسان ها از جهالت و ضلالت شود: «وبذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالهٔ وحیرهٔ الضلالهٔ» ، هرچند به دیگران چون در رتبه‌ای پایین‌تر بودند توصیه می کردند برای رهیدن از آتش و رسیدن به بهشت، واجبات را امتثال و ناپسندها را ترک کنند: «فاجتنب ما تنکر أمثاله و ابتذل نفسک فیما افترض الله علیک راجیاً ثوابه و متخوفاً عقابه».

در واقع ائمه (علیهم السلام) با بذل جان خود، می خواهند هم از قضا و قدر الهی راضی باشند و هم شئون علمی و عملی او مرضی خدای سبحان گردد تا این گونه خطاب بشوند که: «یاَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّهُ».

بر این اساس آنان صاحب نَفس مطمئنه شده و مصداق کامل آیه: «رَضِیَ اللهُ عَنهُم ورَضوا عَنه» گشته اند و واسطه فیض و رضا برای دیگر سالکان رضوان الهی نیز هستند.

در نتیجه این فقره زیارت، از والایی هدف (مبذولٌ فیه) و نیز گستره و عمق بینش آن ذوات نورانی حکایت می کنند. نکته ای که وجود دارد، این بذل و از خود گذشتگی به مقتول یا مسموم شدن در میدان نبرد و مقاومت با دشمن بیرونی: «ما منّا إلّا مقتول أو مسموم» اختصاص نداشت، بلکه بیش و پیش از آن در میدان جهاد اکبر و دشمن درون با عبادت‌های سنگین و طاعت‌های دشوار ظهور داشت.

بنابر این یکی دیگر ازآثار تطهیر ائمه، بذل جان خویش در راه رضای الهی است که البته این تبذیل در دو ساحت مادی (جان) و معنوی (مبارزه با نفس) نمود دارد که دلیل آن نیز به همان شناخت صحیح آنان بر می گردد۔ ورابطه اش با طهارت که پیش تر اشاره شد۔ چه اینکه آن گاه که خداوند را صاحب و مالک خویش دیدند تمام مساعی خود را مصروف در کسب رضای او می نمایند.

مبحث دهم: شکیبایی در آسیب ها و گزند ها

«و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه»

صبرتم: خود نگه داشتن و بی‌قراری نکردن در برابر ناملایمات ، اما معنایی که در برابر «عجله» استعمال می‌شود ظاهراً یکی از مصادیق یا لوازم جزع نکردن و خود نگه‌دار بودن در برابر ناملایمات است.

أصابکم: «أصابکم» ماضی باب اِفعال از ریشه «صوب» به معنای نازل شدن چیزی و قرار گرفتن آن در محل خودش است. بر این اساس، به باران «صوب» گفته می‌شود، چون فرود می‌آید و در جای خودش (زمین) قرار می گیرد، چنان‌که به ابر حامل باران«صیّب» می گویند.

جنبه: «جنبه» که به «کنار» ترجمه می گردد، دراصل به پهلوی انسان گفته می‌شود. اما «جنب‌الله» که صدوق آن را به اطاعت خدا معنا کرده به همین ریشه برمی گردد، زیرا فرمان‌های الهی از سوی خدا و جانب او (گویا از جنب او) می‌آید.

صبر سه قسم است: صبر بر بلاها و مصیبت‌ها که به رضا از قضای الهی ختم می‌شود؛ صبر بر طاعات و عبادات که سرانجامش انقیاد و خضوع در برابر حق تعالی و انس با اوست؛ صبر از گناهان که تقوای نفسانی و پروا پیشگی را در پی دارد.

سیاق این فقرات زیارت با توجه به این که ابتدا از صبر و سپس از رضا و تسلیم سخن می گوید با صبر در بلاها، مشکلات و فشارهای جسمانی و روحی برخاسته از آلام جسمی هماهنگ‌تر است، گرچه لفظ اطلاق دارد و شامل هر سه قسم می‌شود و این، مقتضای طبع بشر است که در برابر ناراحتی‌های جسمی در فشار قرار گیرد و به صبر نیازمند باشد و ائمه علیهم صلوات الله به لحاظ بشر بودن از این اقتضا مستثنا نبودند.

نکته ای را نیز باید توجه داشت که صبر رهبران الهی گاهی در تحمّل رنج‌های توان‌فرسای تحمیلی مانند ضرب، شتم، زندان، هتك و... است و زمانی در مشاهده فرورفتن عمدی جامعه در گودال جهل علمی و چاه جهالت عملی و نَبذ کتاب الهی در پشت سر خود و در واقع محرومیت جامعه از علوم وحیانی و بی‌بهره شدن آن‌ها از فیض ویژه پروردگار، مصیبت دردناکی برای ارواح لطیف آنان است.

ائمه اطهار علیهم السلام همه این مسائل و مصائب را تحمّل کردند و صبر کردند و این ها نیز از میثاق و پیمان آنان با خداوند متعال بوده است؛ یعنی در راه او، برای رسیدن به هدف او و به خاطر او بوده است

و ایشان، مصداق این آیه هستند که می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرينَ الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

این مصائب و صبر بر آن ها تا جایی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ما اوذی نَبیّ مِثل ما اوذیتُ»: هیچ پیامبری همانند من اذیت و آزار نشد.

این اذیّت ها تا آنجا ادامه یافت که به کشته شدن امامان و معصومین علیهم السلام می انجامید.

امام حسن علیه السلام بعد از کشته شدن پدرش فرمود: «لقد حدَّثَنی حَبیبی جَدی رسولُ اللّهِ صلی الله علیه وآله اِنَّ الامرَ یملکُه اِثْنا عَشَرَ اِماماً مِن اَهلِ بَیته و صَفوتِهِ ما مِنَّا الّا مَقتولٌ او مسمومٌ»: همانا جدّم و حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: امر خلافت و امامت، از آن دوازده امام از اهل بیت اوست و هیچ یك از جانشینان او نیستند، مگر آنکه کشته شوند و یا مسموم گردند. بنابر این باید گفت آنان برای خداوند و در راه او، مشقّت های زیادی را تحمّل کردند.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «مصیبت هایی را تحمّل کردم که اگر بر روزگار وارد می شد، آن را شب می نمود. همه این صبرها و تحمّل مصیبت ها برای رضای خداوند و به خاطر حبّ الهی و پابرجا ماندن دین رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است».

بنـابر این، چون وجود آن بزرگواران دارای طهارت کامل است یکی از رفتارهای نیکویی که ازآنان صادر می شود،صبر وحتی حلم آنان است که چون ایشان دارای طهارت و کمال انسانی هستند، اهداف صبر و میزان آن با دیگران تفاوت داشته و والاتر می باشد.

مبحث یازدهم: برپایی نماز

«واقمتم الصلوه»

قمتم: «اَقمتم» صیغه نهم ماضـی باب افعال از ریشه «قوم» است که اصل آن به معنای «ایسـتادن» می‌آید. به سـتون و رکن هر چیز که مایه ایسـتادگی و انتظام آن می‌گردد قِوام یا قِیام آن چیز می‌گویند. بر این اساس، اسـتعمال این واژه در باب اِفعال که با تعدیه همراه است به معنای برپا داشتن دیگری می‌آید.

الصـلوهٔ: به معنای نرم شدن است که گاهی به وسـیله آتش است که چوب، آهن و... را نرم می‌کند و گاهی به وسـیله نماز است که قلب را نرم می‌کنـد.کسـانی که این واژه را به معنای دعا گرفته انـد معتقدنـد که چون افعال مخصوص و مشـهور (نماز) مشـتمل بر دعاست، آن را «صلات» نامیده‌اند.

نماز شناسـنامه و چهره دین و آیین الهی: «لکلّ شـیء وجهٌ و وجه دینکم الصلاهٔ» ، مرز میان ایمان و کفر: «ما بین الکفر و الإیمان إلاّ ترک الصـلاهٔ» ، پناهگاه محکم در برابر وسوسه‌های شـیطان: «الصـلاهٔ حصنٌ من سـطوات الشـیطان» ، مایه سـرازیری رحمت رحمان: «الصلاهٔ تستنزل الرحمهٔ» ، برترین اعمال: «أحبّ الأعمال إلی الله عزّ وجلّ الصلاهٔ و هی آخر وصایا الأنبیاء» و بسیاری از اوصاف دیگر است.

قرآن کریم همگان را به اقامه نماز سفارش کرده است: «واَقیموا الصَّلوهٔ». لیکن نه هیچ کس به اندازه پیشوایان معصوم علیهم صلوات الله به ظرایف و لطایف حدود مورد اشاره آن آشـنایی دارد و نه کسـی به قدر آن زمامداران پاک علیهم صلوات الله در به کار بستن دقیق آن‌ها توفیق پیـدا می‌کنـد، چنان‌که نماز و عبادتشان از لحاظ کمیت و کیفیت بی‌بـدیل است، از این‌رو آن ذوات قدسـی علیهم صلوات الله تنها کسانی‌اند که با اطمینان کامل و بی‌هیچ قید و شـرطی می‌توان به آنان گفت که «شـما نماز را اقامه کردید و حقیقت نمازید» و بر این مطلب شهادت داد.

چون نماز انسان کامل و عبادت او کامل‌ترین نمازهاست، اسـتوارترین عمود دینْ نماز انسان کامل یعنی اهل‌بیت عصـمت و طهارت علیهـم صـلوات الله اسـت، از ایـن جهـت می‌تـوان آن ذوات قدسـی علیهـم صـلوات الله را حقیقت صـلات دانست، چنـان‌که حقیقت عبادت‌های دیگر نیز هستند. پس اگر از آنان به عنوان «حقیقت نماز» یاد شده کاملاً صحیح و پذیرفته است.

همچنین بایـد یاد آور شد که نماز خواندن با اقامه نماز کردن تفاوت دارد، چرا که اولی با یک بار نماز خواندن و دومی با اسـتمرار آن محقق می‌شود؛ امـا اقـامه نمـاز و برپـا داشـتن آن بسیار دشوار است. بـا اینکه فضایـل، آثار و برکات اصـلی نماز از آن اقامه این عبـادت بی‌نظیر است: «هُدًی لِلمُتَّقین ... ویُقیمونَ الصَّلوهٔ» ؛ «اِنَّ الَّذینَ ءامَنوا وعَمِلوا الصّـلِحتِ واَقاموا الصَّلوهَ... لَهُم اَجرُهُم عِنـدَ رَبِّهِم ولاخَوفٌ عَلَیهِم ولاهُم یَحزَنون» ؛ «والَّذینَ یُمَسِّکونَ بِالکِتبِ واَقاموا الصَّلوهَ اِنّا لانُضـیعُ اَجرَ المُصـلِحین»؛ «فَاِن تَابوا واَقاموا الصَّلوهَ... فَخَلّوا سَبیلَهُم»؛ «فَاِن تَابوا واَقاموا الصَّلوهَ... فَاِخوانُکُم فِی الدّین».

به سـخن دیگر، زمـانی می‌توان گفت که فلاـن چیز اقـامه شـد که مقصود اصـلی از آن حاصـل شود. بـدین ترتیب، زمانی نماز اقامه می‌شـود کـه هـدف از تشـریع آن (نهی از فحشـا و منکر، یـاد خـدا و...) بـه دسـت آیـد که پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و السـلم) فرمودنـد: «إنّما فُرضت الصـلاهٔ و اُمر بالحج و الطواف و اُشـعرت المناسک لإقامهٔ ذکر الله» و تحصـیل این هدف به آداب و شـرایطی بیش از آنچه در فقه آمده، نیازمند است.

در تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه‌السلام) آمده که مقصود از «اقامه صلاهٔ» اتمام رکوع، سجده و حفظ وقت و حدود آن است

و همچنین پرهیز کردن از چیزهایی که آن را فاسد یا ناقص می کند، یعنی به إتمام رکوع ها و سجود ها و حفظ مواقیت ها و حدودها و صیانت ها عمّا یفسدها أو ینقصها.

مقصود از اتمام رکوع و سجود، رعایت تأنّی در نماز است تا اذکار آن در حال آرامش بدن گفته شود و حفظ مواقیت، تنها به رعایت وقت نماز از حیث ادا و قضا نیست، بلکه به مواظبت بر ادای آن در اول وقت است؛ اما چیزهایی که نماز را فاسد یا ناقص می کند و باید از آن‌ها اجتناب کرد در دو بخش قابل شمارش است:

۱. گناهانی مانند بی‌تولّی و تبرّی بودن، منع زکات، سبک شمردن نماز، عاق والدین شدن، بی‌ورع بودن، مال مردم خوردن، غذای حرام، میگساری و... که پیش از نماز انجام می گیرند و در روایات از آن‌ها به عنوان مانع قبولی نماز یاد شده است.

۲. گناهانی مانند غیبت و... که حتی پس از نماز نیز موجب ضایع شدن آن می‌شود.

بنابر این، اقامه نماز تنها به خواندن آن نیست، بلکه به رعایت مجموعه‌ای از آداب، شرایط و باید و نبایدهای شرعی قبل و بعد از آن، وابسته است و باید مواظبت کرد تا روح نماز از از بین نرود؛ یا از کمال آن کاسته نشود.

مبحث دوازدهم: اعطای زکات

«وأتیتم الزکوه»

اتیتم: «اتیتم» صیغه نهم ماضی باب افعال از ریشه «أتی» است که به معنای آمدن می آید. بر این اساس، هنگامی که با همزه باب اِفعال متعدّی می‌شود، دو مفعول می گیرد و به معنای آوردن کسی یا چیزی نزد دیگری است.

زکوۀ: این واژه که از دو حرف سالم «ز» و «ک» و یک حرف علّه تشکیل شده است، بر نموّ و زیادت دلالت می کند. به نظر می‌رسد ریشه این واژه به معنای حذف زواید و ناخالصی‌ها باشد و چون حذف زاید مایه رشد اصل است.

این جمله که همانند بسیاری از آیات قرآن کریم با اقامه نماز همراه شده است، بر اهمیت این عمل عبادی در شریعت اسلام دلالت می‌کند، زیرا در کنار آن عمل عبادی (نماز) که ستون دین است و رابطه انسان را با خدا محکم می‌کند، این عمل (زکات) نیز به لحاظ عبادی بودن و نیازداشتن به قصد قربت، از یک‌سو رابطه خلق و خالق را عمق می‌بخشد و از سوی دیگر مایه تحکیم رابطه افراد جامعه با یکدیگر می‌شود.

امّا سرّ اینکه در این زیارت و زیارت‌های دیگر خطاب به معصوم علیهم صلوات الله شهادت می‌دهیم که شما زکات را پرداخت کرده‌اید، این است که پرداخت زکات هیچ فرد یا گروهی ویژ گی ادای زکات آن ذوات نورانی را ندارد که مثلاً در صورت لزوم در حال رکوع نیز زکات ـ به معنای جامع که شامل صدقه نیز می‌شود ـ بپردازند یا در حال نیاز شدید خود به مال آن را انفاق کنند بی‌آنکه توقعی از طرف مقابل داشته باشند یا بین مستحق‌ها فرقی بگذارند.

در خصوص ایتاء زکات چند احتمال وجود دارد:

طبق روایات، برخی از ائمّه علیهم صلوات الله زمین زراعی داشتند و غلّاتی برداشت می کردند و مانند دیگر مسلمانان زکات می دادند. احتمالات دیگر چنین است:

۱. ائمّه علیهم صلوات الله احکام زکات را تعلیم نمودند، مردم را بر دادن زکات واداشتند و آن احکام را از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی توسّط منافقان حفظ کردند و نگذاشتند تصرّفی واقع شود، چون زکات مثل نماز، نشانه دین است. پس ائمّه علیهم صلوات الله زکات را به تعلیم آن و بیان احکام آن حفظ کردند.

۲. مراد از پرداخت زکات این است که حقوق فقرای مؤمن را رعایت کردند و زکات را به آن ها رساندند.

به سخن دیگر، آن گاه که مردم زکوات را در اختیار ائمّه علیهم صلوات الله می گذاشتند تا در موارد خود مصرف شود، آن طوری

که باید ائمّه علیهم صلوات الله عمل می کردند.

این احتمال یکی از امتیازات ائمّه علیهم صلوات الله و امامان بر حق در مقابل امامان ضلال و گمراهی می باشد که دیگران اموال و حقوق شرعی را در موارد آن به مصرف نرساندند و تصرّفات خلاف شرع کردند.

۳. زکات به معنای عام اخذ شود؛ یعنی امتیاز ائمّه علیهم صلوات الله از مردم در مورد زکات این بوده که آن بزرگواران همه اقسام زکات را ایتاء می کردند. (منظور جمیع موارد زکات همچون:مال،مقام وجاه وآبرو یعنی انسان وساطت کند و برای قضای حوائج مردم و حل مشکلات مؤمنان از آبرو و حیثیت و جاه خودش هزینه کند ،زکات علم که نشر و تعلیم آن است) .

بنابر این، ائمّه علیهم صلوات الله همه اقسام زکات را داشتند و ادا کردند و خداوند متعال همه این شئون را به آنان عنایت کرده است.

پس وظیفه امام و شرط امامت است که زکات را در هر موردی به آن نحوی که ضرورت اقتضا می کند و به آن ترتیبی که وظیفه را تشخیص می دهد پرداخت کند.

بنابراین، احتمال دارد که مراد از ایتاء زکات این باشد که امام هر یک از این اقسام را در جای خودش استفاده کند و به کار ببرد که البته استفاده کردن و به کار بردن زکات به این معنای عام، سه جهت دارد.

۱.امام علیه السّلام دارای این اقسام از شئونات باشد؛ یعنی امام، علم، مقام و مال را دارا باشد که ائمّه علیهم صلوات الله چنین بوده اند.

۲.آنان بدانند آن ها را در کجا و چگونه به مصرف برسانند و از چه راه و یا کدام قسم را در کجا باید مصرف بکنند.

۳.قدرت به کار بردن و استفاده کردن هر یک از شئونات را داشته باشند.

ائمّه علیهم صلوات الله دارای این جهات بودند که به تمام معنا ایتاء زکات کردند و از طرفی برای زکات تقسیمات دیگری است: زکات ظاهری و زکات باطنی و واجب و زکات مستحب.

علامه جوادی آملی پس ازآن که به ویژه بودن عبادت زکات و لزوم قصد قربت وخلوص اشاره می کنند می فرمایند: «درجات خلوص به درجات سالک مزکّی بستگی دارد آن‌که خویشتن را از خود رها و به معبود اهدا می‌کند، عمل صالح خود را از گزند عیب و آسیب نقص می‌رهاند. عمل صالحی که تنها برای معبود محض (عزّوجلّ) انجام می‌گیرد هم نصاب اقتضای آن تامّ است و هم قلمرو غیرزدایی و حوزه بیگانه‌روبی آن کامل، بنابراین عبادتی همانند زکات، آن‌گاه که از انسانِ کامل معصوم علیهم صلوات الله صادر می‌شود، هم واجد تمام اجزا، شرایط، مقدمات و مقارنات است و هم مصون از تمام موانع، قواطع و شواغل؛ خواه آن شاغل خودی باشد یا بیگانه».

مبحث سیزدهم: امر به معروف و نهی از منکر

«وأمرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر»

أمرتم: أمر» دو معنا برای این واژه ذکر شده است:۱. نقیض نهی که به اوامر جمع بسته می‌شود و در فارسی به معنای فرمان است. ۲. کار و شأن که جمع آن «امور» است.

المعروف: ریشه این واژه «عرف» است که به معنای آگاهی یافتن از چیزی و خصوصیات و آثار آن می‌آید. «معروف» چیزی است که عقل یا نقل آن را به حُسن و نیکویی بشناسند.

نهیتم: «نهیتم» صیغه نهم ماضی از ریشه «نهی» به معنای بازداشتن از چیزی می‌آید؛ خواه با عمل باشد (تکوینی) یا با گفتار (تشریعی) .

منکر: «منکَر» اسم مفعول باب افعال از ریشه «نکر» است. اصل این واژه خلاف «عرف» است و «عرف» به معنای شناخت با یکی از حواس پنج‌گانه می‌آید ، بنابراین «نکره» چیزی است که با یکی از حواسّ شناخته نشده باشد. اما «مُنکَر» به کاری گفته می‌شود که عقلِ صحیح که یکی از دو دلیل شرع است، به زشتی آن حکم می‌کند، چنان‌که ممکن است عقل درباره حسن و قبح آن نظری نداشته باشد (از موارد حسن و قبح عقلی نباشد) ولی دلیلِ نقلی شرع آن را ناپسند بشمارد.

می‌توان امر به معروف و نهی از منکر را که از حقوق متقابل مردم و حکومت است در راستای اهداف رسالت و مکمّل تلاش‌های رسولان الهی دانست. پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود:«مَن أمر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفهٔ الله و خلیفهٔ رسوله».

همین اهمیت است که باعث می شود تا امیرمؤمنان علیه السّلام همه اعمال نیک بندگان خدا ـ حتی جهاد در راه خدا ـ را در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر همانند قطره‌ای در برابر دریایی ژرف و پهناور می‌داند: «و ما أعمال البرّ کلّها و الجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر إلاّ کنفثهٔ فی بحر لجّیّ». و پس از تقسیم جهاد به سه قسم عملی، زبانی و قلبی ترک مطلق امر به معروف و نهی از منکر را مایه دگرگونی هویت انسان می‌شمارد: «أول ما تُغلَبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم، ثمّ بألسنتکم، ثمّ بقلوبکم، فمَن لم‌یعرف بقلبه معروفاً و لم‌ینکر منکراً قُلِبَ فجُعل أعلاه أسفله و أسفله أعلاه».

علامه جوادی آملی درباره این فقره از زیارت می نویسند: در این جمله از زیارت که بر شهادت به عصمت پیشوایان نور علیهم صلوات الله و مبرّا دانستن آن‌ها از خطای علمی و خطیئه عملی مترتب شده است، از آن ذوات نورانی به عنوان آمران حقیقی به معروف و ناهیان واقعی از منکر یاد شده است و این ترتّب، حاکی از آن است که در امر و نهی آن‌ها خطا و خطیئه‌ای راه ندارد؛ یعنی نه در شناخت معروف و منکر دچار خطا می‌شوند و نه در امر و نهی کردن بیجاگویی یا کوتاهی می کنند بلکه بالاتر، امر و نهی آن‌ها معیار معروف و منکر است.

ائمّه (علیهم السلام) به معروف امر می کردند. روشن است که امر به هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد، چون امر فقط گفتن نیست؛ بلکه امر کردن به معنای واداشتن و ایجاد داعی نمودن است. از طرفی معروف نیز عبارت است از معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی. بنابراین، ائمّه علیهم السلام مردم را به معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی وامی دارند.

منظور از معروف همان امام است و کسی که با امامت مخالف می شود منکَر خواهد بود. یعنی معروف در اعلا مراتب خود تجسّم در وجود پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و امام می یابد و معلوم می شود که آمران به معروف و ناهیان از منکر به معنای حقیقی و تام پیامبر اکرم و ائمّه اطهار علیهم السلام هستند و این معنا در نزد غیر معصومین نخواهد بود.

بنابر این آنان هستند که امرکنندگان واقعی معروف و نهی‌کنندگان واقعی منکر هستند و به همین خاطر بهترین امت‌ها می‌باشند. چرا که قرآن می‌فرماید: «کنتمْ خیْر امه اخْرجتْ للناس تأمرون بالْمعْروف و تنْهوْن عن الْمنکر».

امام صادق علیه السّلام به ابی بصیر فرمودند:« این آیه بر پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نازل شد و منظور از آن اوصیا هستند. سپس فرمود: آنان هستند که با امر به معروف و نهی از منکر، بهترین امت‌ها قرار گرفته‌اند. به خدا قسم جبرییل آن را نازل کرد و منظوری جز پیامبر و اوصیا و جانشینان او – که سلام خداوند بر آنان باد — نداشت».

حضرت سید الشهداء علیه السّلام برای برپایی دین اسلام قیامی را آغاز نمود که در کربلا با خون خود، درخت تنومند آن را آبیاری کرد و هدف از این قیام را «امر به معروف و نهی از منکر» معرفی نمود. امام حسین علیه السّلام فرمود:« من قیام نکردم برای سبک‌سری و سرمستی و نه برای فسادْ برپا کردن و ظلم و ستم نمودن. بلکه قیام کردم برای اصلاح در امت جدم علیه السّلام و قصدم امر به معروف و نهی از منکر است».

مبحث چهاردهم: جهاد حقیقی در راه خدا

«وجاهدتم فی الله حقّ جهاده»

جاهدتم: این واژه از ریشه «جهد» به معنای کوشش کردن و به مشقت افتادن است.

«جهاد» به معنای جنگیدن با دشمن است. این تسمیه از آن جهت است که انسان خودش را به مشقت می‌اندازد.

فی الله: در ابتدا به نظر می‌رسد که «فی الله» همان «فی سبیل الله» (محذوف المضاف) باشد؛ لیکن معنای لطیف‌تر آن، «تعلیلی» بودن «فی» است؛لطیف‌تر بودن تعبیر «جهاد فی الله» از تعبیر «جهاد فی سبیل الله» فاصله انداختن «سبیل» بین «الله» و «مجاهد» است، از این رو «مجاهد فی الله» به خدا نزدیک‌تر و از اخلاص بیشتری برخوردار است.

حقّ جهاده: این ترکیب که می‌توان آن را به جهاد شایسته ترجمه کرد، اضافه صفت به موصوف است و در اصل «حق الجهاد فیه» یا «حق جهادکم فیه» و مانند آن بوده مفعولِ مطلقِ نوعی است که شکل جهاد زیارت شدگان معصوم علیهم صلوات اللهرا بیان می کند. تقدیم «حق» بر «جهاد» از یک سو و اضافه «جهاد» به ضمیر «ه» که به خدا برمی گردد و آن را به وی اختصاص می‌دهد از سوی دیگر، برای افاده مبالغه بیشتر است.

این فراز مشابه آیه مبارکه ای در سوره حج است که می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَجاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ».

باید توجّه داشت که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلّحانه نیست، بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدّس الهی انجام گیرد، شامل می شود.

بنابر این علاوه بر نبردهای دفاعی و تهاجمی، مبارزات علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز شامل می شود.

در این میان ائمه (علیهم السلام) در زمینه های مختلف، نهایت مجاهدت را نمودند. در آن جایی که اسلام به قیام و جنگ نیاز داشت، مجاهدت و مبارزه بر طاغوتیان را سرلوحه کار خود قرار دادند و آنجایی که دین نیاز به تحکیم پایه ها و اصول داشت، از ارائه مطالب علمی فروگذاری نکردند. زیرا ابزار مجاهدت و سختکوشی مؤمن، سلاح و زبان اوست. قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «اِنَّ المُؤمن مُجاهدٌ بِسَیفِهِ و لِسانِه».

همچنین در شرایطی صلح و خود را تسلیم دشمن نمودن جهاد است که دشوارترین مرحله ی جهاد نیز هست.

کیفیت چنین جهادی نیز با جان و مال خویش بوده است که در آیه شریفه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ».

عیاشی و قمی روایت کرده اند که آیه شریفه درباره ائمه علیهم السلام نازل شده، چه این که ایشان را به وصفی ستوده که جز در ایشان پیاده نشده و مراد از جهاد شایسته و حق، جهادی است که با تمام

امکانات و قوا باشد و شامل قیام با شمشیر و دادن جان و مال و دوری از اموال فانی دنیا و زینت های آن و عبادت های سخت و ادای مستحبات و آداب به ویژه این که اگر در زمانی کسی متصف به برخی کمالات صوری و معنوی باشد باید ایشان در مرحله ای باشند که کمال وی در کنار کمال ایشان فانی شود و در عرض کمالات ایشان مغلوب گردد. و اگر طاغوتی از طاغوت های زمان ایشان به صفات حلم و یا به صفات دیگر متصف باشد که مردم بدان فریفته شده و از دین خدا منحرف گردند، باید ائمه علیهم السلام در آن صفات در اعلی درجه باشند تا حجت خدا را بر مردم تمام کنند و بدانند که حق با ایشان است تا هرکس انکار ایشان کند با علم و یقین – به این که ایشان حجتهای خدا و اوصیاء پیامبر هستند و بر مردم لازم است که از ایشان پیروی نمایند و عبودیت ایشان را بر گردن گیرند – ایشان را انکار کند.

آن بزرگواران نه از روی خوف و طمع با خود خدا کار دارند؛ بلکه جهادشان فی اللّه است، و این فراز به نکته ای نیز اشاره می کند و آن است که کلمه «سبیل» هم به کار نرفته است چون نبایـد بین جهاد آن ها حتی راهی نیز فاصله باشـد، ائمّه (علیهم السلام) در دو سـاحت، یـک برای دعوت به خـدا و حفـظ دین بـا دشـمنان جهـاد نمودنـد و دوم در جهـاد با نفس مقتـدای همه اهل این معانی گشتند.

بنابر این، آن بزرگواران همه اقسام جهاد را در جای خود به مقداری که لازم است، به شکلی که لازم است، در حالی که لازم است و با کسی که لازم است انجام دادند.

امام باقر علیه السـلام در پاسخ به پرسش برید عجلی درباره مصداق آیه: «وَجاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ» فرمود: «إیّانا عنی ونحن المجتبون»: آن ها فقط ما هستیم و ما برگزیده شدگانیم.

همچنین در روایت دیگر در ذیل آیه مبارکه: «وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ»

فرموده اند: «نزلت فینا أهل البیت»: این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است.

در روایتی دیگر نیز امام باقر علیه السـلام می فرمایـد: «هـذه الآیـهٔ لآل محمّـد ولأشـیاعهم»: این آیه درباره آل محمّد علیهم السـلام و پیروانشان می باشد.

«حق جهاد»، در خارج تحقق پیدا نکرده است مگر در نزد معصومان از اهل بیت رسول اللّه علیهم السلام و

مصداقیت نسبت به این آیات، آن جایی است که عصمت باشد و «جهاد فی اللّه حق جهاده» با عصمت همراه است.

علامـه جوادی آملی می نویسـند: شـهادت به عصـمت آن پیشوایـان نور علیهم صـلوات الله و مصون بودنشان از عصیان و نسیان در جمله‌های پیشـین پشـتوانه شـهادت به جهاد آن‌ها در میـدان جهاد اکبر و پیروزی‌شان در این میـدان است، چنان‌که بررسـی منصـفانه تاریـخ زنـدگی هریـک از آن‌هـا حاکی از ورودشان به میـدان جهاد اصـغر است؛ لیکن هر کسـی مطابق مقتضـیات عصـر خودش به کارهای فرهنگی، سیاسـی، نظامی و... اقدام می‌کرد. آن ذوات قدسـی علیهم صـلوات الله در ورود به این میدان و مقاومت در آن از کسی چشمداشتی نداشتند، بلکه تنها انگیزه‌شان امتثال حکم خدا به بهترین شکل: (حَقَّ جِهادِهِ) بود.

در بررسـی شـاخص هـا و ویژگی هـایی که یـک جهاد را متعبّر و تبـدیل به رعایت «حق جهاد» می کنـد، می توان مواردی را شامل دانست همچون: دشوار بودن این نوع مبـارزه؛ اصولاًـ دشواری مبارزه گاهی به زمانش بسـتگی دارد و گاهی به مکانش و گاهی نیز امور دیگر مؤثر است.

از طرفی چون برترین توع جهاد، حق جهاد است، پس دشوار ترین نوع آن نیز همین جهاد می باشـد چه اینکه بر اساس حدیث نبوی «أفضل الأعمال أحمزها»: کار شاقّ از کار سهل و روان برتر است.

همین حقیقت را قرآن کریم نیز تأکید می کند: «لایَستَوی مِنکُم مَن اَنفَقَ مِن قَبلِ الفَتحِ وقتَلَ اُولئِکَ اَعظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ اَنفَقوا مِن بَعدُ وقتَلوا وکُلًّا وعَدَ اللهُ الحُسنی واللهُ بِما تَعمَلونَ خَبیر».

داشتن نیت خالص و اخلاص در عمل نیز یکی دیگر از شاخصه های این نوع از جهاد است.

در واقع هر عملی بر مدار مرتبه نیّت ارزش گذاری می‌شود. مجاهدی که قصدش سَرَه نیست از حق جهاد برخوردار نخواهد بود.

امیرمؤمنـان (علیه‌السـلام) در توصـیه ای بـه اخلاـص در نیـت اشـاره کرده و می فرماینـد: «...و کأنّـک لـم تکن الله تریـد (أردت) بجهادک و کأنّک لم تکن علی بینّهٔ من ربّک»

همچنین می توان از تأکیـد ایشـان به همّ واحـد داشـتن سـران ارتش که در خطاب به مالک اشتر بیان کرده انـد، اخلاص در عمل را اسـتنباط کرد: «وَلْیکن آثَرُ رؤوس جنـدک عنـدک من واساهم فی معونته و أفضل علیهم من جدته بما یسـعهم و یسع من وراءهم من خلوف أهلیهم حتی یکون همّهم همّاً واحداً فی جهاد العدوّ».

امام سجاد (علیه‌السلام) در دعای خود به طور مشابهی به همین وحدت همّت اشاره کرده و آن را برای مرزداران درخواست کرده اند: «اللّهم! صلّ علی محمد و آله و أنسِهِم عند لقائهم العدوّ ذکر دنیاهم الخدّاعهٔ الغَرور و امحُ عن قلوبهم خطرات المال الفَتون».

بنابر این، نیت و عمل بایـد خالص باشد زیرا نه انسان دو محور اراده دارد: «ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِن قَلبَینِ فی جَوفِهِ» و نه در یک محور بیش از یک مقصود می گنجد.

ارج و منزلت قائل بودن برای جهاد و آن را یک امر و توفیق الهی دانستن، یکی دیگر از شاخصه های حق جهاد است.

در واقع این نوع نگاه به جهاد باعث موفقیت بیشتر آن نیز می شود چه اینکه فردی که برای جهاد و مجاهدت ارزشی الهی قائل است تمام همت خود را مصروف می دارد تا آن را به نیکوترین وجه به ثمر رسانـد؛ بر خلاف کسـی که خود را در فشار تهدیـد و توبیخ ببیند و بخواهد امری را به منظور اسقاط تکلیف انجام دهد.

چنین مجاهدانی که جهاد حقیقی داشته اند، خود نیز دارای ارج و قرب بیشتری می باشند.

به عنوان نمونه حضـرت امیرمؤمنان (علیه‌السـلام) با تأسف و تأثر از هجران چنین مجاهـدانی می‌فرمایند: «أین القوم الذین دُعوا إلی الإسلام فقبلوه و قرءوا القرآن فأحکموه و هِیجُوا إلی الجهاد فَوَلِهوا وَلَه اللقاح إلی أولادها».

و قطعاً فردی که با اخلاص به جهاد می پردازد از ملامت و سـرزنش دیگران هراسـی ندارد حال تفاوتی نمی کند که آن ملامت، از چه نوعی باشـد، درونی باشـد یا بیرونی، انسـی باشـد یا جنّی: «یاَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوا مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دینِهِ فَسَوفَ یَأتِی اللهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُم ویُحِبّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الکفِرینَ یُجهِدونَ فی سَبیلِ اللهِ ولایَخافونَ لَومَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضلُ اللهِ یُؤتیهِ مَن یَشاءُ واللّهُ وسِعٌ عَلیم».

بنابر این ما در این فراز می گوییم: شـما ائمه معصومین علیهم صلوات الله در راه خدا حق مجاهدت و تلاش و کوشش را ادا کردید. آنان در زمینه‌های مختلف، نهایت مجاهدت را نمودند. در آن جایی که اسلام به قیام و جنگ نیاز داشت، مجاهدت و مبارزه بر علیه طواغیت را سـرلوحه کـار خود قرار دادنـد و آنجایی که دین نیاز به تحکیم پایه‌ها و اصول داشت، از ارایه مطالب علمی فروگـذاری نکردند. زیرا ابزار مجاهدت وسخت کوشی مومن، سلاح و زبان اوست.

مبحث پانزدهم: کوشش در ترویج فرهنگ دینی

«حتی أعلنتم دعوته و بیّنتم فرائضه و أقمتم حدوده و نشرتم شرایع أحکامه و سننتم سنّته»

حتی: «حتی» حرف جرّ و بیانگر غایت است؛ أعلنتم: از ریشه «علن» است که به معنای آشکار و بارز گشتن می‌آید.

دعوته: دعوت عبارت است از طلب کردن و خواندن چیزی یا شخصـی، تا توجه یا رغبت وی به سوی داعی جلب شود یا به سوی او برود.

بیّنتم: واژه «ب ی ن» به معنـای واضـح و آشـکار شـدن است و بـا توجه به متعـدی بودن آن در اینجا معنای واضـح کردن و آشـکار نمودن دارد.

فرائضـه: «فرائض» جمـع «فریضه» است که معنـای مفعـولی دارد و از ریشه «فرض» به معنـای قطـع کردن چیز محکم می‌آیـد. احکـام وجوبی را «فرض» می گویند از آن جهت که در احکام وجوبی نوعی قطع کردن و بریدن نهفته است.

حـدوده: «حـدود» جمع حـدّ است. حـدّ همـان مـانعی است که میان دو چیز قرار می گیرد تا با یکـدیگر آمیخته نشونـد و در حقیقت مرزی است که قدر و اندازه شیء مورد نظر را روشن می کند ومانع ورود غیر می‌شود.

نشـرتم: «نشـر» به معنای پراکندن است. ؛ شـرایع: «شرایع» جمع «شریعت» از ریشه «شرع» است. پیمودن راه واضح و روشن را «شروع» گوینـد. از آن جهت به محل ورود آب «شـریعهٔ» گفته می‌شود که (بر اثر کثرت آمدوشـد) راه روشن و واضـحی است؛ [بر خلاف

راهی که گهگاهی از آنجا عبور می کنند]. «شِرعهٔ»، «شَرع» و «شریعت» بر دین الهی اطلاق شده است، از آن رو که هر کس از آن راه رَوَد، حقیقتاً سیراب و پاک می گردد، چنان‌که بهره‌وری از شریعه آب سیراب کننده و پاک کننده است.

سننتم: ریشه «سنّ» که به معنای جریان یافتن چیزی با سهولت و آسانی است. «سُنّت» که به معنای سیره آمده، از همین ماده بر گرفته شده است و وجه تسمیه‌اش این است که عملی (به سهولت) جریان می‌یابد (و رسم همیشگی می‌شود) . بدین ترتیب «سننتم سنّته» یعنی سنت خدا را به جریان درآوردید. بر این اساس در تفاوت «احکام» و «سنت» می‌توان گفت که «احکام» عام است و دستورهای واجب یا مستحب را که گاهی انجام داده می‌شود نیز شامل می‌شود ـ حتی اگر در تمام عمر یک بار باشد ـ امّا «سنت» خاص است و تنها دستورهای واجب یا مستحبی را دربر می گیرد که به صورت عادت درآمده و همیشگی شده باشند.

در این جمله زیارت، مقصود از سنت الهی، اوامر و نواهی شرعی است (امور تشریعی) و آن همان است که در سنت نبی مکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم جلوه می کرد.

پیشوایان معصوم علیهم صلوات الله هم در نظام تکوین واسطه فیض الهی‌اند و هم در نظام تشریع؛ لیکن بهره‌مندی از تأثیر آن‌ها در نظام تکوین به اعتقاد و ایمان افراد، مشروط نیست، بلکه مخالفان و دشمنان آن‌ها نیز از این بُعدشان مستفیض و مست فیض می‌شوند و حتی در دشمنی کردن از توان و استعدادی استفاده می کنند که آن ذوات نورانی علیهم صلوات الله واسطه دریافت آن از ذات اقدس الهی‌اند، در حالی که بهره گیری از وساطت آن‌ها در نظام تشریع و روآوردن به رهنمودهایشان افزون بر ایمان و اعتقاد، به پیروی عملی نیز بستگی دارد.

اساساً خدا دو نوع دعوت دارد، یکی «دعوت تکوینی» و دیگری «دعوت تشریعی».

دعوت تکوینی خدا همین است که مثلاً موجودات را ایجاد کرده است؛ گویی که آن ها را از عالم نیستی به عالم هستی فرا خوانده و آن ها هم جواب لبیک به خالقشان گفته و دعوت او را پذیرفته و کنار خوان نعمت ایجادش نشسته اند.

این دعوت خدا تخلّف پذیر نیست. یعنی هیچ موجودی قدرت ندارد دعوت تکوینی خدا را اجابت نکند و هستی را نپذیرد. حتّی کفّار در عین حال که به زبان، کافر و منکر خدایند در عین حال با همین وجود و هستیشان به دعوت تکوینی خدا لبیک گفته و به وجود آمده اند و همانگونه که خدا خواسته است، شده اند.

اما دعوت تشریعی خدا که همان احکام شرعی و قوانین دینی است، تخلّف پذیر است یعنی بعضی آن را قبول کرده و به آن عمل می کنند و بعضی نمی کنند.

بهشت و جهنّم مربوط به دعوت تشریعی خداست که ردّ و قبول آن در اختیار انسان است و انسان می تواند آن را با اختیار خود بپذیرد و بهشتی شود و می تواند آن را نپذیرد و جهنّمی گردد.

در دعوت تکوینی خدا، اختیار انسان هیچگونه دخالتی ندارد. اختیار انسان تنها در حومه ی اعمال و افعال خودش جریان دارد و در خارج از حومه ی افعال انسان نظام جبری حاکم است و تخلّف از آن نظام امکان پذیر نمی باشد.

اما عالم افعال انسان، عالم اختیار است و ما خود را می یابیم که مختاریم؛ در پذیرش و عدم پذیرش دعوت تشریعی خدا که همان دین است دارای اختیار می باشیم و می توانیم با پذیرش آن حیات ابدی برای خود تحصیل کنیم و می توانیم با عدم پذیرش آن، خود را به هلاک ابدی بیفکنیم.

علامه جوادی آملی می نویسند: در این فقره زیارت به بُعد شخصیت آن بزرگواران درنظام تشریع و اثر ایشان در این زمینه توجّه شده است؛ بدین بیان که پس از اشاره به تعظیم جلال الهی، تکبیر شأن او، تمجید کرم و دوام ذکر او، تأکید میثاق و تحکیم پیمان او، نصیحت در سرّ و علن، دعوت با حکمت و موعظت و... در جمله‌های پیشین و در نهایت، مجاهدت ویژه و خالصانه از سوی پیشوایان معصوم علیهم صلوات الله که جملگی براثر برخورداری‌شان از عصمت و اذهاب رجس، بی‌هیچ کم و کاستی صورت

می‌گیرد، در این فقرات به آثار و نتایج این امور اشاره شده و خطاب به آن‌ها گفته می‌شود که شما با برخورداری از ملکه عصمت، تعظیم جلال الهی، تکبیر شأن او و سرانجام با مجاهدت‌های خالصانه، دعوت الهی را اعلان، فرائض او را تبیین، حدودش را اقامه و شرایع احکامش را منتشر کردید و سنتش را رواج دادید.

پس از رحلت نبی مکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم جامعه نوپای اسلامی چنان به تعرّب بعد از هجرت‌رو آورد که جاهلیت کهن با لباسی نو به صحنه آمد:« ألا وإنّ بليّتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيّه (نبيّكم) صلّى الله عليه وآله والسّلم». و این دین چنان گرفتار دست اشرار و اقدامات هوامدارانه و دنیاطلبانه آن‌ها شده بود که قرآن گاهی برای فریب بر بالای نیزه می‌رفت و زمانی تیرباران می‌شد، عیش و طرب و وصف شراب و کباب بر پرسش از سنت و کتاب برتری داشت، محفلشان به لهواندیشی، هرزه‌گویی، سخن گفتن از اوصاف زنان و... گرم بود، تحلیل حرام الهی به شدت رواج داشت، پیمان‌های او شکسته و ستم فراگیر می‌شد، به گونه‌ای که دین و دنیای مردم را یکجا بر باد می‌داد.

علامه جوادی آملی معتقدند که : در چنین دورانی، ائمّه علیهم صلوات الله طرحی جدید در تبلیغ دین الهی درانداختند، به شکلی که گویا دعوت الهی از نو مطرح می‌شد و مردم تازه به سوی خدا فراخوانده می‌شدند، آن‌گونه که با دور شدن از زمان پیامبران پیشین، بت‌پرستی، خرافات، طاغوتگرایی، بربریت و... جامعه را فرا گرفت.

امام حسن علیهم صلوات الله فرمود: «ای مردم هر کس مرا شناخته که می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد (آگاه باشد که) من حسن بن علی هستم و من فرزند بشارت‌دهنده و انذارکننده‌ام. همان کسی که با اجازه و اذن الهی، مردم را به سوی خداوند دعوت می‌کرد و چراغ روشن بود».

دومین مجاهدت امامان معصوم علیهم صلوات الله بیان نمودن و واضح کردن فرایض و واجبات الهی در بین مردم بوده است و به تبیین حدود و ثغور واجبات پرداختند: (و بيّنتم فرائضه) ، به گونه‌ای که مرز واجب‌ها از یکدیگر و از خرافات جدا شد، چنان‌که پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم پس از اعلان دعوت الهی به تبیین واجبات پرداخت؛ لیکن محدودیت عمر آن حضرت صلّی الله علیه وآله والسّلم و کثرت جنگ‌ها و مشکل تراشی‌های دشمنان اجازه اتمام آن را به وی نداده بود.

مراد از فرائض این است که در کتاب خدا وجوب آن بیان شده و آن خواندن خدا با اسماء حسنی است که دارای سرّ و علانیه می باشد، سرّ آن همان است که در هر نفسی به ودیعت گذاشته و آن اسم خدا و فروع و مراتب آن است. یعنی اسماء حسنی که سرّ آل محمدعلیهم السلام می باشد. و علانیه حضرت محمدصلی الله علیه وآله علانیه ائمه و شاخه های ایشان است از قبیل نماز و زکات و روزه و حج و جهاد که خداوند در کتابش واجب کرده است.

حضرت علی علیه السّلام فرمودند: «اَنَا وَاللّه اِمام المبين اَبيَن الحَقّ مِن الباطل وَرَثته مِن رَسول اللّه صلى الله عليه وآله»: به خدا قسم من امام بیان‌کننده هستم. بیان می‌کنم و روشن می‌سازم حق را از باطل و این کار را از پیامبر خدا به ارث برده‌ام.

سومین مجاهدت و تلاش امامان هدایت علیهم صلوات الله ، اقامه و به‌پاداری و استوار گرداندن حدود و مرزهای خداوند و به‌پاداری قوانینی که تجاوز از آنها ممنوع است، می‌باشد (اقمْتم حدوده) چنان‌که صلّی الله علیه وآله والسّلم با هجرت، جنگ‌های پی در پی و طاقت‌فرسا، تحمل فشارها و مشکلات فراوان و... برای ایستاده نگه داشتن دین و حدود الهی کوشید، به گونه‌ای که اگر همان تلاش‌های محدود و کنترل شده ائمه علیهم صلوات الله نمی‌بود و آن‌ها به عنوان شاخص و معیار در جامعه حضور نمی‌داشتند و حاکمان اموی، مروانی و عباسی نگران اعتراض و اقدام آن حضرات نمی‌بودند، معلوم نبود که چه بر سر اسلام می‌آمد و کار مسلمانان به کجا کشیده می‌شد و در حقیقت، وجود و حضور آن ذوات قدسی علیهم صلوات الله در جامعه و نگرانی حاکمان ستمگر از اعتراض آنان سبب اقامه حدود الهی بود: (وأقمتم حدوده) ، گرچه اگر مجال بیشتری می‌یافتند، به گونه‌ای مطلوب‌تر آن را اقامه می‌کردند.

عبدالعزیز می گوید در ایامی که حضرت رضا علیه السلام به مرو آمده بودند، خدمت ایشان رفتم و عرضه داشتم مردم پیرامون امامت اختلاف دارند. امام رضا علیه السلام سخنان مبسوطی فرموده و اشاره کردند:

«ان الأمامه زِمام الدّین و نظامُ المسلمین، و صَلاح الدّنیا و عِزّ المؤمنین، إنّ الأمامه اسُّ الْاُسلام النّامی و فرعه السّامی، بالأمام تمامُ الصلاهٔ و الزّکاهٔ و الصیام و الحجّ و الجهاد و توفیرُ الفیءِ و الصدقات و امضاءُ الحدود و الأحکام و مَنعُ الثّغُور و الأطراف؛ الأمام یُحلُّ حلالَ اللّه و یُحرمُ حرامَ اللّه و یقیم حدود اللّه و یذب عن دین اللّه و یدعو الی سبیل رَبّه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه»:

همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است. همانا امامت ریشه یا نمو اسلام و شاخه بلند آنست. کامل شدن نماز و زکات و روزه وحجّ و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله امامست. امامست که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند و حدود خدا را به پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و اندرز و حجّتِ رسا، مردم را به طریق پروردگارش دعوت می نماید.

چهارمین مجاهدت و تلاش امامان معصوم علیهم صلوات الله ، «انتشاردهنده شرایع احکام الهی» بودن آن هاست. یعنی امام ناشر و گسترش‌دهنده شرایع احکام خداوند می‌باشد.

احکام الهی عبارت است از مطالب استوار و محکمی که خداوند متعال برای باقی ماندن دینش برای مردم مقرّر نموده و آنان را بر عمل به آن موظّف نموده است به معنی طریقه و روش است و البته سنّت الهی که عبارت است از روش ها و قانون های حتمی خداوندی، تغییرناپذیر است.

(نشرتم شرایع احْکامه) . مفسران در شرح کلمه «شرایع احکام» سه نظر مطرح کرده‌اند:

۱- «شرایع احکام» عبارت است از راه‌هایی که بیان‌کننده احکام فقهی است. یعنی امام راه‌های فهم احکام فقهی را گسترش داده. چرا که آنان حلال‌ها و حرام‌های خداوند را بیان نموده‌اند و تمامی فروع و اصول فهم و استنباط از احکام فقهی را روشن ساخته‌اند. آنان با تدریس فقه به تبیین احکام پرداخته و در این زمینه شاگردان فراوانی را تربیت نموده‌اند.

۲- «شرایع احکام» عبارت است از راه‌هایی که به سوی قرآن و فهم و تفسیر این کتاب گران‌قدر است. یعنی امامان معصوم علیهم صلوات الله ، راه‌های فهم و تفسیر قرآن کریم را فراوان و گسترده کرده‌اند. چرا که خود مبین آیات قرآن بودند و آگاه به تفسیر و تاویل این کتاب عظیم‌الشان. امام حسن علیه السّلام در مجلس معاویه فرمود: «من پسر بهترین کنیزان (خدا) و سرور زنانم. پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم ما را با علم خداوند - تبارک و تعالی - تغذیه کرده است و تاویل قرآن و احکام دشوار را به ما آموخته است».

۳ - «شرایع احکام» عبارت است از تمامی راه‌های فهم دین. یعنی امامان معصوم علیهم صلوات الله راه‌های فهم دین را گسترش دادند و اگر آنان نبودند، کسی از دین و اسلام واقعی اطلاع کامل نداشت. آنان با احادیث، گفتار، کردار و رفتار خود، دین اسلام را آن‌گونه که بود به مردم معرفی کردند و با تربیت شاگردان، دین را به دین‌طلبان معرفی نمودند.

علامه جوادی آملی دراین زمینه می نویسد: خزانه الهی منبع بی‌پایانی است که به لحاظ غیب بودن در دسترس مردم و مکلّفان نیست، از این‌رو والیان دینی و خیرخواهان معنوی باید شریعه‌هایی ایجاد کنند تا مردم به بخشی از آنچه در آن خزانه هست، دسترسی پیدا کنند ، بنابراین «نشرتم شرایع احکامه» یعنی احکام الهی (عبادات، معاملات، حقوق و...) را به مقداری که نیاز مردم را برطرف کند در جامعه منتشر کردید و در دسترس آنان نهادید.

پنجمین تلاش و مجاهدت امامان معصوم علیهم صلوات الله این است که طریقه و روش و سنت دین اسلام را که همان سنت الهی است، برای مردم روشن نمودند.

سنت به معنای طریقه و سیره است و مراد سنت هایی است که رسول خداصلی الله علیه وآله گذاشت. آن سنت ها برای رسیدن به

خداست، یعنی شما در مسیر پیامبرصلی الله علیه وآله حرکت کردید و از آن تجاوز ننمودید و اندک انحرافی در امر کوچک و بزرگ و در سر و آشکار نداشته اید.

(و سننتم سنته) . یعنی جریان سازی اجرای سنت الهی در شئونات زندگی و امور معنوی مردم و در تمامی عالم را اجرا نمودند و روشی را بیان کردند که خداوند آن را وضع نموده بود و از روش‌ها و سنت‌های دنیاخواهان و دنیاجویان بیزار و به دور بودند، هر چند آن روش‌ها و سنت‌ها چند روزی برای آنان به حسب ظاهر، کارساز باشد.

لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سیاست دینی و اسلامی پیروی می کرد و سیاست معاویه را حیله گری و نیرنگ می دانست.

امام علی علیه السلام می فرمودند: «و اللّه ما معاویه بأدهی منّی، وَلکِنَّهُ یَغدِرُ و یَفجُرُ، و لو لا کراهِیّه الغَدر لکنتُ مِن ادهی النّاس، و لکن کلّ غدرهٍ فجرهٍ، و کلّ فجرهٍ کفرهٌ، و لِکلّ غادرٍ لِواءٌ یعرف بِهِ یوم القیامه و اللّه ما اُستغفل بالمکیدهٔ، و لا أستغمز بالشّدیدهٔ»: سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، امّا معاویه حیله گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ ناپسند نبود من نیرنگ بازترین افراد بودم. ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناه نوعی کفر و انکار

است. روز رستاخیز در دست هر حیله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم و با سختگیری ناتوان نخواهم شد.

ائمه معصومین علیهم صلوات الله چون فهم دقیق از دین دارند، می‌توانند سنت و روش الهی را در جامعه اجرا نمایند. چرا که ایشان حامل سنت پیامبران قبل هستند. در حالی که دیگران هر چند عالم باشند، نمی‌توانند تمامی سنت‌ها و روش‌های خداوند را در بین مردم به اجرا بگذارند. ابی حمزه ثمالی می گوید:« امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: (ای رسول، ما) جاری ساختم در آنها (اهل بیت) ، روح تو را و جاری نمودم در تو، روح آنها را از جانب پروردگارشان و آن ها عترت و طینت تو هستند و گوشت و خون تو و خداوند جاری ساخته در آنها سنت و روش تو و سنت و روش پیامبران قبل از تو را و آنان بعد از تو گنجواره‌هایی بر علم من هستند».

مبحث شانزدهم: پی جویی رضایت الهی و تسلیم قضای او

«وصرتم فی ذلک منه الی الرضا وسلّمتم له القضاء وصدقتم من رسله من مضی»

صرتم: اصل این واژه که مصدر آن «صیرورت» آمده است، به معنای انتقال از حالتی به حالت جدید است؛ خواه حالت بیرونی باشد یا درونی که اصطلاحاً آن را دگرگونی می گویند.

سلّمتم: اصل این واژه از «سلم» به معنای صحت و عافیت است، از این‌رو «سلامت» به معنای مبرّا بودن از آفت و آزار است و «سلام» نامیدن ذات اقدس الهی به جهت مبرّا بودن او از عیب، نقص و فنایی است که بر خلائق عارض می‌شود.

قضاء: «قضاء» به معنای فیصله دادن است؛ خواه با کلام باشد یا با عمل؛ خواه فیصله دهنده ذات اقدس الهی باشد یا بشر.

صدّقتم: واژه «صدق» که در مقابل «کذب» است، به معنای صلابت و قوّت در چیزی می‌آید. سخن راست، دارای صلابت و قوّت است، در حالی که دروغ، هیچ صلابت و قوّتی ندارد.

رسله: «رسل» که ضمیر آن به خدا برمی گردد، جمع «رسول»، از ریشه «ر س ل» و مصدر آن «رسالت» است. رسول که به معنای فرستاده است بر موجودات فراوانی از انسان، فرشته، باد، طوفان و... اطلاق شده است.

مضی: «مضی» به معنای گذشتن و مرور کردن است.

در اینجا بعضی از هدف‌های امامان هدایت علیهم صلوات الله در جهاد و تلاشی که پیش تر اشاره شد را متذکر می شود. اولین هدف آن ها از جهاد و تلاش در راه خداوند، «کسب رضایت الهی» بوده است.

در این فراز به امامان معصوم علیهم صلوات الله عرضه می‌داریم: شما ائمه علیهم صلوات الله در مجاهدت‌های خود به سوی مقام رضا (که همان خوشنودی و تسلیم است) ، برای خداوند گام برداشتید. چرا که آنان در تمامی امور در پی رضایت معبود بوده و طالب مقام رضا هستند.

در واقع ممکن است کسی بی‌آنکه عشق، ارادت یا انگیزه قداست‌آمیزی داشته باشد، صِرفاً ریاکارانه یا برای اجرای آیین‌نامه و ضوابط اداری به اعمال پیشین اشاره شده اقدام کند، چنان‌که ممکن‌است شکل تعبدی به‌خود بگیرد و اهداف بلندتری در پی داشته‌باشد.

آنچه در این سه جمله زیارت، خطاب به پیشوایان معصوم علیهم صلوات الله ابراز می‌شود، همین است که شما رضایت‌مندانه آیین الهی را تبلیغ کردید و چون تسلیم قضای الهی بودید هیچ مشکلی شما را از پا در نیاورد و از ادامه این مسیر بازنداشت و در پیمودن این راه پُر سنگلاخ، از انبیای پیشین پیروی و با عمل خود آن‌ها را تصدیق کردید.

باید دانست که مقام رضا بالاترین مقام‌هاست. امام صادق علیه السّلام فرمود: «مقام رضا و خرسندی به آنچه خدا می کند – چه خوشایند بنده باشد یا ناخوشایند او – در رأس فرمان‌برداری از خداست».

قال علی بن الحسین علیه السّلام : «اعلی درجه الزهد ادنی درجه الورع، و اعلی درجه الورع ادنی درجه الیقین، و اعلی درجه الیقین ادنی درجه الرضا».

بنابر این، مقام رضا عبارت است از خوشنودی از فرمان و عمل خداوند و در تمامی سختی ها و راحتی ها تسلیم قضای او شدن و در مسیر قضای او حرکت کردن. پس معنای رضا همان تسلیم امر الهی شدن و تسلیم قضای او در سختی و راحتی و تنگدستی و آسایش است. البتّه به کارگیری اسباب و وسائل، برای تبدیل سختی ها به راحتی و حرکت در مسیری که تنگدستی را به آسایش تبدیل نماید، امری واجب است و نه تنها با مقام رضا منافاتی ندارد، بلکه جستجوی اسباب و ابزار و تلاش و حرکت و چاره اندیشی، از جمله ضروریّات و واجباتی هستند که پیامبران و اولیای الهی بر تحقّق و اجرای آن اصرار داشته و بر رها کردن آن وعده عذاب داده اند. امّا در ماورای اسباب و ابزار ظاهری مثل اراده خداوند و مشیّت و حکمت او در انجام امور، برای بندهٔ قدرت و اراده ای وجود ندارد و بایستی تسلیم امر الهی و خوشنود به مشیّت خداوند باشد. در فراز قبل به پنج مورد از تلاش ها و مجاهدت های ائمّه معصومین علیهم السلام، اشاره شده بود و در این فراز و دو فراز بعدی، به سه هدف از اهداف مجاهدت و تلاش آنان اشاره شده است

آنان در تمامی امور در پی رضایت معبود بوده و طالب مقام رضا هستند. قال الصادق علیه السلام: «رأسُ طاعه اللّهِ الرِّضا بِما صَنَعَ اللّهُ فیما أَحَبَّ العَبْد و فیما کَرَهُ».

امام صادق علیه السلام فرمود: مقام رضا و خرسندی به آنچه خدا می کند – چه خوشایند بنده باشد یا ناخوشایند او – در رأس فرمانبرداری از خداست.

در بعضی از احادیث «رضا» والاترین و بالاترین درجه یقین معرفی شده است. امام سجاد علیه السّلام فرمود: «راضی بودن به قضای ناخوشایند (خدا) ، از بالاترین درجات یقین است».

علامه جوادی آملی درباره نائل آمدن در مقام رضا می نویسند: «نیل به مقام «رضا» در این بخش از زیارت ممکن است از «راضی» بودن شروع شود و به «مرضی» خدا شدن پایان پذیرد، بدین بیان که رضا همانند بسیاری از کمال‌های انسانی درجات متعددی دارد که برخی از آن‌ها بهره مبتدیان و بعضی نصیب متوسطان و مقداری از آن نیز حظّ منتهیان و اَوحدی از سالکان می‌شود. آیه کریمه «رَضِیَ اللّهُ عَنهُم ورَضوا عَنه» درباره کسانی است که از رضای دوجانبه طرفی بسته‌اند. اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله به جمع سالم بین این دو رضا بار یافته‌اند؛ یعنی از یک سو تمام احکام الهی مرضی آن‌هاست و از دیگر سو همه شئونشان مرضی

خداوند سبحان است.

سرّ اجتماع سالم این دو رضا همانا وحـدت حقیقی آن دو از لحاظ عناصـر محوری و تعددشان در مقام دسـتور و اجرا، علم و عین و خلاـصه اراده الهی به انجام دادن برخی امور و امتثال آن‌ها به دست آن ذوات قدسـی علیهم صـلوات الله است؛ یعنی اولاً خداونـد به اموری فرمـان می‌دهـد و به آن‌ها خشـنود است و ثانیاً اهل بیت وحی علیهم صـلوات الله همان دسـتورهای ویژه را تقرباً إلی الله عمل می‌کننـد و رضامـدارانه به آن‌ها می‌نگرنـد و ثالثاً تفاوت آنچه خداونـد خواست و اینان عمل کرده‌انـد تمایز علم و عین است نه چیز دیگر و رابعاً پایان چنین هماهنگی، پیوند ناگسستنی دو رضا و اتحاد رضایت دوسویه است».

دومین هـدف امامان هـدایت علیهم صـلوات الله از تلاش و جهاد در راه خداونـد، «سـر تسـلیم فرود آوردن به قضا و مقـدرات الهی» است. در این فراز می‌گوییم شـما برای خداوند تسـلیم شدید و محض خاطر معبود، به تمامی فرمان‌ها و عمل‌های قاطعانه خداوند که دربـاره شـما انجـام داد و به مقـدرات قضـای او تسـلیم هستیـد و حـال آنکه تمامی آن مقـدرات را امامان معصوم علیهم صـلوات الله می‌دانند و یا می‌توانند بر آن اطلاع یابند.

امام باقر علیه السّـلام فرمودند: « نزد ما علم مرگ و میرها و بلاها و قضایا (و یا قضا و قدرها) و وصـیت‌ها و فصل خطاب و فرزندان اسلام و انساب عرب وجود دارد ».

تمامی بلاهایی که بر ائمه علیهم صلوات الله وارد شد، آزمایش الهی از آنان بوده، تا میزان فرمان‌برداری آنها بر همگان معلوم گردد و باعث ترفیع درجات آنان گردد.

درروایتی آمده است که پس از آن که حمران به امام باقر علیه السّـلام درباره قیام علی علیه السّـلام وحسـنین علیهم صـلوات الله علیه طواغیت زمان خودشان ومغلوب شدنشان مقابل آنان اشاره نمود،جویای مطابقت آن با قضای الهی شد: «قال حمرانُ لابی جعفر کان مِن أمرِ قیام علی بن أبیطالب و الحسنِ و الحسینِ علیهما السلام و خروجِهم و قیامِهم بدِین اللّه عَزّ ذِکرُه و ما اُصیبوا من قتل الطواغیت اِیَّاهم والظَّفَر بِهم حتی قُتِلُوا وغُلِبُوا؟»

حمران به امام باقر علیه السـلام عرضه داشت: فدایت شوم، آیا به نظر شـما قیام و خروج حضرت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام بر ضد طاغوت های زمان و کشته شدن ایشان و مغلوب واقع شدنشان در مقابل طاغوت ها از جانب خداوند و مطابق با قضای الهی بوده است.

امام (علیه السـلام) فرمود: «فقال ابوجعفر علیه السـلام: یا حُمران! إن اللّه تبارک و تعالی قد کان قدَّرَ ذلک علیهم و قضاهُ و اَمْضاهُ و حَتَمَهُ علی سبیـل الإِخْتیـارِ ثُمَّ أجْراهُ. فَبِتَقَـدُّمِ علمٍ إلیهم من رسول اللّه صـلی الله علیه وآله قام علیُ والحسن والحسـین علیهم السـلام و بعلم صـمت مَن صـمت منّا و لو أنّهم یـا حُمران! حیثُ نزلَ بهم ما نزل من أمر اللّه عزّ و جلّ و إظهارِ الطواغیتِ علیهم سَأَلُوا اللّه عزّ و جلَّ أن یـدفع عنهم ذلک و أَلَحُّوا علیه فی طلب إزاله مُلْکِ الطواغیتِ و ذهاب ملکهم إذا لَأجابَهُم و دَفَعَ ذلک عنهم، ثمّ کان انقضاءُ مُدَّةِ الطواغیتِ و ذهاب ملکهم أسـرع من سِلکٍ منظومٍ اِنْقَطَع فَتَبَدَّدَ، و ما کان ذلک الذی أصابهم یا حمرانُ لذنبٍ اقترفوهُ، و لا لِعُقُوبه معصیبه خالَفُوا اللّه فیها و لکن لمنازِلَ و کرامه من اللّه، أراد أن یَبْلُغُوها، فَلا تَذْهَبَنَّ بک المذاهبُ فیهِم».

حضـرت فرمـود: ای حمران! خداونـد کشـته شـدن را برای ایشـان مقـدر کرده بـود و از آن جهـت ائمـه علیهم صـلوات الله را به این ناگواری‌هـا مبتلا کرد تا آنها را آزمایش کنـد. لـذا با این که حضـرت علی علیه السّـلام و امام حسن علیه السّـلام و امام حسـین علیه السّـلام توسط حضـرت پیامبر صـلّی الله علیه وآله والسّـلم به پیامدهای این امور آگاه شده بودند، قیام کردند و هر یک از ما ایمه که سکـوت کرد، بـا آگـاهی قبلی سـکوت کرد، ای حمران! اگر ائمـه در زمـانی کـه قضـای الهی یعنی غلبـه طاغوت‌هـا و شـکنجه‌ها و کشتارهای آن ها بر ایشان وارد می‌شد، از خداوند می‌خواستند که طاغوت‌ها را از بین ببرد و دستشان را از این دنیا کوتاه گرداند، و در این خواسته‌ها اصـرار می‌کردند، خداوند زودتر از رشته‌ای که از هم گسسته می‌شود و پراکنده می‌گردد، رشته حیات طاغوت‌ها

را از هم می گسست. ای حمران! این بلاها و ناگواری‌ها که ایمه بـدانها گرفتار می‌شونـد نه برای گناهی است که مرتکب شده‌اند و نه برای مجازات نافرمانی خداونـد است. بلکه، برای این است که ایمه می‌خواهنـد با تسلیم به قضای الهی به درجات بلنـد و کرامت خداوندی، نایل شوند. لذا نباید گوناگونی روش‌های ائمه برای تو ایجاد اشکال کند.

هدف سوم از جهادها و تلاش‌های ائمه معصومین علیهم صلوات الله ، «تصدیق پیامبران قبل» بوده است. در این فراز می گوییم: شـما تصدیق کردید و صادق شـمردید با فعل و قول خود تمامی رسولان و فرستادگان و پیامبران گذشته خداوند را. امامان معصوم علیهم صلوات الله در گفتـار خود پیـامبران خـدا را تاییـد و تصـدیق نموده، از آن پیـامبران جز به تمجیـد و تاییـد یـاد نمی‌کردنـد و مواعظ پیامبران را در احادیث خود ذکر می‌نمودند. علاوه بر آن، امامان معصوم علیهم صلوات الله پیروان عملی پیامبران گذشته بودند و راه و روش آنان را اجرا می‌نمودند. چرا که پیامبران گذشـته نیز رسولان الهی بوده و شـعاری جز یکتاپرستی و تزکیه نفس نداشتند. امام صادق علیه السّلام فرمودند: «ما وارثان پیامبران هستیم».

حاصل سخن

آنچه بیان نمودیم تنها گوشه ای از ویژگی های آن ذوات مقـدس بوده که در زیارت جامعه کبیره اشاره شده است و حتی در همین سـاحت آثـار تطهیر ائمه نیز معتقـدیم هنوز راه بسیاری در پیش است که می طلبـد به این مهم در قـالب کتب و رساله های علمی از زوایای گوناگون پرداخته شود.

این نوشتار سعی نمود تا در حد بضاعت خود، اشارتی هرچند مختصر به آثار تطهیر ائمه، مذکور در زیارت جامعه کبیره بپردازد.

هم ایشان که خداوند از لغزش های غیر ارادی مصونیتشان بخشید و از هر فتنه و گردنه خطر آفرینی ایمنشان نمود و از آزمایش های الهی سر بلند گردیدند، هر گونه آلودگی، زشتی و پلشتی از وجودشان به طور کامل دور و پاک گردید.

پُر واضـح است که علت اعطـای چنین هبه هـایی از سوی خـدای عزّوجـل بی حکمت نبوده و عبث و رهـا نمی گردد، بلکه آنـان به عنوان رهبران جامعه و پیشوایان بر حق، از این طهارت ویژه در جهت راهبری مردم اسـتفاده نمودنـد؛ بدین معنا که بارفتار وشـناخت صحیـح شـان از خداونـد، جلالـل وشأن او را بزرگ شـمردند، و کرم او را سـتودند، یادش را زنـده نگاه داشـتند، پیمان با اورا موکد نمودنـد، و فرمـان بردار او شدنـد، و در پنهـان و آشـکار برای او یکرنگی و خیر خـواهی را پیشه نمودنـد، بـا انـدرز نیکو به راهش، مردمان را فراخواندند و در این راه دعوت، جانشان را در راه رضای او بخشیدند، شکیبایی نمودند، به اقامه نماز و ایتای زکات و امر به معروف و نهی ازمنکر و جهـاد در راه خـدا پرداختنـد که بـاعث گردیـد تـا از قِبَـل آن، دعـوت او را آشـکار، فرائضـش را تـبیین، حدودش را اقامه، احکام شریعتش را منتشر و سنت او را اجرا کردند.

و در این راه به مقام رضا رسیدند و تسلیم قضای الهی شدند و پیامبران پیشین خدا را تصدیق کردند.

کتابنامه

قرآن کریم

۱.ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، چاپ اول، قم: دار سید الشهداء للنشر،۱۴۰۵ ق.

۲.ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر،چاپ چهارم،قم:موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان،۱۳۶۷ ش.

۳.ابن بابویه، محمدبن علی ، الأمالی (للصدوق) ، چاپ ششم، تهران: کتابچی،۱۳۷۶ ش.

۴.ابن بابویه، محمدبن علی ، التوحید (للصدوق) ، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین،۱۳۹۸ ق.

۵.ابن بابویه، محمدبن علی ، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ دوم، قم: دار الشریف الرضی للنشر،۱۴۰۶ ق.

۶.ابن بابویه، محمدبن علی ، علل الشرائع، چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری،۱۳۸۵ ش.

۷.ابن بابویه، محمدبن علی ، کمال الدین و تمام النعمهٔ، چاپ دوم، تهران: اسلامیه،۱۳۹۵ ق.

۸.ابن بابویه، محمدبن علی ، معانی الأخبار، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۱۴۰۳ ق.

۹.ابن بابویه، محمدبن علی ، من لا ـ یحضره الفقیه،چاپ دوم،قم:دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۰.ابن بابویه، محمدبن علی ،الخصال،چاپ اول،قم:جامعه مدرسین،۱۳۶۲ ش.

۱۱.ابن بابویه، محمدبن علی، الهدایهٔ فی الأصول و الفروع، چاپ اول، قم: مؤسسه امام هادی (ع) ، ۱۴۱۸ ق.

۱۲.ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت: دارصادر،۱۹۶۸م.

۱۳.ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت: دارالفکر،۱۴۱۴ق.

۱۴.ابن خلکان، شمس الدین احمدبن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر، وفیات الاعیان، بی جا: بی نا،۱۸۵۰م.

۱۵.ابن شهر اشوب، مشیرأبی عبد الله محمد بن علی بن شهر اشوب، مناقب آل أبی طالب، النجف الاشرف: المطبعهٔ الحیدریهٔ،۱۳۷۶ ق.

۱۶.ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، چاپ دوم،تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ ق.

۱۷.ابن عساکر، علی بن الحسن بن عبد الله الشافعی، تاریخ مدینهٔ دمشق وذکر فضلها وتسمیهٔ من حلها من الاماثل أو اجتاز بنواحیها من واردیها وأهلها، بیروت:دار الفکر، بی تا.

۱۸.ابن فارس، احمد بن فارس،معجم مقاییس اللغه،تحقیق:هارون، عبدالسلام محمد،چاپ اول،قم:مکتب الاعلام الاسلامی،۱۴۰۴ ه. ق.

۱۹.ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، چاپ اول،نجف اشرف: دار المرتضویهٔ،۱۳۵۶ ش.

۲۰.ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول،بیروت: دار الکتب العلمیهٔ،۱۴۱۹ ق.

۲۱.ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر،چاپ اول،قم:دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۱۴۱۹ ق.

۲۲.ابو السعود، محمد بن محمد، تفسیر ابی السعود، بیروت: داراحیائ التراث العربی، بی تا.

۲۳.ابوحیان، محمد بن یوسف،البحر المحیط فی التفسیر،چاپ اول،بیروت:دار الفکر،۱۴۲۰ ق.

۲۴.ابومظفر سمعانی، منصور بن محمد، تفسیر سورتی الفاتحه و البقره، مدینه: مکتبه العلوم و الحکم،۱۴۱۶ق.

۲۵.احسایی، احمد، شرح الزیارهٔ الجامعهٔ الکبیرهٔ، با مقدمه عبد الرضابن ابی القاسم¬بن زین العابدین، بیروت: دار المفید،۱۴۲۰ق.

۲۶.اردبیلی، محمد، جامع الرواه، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۳ق.

۲۷.اسعدی، محمد، آیه تطهیر، نگرش‌ها و چالش‌ها، چاپ ششم،قم: مؤسسه بوستان کتاب،۱۳۸۷ش.

۲۸.امین، محسن، مفتاح الجنّات فی الادعیهٔ و الاعمال و الصلوات و الزیارات، بیروت : مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

۲۹.امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، بی جا: بی نا،۱۳۶۲ش.

۳۰.اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر،۱۴۲۰ ق.

۳۱.آقا جمال خوانساری، محمدبن حسین، مزار، قم: استادی، ۱۳۷۷ ش.

۳۲.باقری بیدهندی، ناصر، «نجوم امت: بنیان¬گذار جمهوری اسلامی ایران آیت الله العظمی حاج آقا روح الله موسوی خمینی (ره) »، نور علم، ش ۳۱، ۱۳۶۸ش.

۳۳.باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی ،تهران : مدرسه، ۱۳۹۰ش.

۳۴.بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.

۳۵.بیگ محمدی، محمدرحیم ،در حریم ولایت، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش.

۳۶.بیضاوی، عبد الله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، چاپ اول،بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۳۷.بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوۀ، چاپ اوّل،بیروت: دار الکتب العلمیۀ، ۱۴۰۵ ق.

۳۸.تحریری، محمد باقر، جلوه های لاهوتی، قم: دار المعارف، ۱۳۸۴ش.

۳۹.ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.

۴۰.تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ دوم، قم: دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۴۱.ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، چاپ اول،بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.

۴۲.جعفریان، رسول حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، بی جا، بی تا.

۴۳.جوادی آملی، عبد الله ، ادب فنای مقربان، قم: موسسه اسراء، ۱۳۸۹ش.

۴۴.جوادی آملی، عبد الله، فطرت در قرآن، قم: موسسه اسراء، ۱۳۸۴ش.

۴۵.جوهری، اسماعیل بن حماد،الصحاح،تحقیق: عطار، احمد عبد الغفور،چاپ اول،بیروت:دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ ه. ق.

۴۶.جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد ،فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمۀمن ذریتهم علیهم السلام،چاپ اوّل،بیروت:مؤسسۀ المحمود، ۱۴۰۰ ق.

۴۷.حاکم النیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۲ق.

۴۸.حسکانی،عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل،چاپ اول،تهران: سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۴۹.حسن حیدری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) ، ۱۳۹۰ش.

۵۰.حسن زاده آملی، حسن ، رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، قم: تشیع، ۱۳۷۱ش.

۵۱.حسینی المیلانی، علی، العصمه، قم : مرکز الابحاث، ۱۴۲۱ ق.

۵۲.حسینی، سید علی،«تحلیلی بر مسئله امام شناسی در زیارت جامعه»، در: شکوه سامرا، به اهتمام محمد

۵۳.حسینی، سید مجتبی، مقامات اولیاء، تهران: کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.

۵۴.حسینی میلانی،سید علی،با پیشوایان هدایتگر، چاپ دوم،قم:موسسه الحقایق، ۱۳۹۰ش.

۵۵.حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، خلاصۀ الأقوال فی معرفۀ أحوال الرجال، چاپ دوم، نجف اشرف: منشورات المطبعۀ الحیدریۀ، ۱۳۸۱ق.

۵۶.حلی، حسن بن علیّ بن داود، الرجال (لابن داود) ، چاپ اول تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۵۷.خانی، حامد ، «جامعه، زیارت»، در: دائرۀالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرۀالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ش.

۵۸.خراسانی،ابو جعفر، هدایۀ الأمۀ إلی معارف الأئمۀ،چاپ اول، قم: مؤسسۀ البعثۀ، ۱۴۱۶ ق.

۵۹.خزاز رازی، علی بن محمد،کفایۀ الأثر فی النصّ علی الأئمۀ الإثنی عشر،قم:بیدار، ۱۴۰۱ ق.

۶۰.خمینی، روح الله، شرح دعاء السحر، ترجمه سید احمد فهری، تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۶ش.

۶۱.خوارزمی، مقتل الحسین للخوارزمی، قم:انوار الهدی،۱۴۲۸ق

۶۲.خویی، سید ابو القاسم موسوی ، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، بی تا.

۶۳.خویی، سید ابو القاسم موسوی، صراط النجاه، چاپ اول، قم: مکتب نشر المنتخب،۱۴۱۶ ه ق.

۶۴.درویش ،محیی الدین،اعراب القرآن و بیانه،چاپ چهارم،سوریه:دارالارشاد،۱۴۱۵ ق.

۶۵.دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران،۱۳۷۳

۶۶.ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دار المعرفهٔ، بی تا.

۶۷.رازی،فخر الدین،لوامع البینات شرح أسماء الله تعالی و الصفات،قاهره:مکتبهٔ الکلیات الأزهریهٔ،۱۴۰۶ ق.

۶۸.راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن ،چاپ اول، بیروت- دمشق: دار القلم- الدار الشامیهٔ،۱۴۱۲ ق.

۶۹.زحیلی، وهبه التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۷۰.سبحانی، جعفر، منشورجاوید قرآن،تهران:انتشارات امام علی (ع)، ۱۳۶۰ش.

۷۱.سجادی،احمد ،پرچم داران هدایت،قم:انتشارات اسوه،۱۳۸۷ش.

۷۲.سجادی،احمد،اسرار دلبران،تهران:بنیاد قرآن وعترت،۱۳۸۵ش

۷۳.سلیمان، کامل،الامام علی الهادی (ع)، بیروت: دار التعارف،۱۴۲۱ق.

۷۴.سند، محمد، «بررسی سندی زیارت جامعه کبیره»، ترجمه: مهناز فرحمند، تهران: سفینه، ۱۳۸۶ش.

۷۵.سید محمدتقی، شرح زیارت جامعه کبیره، تهران: مؤسسه نشر صادق (ع)، بی تا.

۷۶.سیدعبدالله، الانوار اللامعه، قم، الرضی، ۱۴۰۳ق.

۷۷.سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم،بیروت: دارالشروق،۱۴۱۲ ق.

۷۸.سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر،الدر المنثور فی تفسیر المأثور، چاپ اول،قم:کتابخانه آیهٔ الله مرعشی نجفی،۱۴۰۴ ق.

۷۹.شریف الرضی، محمد بن حسین،نهج البلاغهٔ (للصبحی صالح)،چاپ اول،قم:هجرت،۱۴۱۴ ق.

۸۰.شوشتری، السید نوراللّه، احقاق الحق، قم، مکتبهٔ آیهٔاللّه المرعشی، ۱۳۶۴ ش

۸۱.شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر،چاپ اول، دمشق: دار ابن کثیر،۱۴۱۴ ق.

۸۲.شهید اول، محمد بن مکی، المزار، چاپ اول،قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام،۱۴۱۰ ق.

۸۳.شیخ حر عاملی، محمد بن حسن ، هدایهٔ الأمهٔ إلی أحکام الأئمهٔ علیهم السلام ،چاپ اول، مشهد: آستانهٔ الرضویهٔ المقدسهٔ، مجمع البحوث الإسلامیهٔ،۱۴۱۴ ق.

۸۴.شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعهٔ، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۹ ق.

۸۵.صابونی، محمد علی، صفوهٔ التفاسیر تفسیر للقرآن الکریم، چاپ اول،بیروت: دار الفکر،۱۴۲۱ ق.

۸۶.صفار، محمد بن حسن،بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم،چاپ دوم، قم:مکتبهٔ آیهٔ الله المرعشی النجفی،۱۴۰۴ ق.

۸۷.ضیاءآبادی،سید محمد،صفیر ولایت،چاپ اول،تهران: انتشارات بهاران،۱۳۸۵ش.

۸۸.طباطبایی، سید کاظم، «پژوهشی درباره زیارت جامعه»، مطالعات اسلامی، ۱۳۸۲ش.

۸۹.طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن،چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۹۰.طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، قاهره: دارالحدیث،۱۳۷۶ش.

۹۱.طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، قاهره: دارالحدیث،۱۴۱۷ ق.

۹۲.طبرسی، فضل بن حسن،مجمع البیان فی تفسیر القرآن،چاپ سوم،تهران:انتشارات ناصر خسرو،۱۳۷۲ش.

۹۳.طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد: نشر مرتضی،۱۴۰۳ ق.

۹۴.طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول،بیروت: دار المعرفه،۱۴۱۲ ق.

۹۵.طحاوی، احمد، مشکل الآثار، حیدرآباد، ۱۳۳۳ق.

۹۶.طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: مرتضوی،۱۳۷۵ ه. ش.

۹۷.الطوسی، محمدبن حسن، تلخیص الشافی، قم: دارالکتب الاسلامیه،۱۳۵۳ق.

۹۸.طوسی، محمد بن الحسن ، الأمالی، چاپ اول، قم: دار الثقافة،۱۴۱۴ ق.

۹۹.طوسی، محمد بن الحسن ، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۰۰.طوسی، محمد بن الحسن ، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه،۱۴۰۷.

۱۰۱.طوسی، محمد بن الحسن ، رجال الطوسی، چاپ سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المقدسه،۱۳۷۳ ش.

۱۰۲.طوسی، محمد بن الحسن ،مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد،چاپ اول،بیروت:مؤسسة فقه الشیعة،۱۴۱۱ ق.

۱۰۳.طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۰ ق.

۱۰۴.عابدی، احمد، فلسفه زیارت (شرح و تحقیق زیارت القبور فخر رازی) ، شرح و تحقیق بنیاد نهج البلاغه، قم: زائر، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

۱۰۵.عبداللّه شُبَّر، الانوار اللّامعة فی شرح زیارة الجامعة، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۱۰۶.العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۱۰۷.عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة،چاپ اول،بیروت:دار الافاق الجدیدة،۱۴۰۰ ه. ق.

۱۰۸.علامه امینی، الغدیر، چاپ اول، قم: مرکز الغدیر،۱۴۱۶ ق.

۱۰۹.عیاشی،محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، چاپ اول، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.

۱۱۰.فخر رازی، محمد بن عمر،مفاتیح الغیب،چاپ سوم،بیروت:دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۱۱۱.فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی،چاپ اول، تهران: سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق

۱۱۲.فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین ،چاپ دوم، قم: نشر هجرت،۱۴۰۹ ق.

۱۱۳.فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط،چاپ اول،بیروت:دار الکتب العلمیة،۱۴۱۵ ه. ق.

۱۱۴.فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی ، سلوک فیض (الحقایق) ، قم: مستجار،۱۳۸۹ش.

۱۱۵.فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.

۱۱۶.فیض کاشانی، ملامحسن، سلوک فیض: ترجمه کامل رساله الحقائق، تهران:لاهوت،۱۳۸۹ش.

۱۱۷.فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، چاپ دوم، قم: موسسه دار الهجرة،۱۴۱۴ ه. ق.

۱۱۸.قبانچی، سید صدرالدین،، فی رحاب الزیارة الجامعة الکبیرة، نجف: بقیة العترة،۱۴۲۷ق.

۱۱۹.قرشی، باقر شریف، تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع) ، ترجمه محمد رضا عطائی، مشهد: آستان قدس رضوی،۱۳۷۱ش.

۱۲۰.قرطبی،محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات ناصر خسرو،۱۳۶۴ ش.

۱۲۱.قمی، عباس، کلیات مفاتیح الجنان، چاپ اول،قم: اسوه، بی تا.

۱۲۲.قمی، علی بن ابراهیم،تفسیر القمی،چاپ سوم،قم:دار الکتاب،۱۳۶۳ ش.

۱۲۳.قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذو القربی، چاپ دوم، قم: اسوه،۱۴۲۲ ق.

۱۲۴.کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۱۲۵.گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، نتائج الأفکار فی نجاسة الکفار، چاپ اول، قم: دار القرآن الکریم،۱۴۱۳ ه ق.

۱۲۶.گیلانی، میرزای قمّی، ابو القاسم بن محمد حسن، غنائم الأیّام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،۱۴۱۷ ه ق.

۱۲۷.لباف، علی، مصائب فاطمی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر،۱۳۸۹ش.

۱۲۸.مازندرانی، خاتون‌آبادی، (محمد) اسماعیل خواجوئی، الرسائل الفقهیة، چاپ اول، قم: دار الکتاب الإسلامی،۱۴۱۱ ه ق.

۱۲۹.مامقانی،عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال،تحقیق: محی الدین عاملی،مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،بی تا.

۱۳۰.مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی ، روضه المتقین، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۰ق.

۱۳۱.مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی ، شرح زیارت جامعه، فقیه ایمانی، اصفهان، حسینیه عمادزاده، ۱۳۷۳ق.

۱۳۲.مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی ، لوامع صاحبقرانی (المشتهر بشرح الفقیه) ، قم:اسماعیلیان، ۱۳۷۷ ش.

۱۳۳.مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی،۱۴۰۳ ق.

۱۳۴.مدیرشانه چی، کاظم، علم الحدیث، قم: بی نا، ۱۳۶۲ ش.

۱۳۵.مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی،بی تا.

۱۳۶.مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره: بی نا، ۱۳۳۴ق.

۱۳۷.مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،۱۳۶۸ ش.

۱۳۸.مظاهری، حسین، جهاد با نفس، قم: فدک فاطمی،۱۳۸۳ش.

۱۳۹.مظفر ،شیخ محمد رضا ، عقائد الإمامیة، چاپ دوازدهم، قم: انتشارات انصاریان،۱۳۸۷ ش.

۱۴۰.معزی ملایری، اسماعیل، جامع احادیث الشیعه، قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۹ ق.

۱۴۱.مفید، محمد بن محمد، کتاب المزار، چاپ اول،قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید- رحمة الله علیه،۱۴۱۳ ق.

۱۴۲.مکارم شیرازی، ناصر، پرتوی از زیارت جامعه، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش.

۱۴۳.ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، به کوشش سید عبد الکریم محمد موسوی، قم: مؤسسة دار الاعتصام، ۱۴۱۶ق.

۱۴۴.موحّد الأبطحی، السید علی، آیة التطهیر فی احادیث الفریقین، قم، ۱۴۰۴ق.

۱۴۵.موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلاة، چاپ شانزدهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ، ۱۳۸۸ ش.

۱۴۶.میلانی، سید علی حسینی، مع الائمة الهداة فی شرح الزیارة الجامعة الکبیرة، قم: الحقائق، ۱۴۳۲ق.

۱۴۷.نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، چاپ ششم،قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین بقم المشرفه، ۱۳۶۵ ش.

۱۴۸.نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن،چاپ اول، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ ق.

۱۴۹.نظام الاعرج، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت: دارالکتب العلمیة،۱۴۱۶ق.

۱۵۰.نظامی همدانی، علی، سیمای ائمه، حصاری، قم: نشر مرتضی، ۱۳۷۴ش.

۱۵۱.نعمان،محمد بن نعمان (شیخ مفید) ، النکت الاعتقادیة،چاپ اول،قم:المؤتمر العالمی للشیخ المفید،۱۴۱۳ ق.

۱۵۲.نقوی، سید محمدتقی، شرح زیارت جامعه کبیره، تهران: مؤسسه نشر صادق (ع) ، بی تا.

۱۵۳.نقوی، محمدتقی شرح زیارت جامعه کبیره، بی جا: قائن، بی تا.

۱۵۴.نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران: بی جا، ۱۴۱۵ق.

۱۵۵.نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول،قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۸ ق

۱۵۶.واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری) ، چاپ اول، قم: دار الحدیث،۱۳۶۴ ش.

۱۵۷.وحید بهبهانی، محمد باقر، تعلیقهٔ علی منهج المقال، بی جا، ۱۲۳۹.

۱۵۸.هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، چاپ اول،قم: الهادی،۱۴۰۵ ق.

۱۵۹.همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ الجعفریهٔ لإحیاء التراث و مؤسسهٔ النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.

۱۶۰.همدانی درودآبادی،حسین،شموس الطالعه فی مشارق الزیاره الجامعه، قم:انصاریان،۱۳۸۳ش.

۱۶۱.هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۰۸ق.

۱۶۲.یدالله پور، بهروز، مثنوی بلند عشق: پژوهشی در صدور و محتوای« زیارت جامعه کبیره»، چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۹۰IR ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».